

لوح احمد فارسی

مقدمه

از جمله الواح حضرت بهاءالله نازله در ادرنه است. این لوح مبارک حاوی مطالب بسیار مهمی درباره ارتقای روح انسانی، وفاداری به عهد و میثاق الهی، رحمت و نعمت الهی، مواهب مودعه الهیه در وجود انسانی، لزوم تطهیر چشم و گوش و دست جهت تنعم از نعمت‌های روحانی الهی و موارد دیگر است که در این وجیزه به اختصار مورد بررسی قرار خواهد گرفت. نام لوح از نام مخاطبش، احمد کاشانی، گرفته شده و در مقابل لوح احمد عربی، که خطاب به احمد یزدی است، عنوان "لوح احمد فارسی" برای آن برگزیده شده است. این لوح مبارک در فصل ششم از جلد دوم *نفحات ظهور حضرت بهاءالله*، اثر جناب ادیب طاهرزاده، به اختصار توضیح داده شده است. لوح مبارک در مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۱۵ الی ۳۳۰ و دریای دانش ص ۱۱۱ الی ۱۲۷ درج شده است. فقراتی از آن را حضرت ولی امرالله به انگلیسی ترجمه کرده‌اند که تحت شماره‌های ۱۵۲ و ۱۵۳ در منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله *Gleanings from the Writings of Baha'u'llah* درج شده است.

مخاطب لوح

در شهر کاشان سه برادر بودند به اسامی حاجی میرزا جانی، حاجی محمد اسمعیل، و احمد. حاجی میرزا جانی که سه روز میزبان حضرت ربّ اعلی در کاشان، در حین عزیمت هیکل مبارک به ماکو، بود، در واقعه رمی شاه، به شهادت رسید. حاجی محمد اسمعیل، که مخاطب الواح متعدده قرار گرفته و در لوح رئیس نیز خطاب به آیاتی نازل شده و به لقب "انیس" ملقب گشته و در لوحی از قلم حضرت بهاءالله خطاب به فرزندش، غلامعلی، بر اشتیاق ایشان به ایثار جان در سبیل جانان شهادت داده و او را به "ذبیح" ملقب داشته‌اند. در الواح متعدده، از قلم اعلی به "ذبیح" مخاطب گشته است.

اما برادر سوم که حاجی میرزا احمد باشد، توسط برادر خود حاجی میرزا جانی به امر بابی ایمان آورد. او در بغداد در حضور حضرت بهاءالله بود و سپس همراه هیکل مبارک به استانبول و ادرنه رفت. او از جمله کسانی بود که حضرت بهاءالله او را با خود بردند تا مراقب حرکات ناپسندش باشند. در یکی از الواح مبارکه، ذکر می‌فرمایند که او به حضور پروردگارش باریافت اما از عرفان به او باز ماند، "هذا ذکر من لدنا للذی عاشر مع ربّه و ما عرفه و سمع نداءالله و ما أجابه و فی کلّ حینّ أشرق علیه شمس الجمال من افق الإجلال و إنّه ما حکى من

تجلیاته فیا لیت یكون متوقفاً علی أمره و مکتفياً بما أذکرنا و ما صاح من فمه ما احترقت عنه أكباد الطاهرات" (اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۱۰۶).

لوح احمد برای هدایت او عزّ نزول یافت. در این لوح، او را "مؤمن مهاجر" خطاب می‌فرمایند و توصیه می‌کنند به ودایع الهیه که در وجودش مکنون است توجه نماید و از توجه به "نفس خائنه" دست بشوید. اما این وصایای الهیه در او تأثیری نداشت و عاقبت در لوحی شفقت‌آمیز، که باز هم مشحون از توصیه‌های محبت‌آمیز است، به او امر فرمودند از ادرنه خارج شود. در این لوح مبارک او را وصیت می‌فرمایند که، "قد فُزْتُ بما لا فاز به اکثر العباد و سمعت نداء ربک من مطلع بیانه العزیز المنیع. کن ماشياً باسمه و متحرکاً بحبه و متوجّهاً إلی شطر رضائه" (کتاب مبین، ص ۲۹۳). و در آخر لوح او را بر حذر می‌دارند که مبادا به کلامی تفوه نماید که قلوب منکر حق شود، حتی اگر عذری برای آن نحوه تکلم داشته باشد. عاقبت همین نحوه تکلم او بود که سبب شد به دست رفقای خود کشته شود. زمانی که در بغداد اقامت داشت با برخی از اشرار رفاقت کرد و آنها نهایتاً او را به سبب سوء لسانش به قتل رساندند.

محتوای لوح مبارک

تمامی عبارات این لوح مبارک در این وجیزه آورده نشده است، اما به بعضی از موارد اشاره شده است. در مقابل هر عبارتی که آورده شده، شماره‌ای ذکر شده که در واقع شماره صفحه کتاب "مجموعه الواح مبارکه" است که لوح مزبور در آن مندرج است.

قدرت و عظمت مظهر ظهور (ص ۳۱۵)

اولین عبارت لوح گویای موضع قدرت و عظمت مظهر ظهور است که آغاز به تکلم می‌کند و مخاطب لوح متوجه این مطلب باشد که آنچه بیان می‌گردد، صرفاً در جهت هدایت او است که خداوند مایل نیست "نفسی محروم ماند." بدین لحاظ سه کلام "لسان قدرت"، "مکمن عظمت" و "مقعد قدس رفعت" به کار برده می‌شود که حاکی از استغناى خداوند از اقبال یا ایمان فرد است.

عبارات مشابه آن در سایر آثار مبارکه در بیان عظمت ذات الهی به کار برده می‌شود. فی‌المثل در لوحی از قلم اعلی نازل، "لم یزل به علو تقدیس و تنزیه در مکمن ذات مقدس خود بوده و لایزال به سمو تمنیع و ترفیع در مخزن کینونت خود خواهد بود" (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۲۱۰).

اما، در این مقام، مظهر ظهور الهی است که در کمال قدرت سخن می‌گوید، زیرا که درباره ذات الهی از قلم اعلی مسطور است که، "میان او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بُعد و جهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه. زیرا که جمیع من فی السموات و الارض به کلمه امر او موجود شدند و به اراده او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحت بات به عرصه شهود و هستی قدم گذاشتند" (ایقان، ص ۷۳). بدین لحاظ مظهر ظهور که مأمور به هدایت خلق است به بیان مطلب می‌پردازد.

در دیگر آثار حضرت بهاء الله نیز این اقتدار را می‌توان مشاهده کرد. فی المثل در لوحی به ظهور کنز خفی تصریح می‌فرمایند، "امروز آفتاب به قد آتی الوهاب ناطق و اشیاء به قد آتی فاطر السماء متکلم؛ سدره منتهی اشجار و اوراق و اثمار را مزده می‌دهد و بشارت می‌دهد به ظهور کنز مخزون و غیب مکنون." (آیات الهی، ج ۲، ص ۳-۴).

اصغای کلمات الهی (ص ۳۱۵)

کلام الهی را جز به سمع خداوند نمی‌توان شنید، زیرا که اگر به غیر سمع او شنیده شود، قابل ادراک نخواهد بود. باید قوه روح بتمامه به قوه سامعه تبدیل شود تا لایق استماع کلام حق گردد و الا گوش‌های آلوده به قصص اولین و آخرین شایسته شنیدن کلام حق نیست. این است که در ورق سوم کلمات فردوسی می‌فرماید، "اگر قوه روح بتمامها به قوه سامعه تبدیل شود می‌توان گفت لایق اصغاء این نداء است که از افق اعلی مرتفع والا این اذان آلوده لایق اصغاء نبوده و نیست." در لوحی نازل، "اسرار مکنونه‌اش را هرگوشی لایق استماع نه و حوریات معانی مقصوره علمیه‌اش را هرچشمی قابل مشاهده نه." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۹).

در ایقان توضیح می‌فرمایند که باید به فطرت اصلیه در کلمات الهی نظر انداخت. فطرت در لغت به معنای خلقت و طینت و حالت طبیعی و به معنی سنت است (اسرار الآثار ج ۴ ص ۴۵۰). ماهیت یا فطرت، قبل از موجود شدن، در علم حق ایجاد می‌شود و بعد، وجود به آن تحقق می‌یابد. در واقع فطرت انسان پاک است، اما در این عالم آلوده می‌شود و از فطرت اصلی منحرف می‌گردد. حضرت بهاء الله در لوحی می‌فرمایند، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد؛ چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند" (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۸۲).

در لوح دیگری هم پیغامی به ابن ذئب ارسال می‌دارند و به او توصیه می‌فرمایند، "اتق الله ندای ناصح امین را به سمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصغا نمود و قبول فرمود، تو هم از سدره مبارکه انسان قبول نما" (مجموعه اشراقات، ص ۴۰).

با توجه به این نکته است که می‌فرمایند، "اگر آذان مطهره و نفوس بالغه مشهود می‌شد، هر آینه از بدایع فضل‌های الهی ذکر می‌شد تا جمیع از کل آنچه ادراک نموده و عارف شده و مشاهده نموده‌اند، فارغ و مطهر شده به منظر اکبر اطهر توجه نمایند" (آیات الهی، ج ۲، ص ۲۴۹).

مؤمن مهاجر (ص ۳۱۵)

فرد مخاطب، یعنی احمد کاشانی، در زمره مهاجرینی محسوب می‌شد که در معیت هیکل مبارک از بغداد به اسلامبول و ادرنه عزیمت کرده بودند. او مؤمن به حضرت اعلی بود. شاید به این علت است که او را "مؤمن" می‌خوانند. در واقع هنوز نقض خود را آشکار نساخته بود که حکمی در این مورد جاری شود. حضرت بهاءالله تصریح می‌فرمایند که "لم یزل حق به ظاهر بین ناس حکم فرموده و جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده که مابین بریه به ظاهر حکم نمایند و جز این جائز نه. مثلاً ملاحظه نما نفسی که حال مؤمن و موحد است و شمس توحید در او تجلی فرموده به شانی که مقرر و معترف است به جمیع اسماء و صفات الهی و شهادت می‌دهد به آنچه جمال قدم شهادت داده لِنَفْسِهِ بِنَفْسِهِ، در این مقام کل اوصاف در حق او جاری و صادق است بلکه احدی قادر بر وصف او علی ما هو علیه إلا الله نبوده و کل این اوصاف راجع می‌شود به آن تجلی که از سلطان مجلی بر او اشراق فرموده. در این مقام اگر نفسی از او اعراض نماید، از حق اعراض نموده. چه که در او دیده نمی‌شود مگر تجلیات الهی. مادامی که در این مقام باقی است، اگر کلمه‌ای دون خیر درباره او گفته شود قائل کاذب بوده و خواهد بود. و بعد از اعراض آن تجلی که موصوف بود و جمیع این اوصاف راجع به او، به مقرر خود بازگشت، دیگر آن نفس سابق نیست تا آن اوصاف در او باقی ماند. و اگر به بصر حدید ملاحظه شود آن لباسی را هم که پوشیده آن لباس قبل نبوده و نخواهد بود. چه که مؤمن در حین ایمان او بالله و اقرار به او لباسش اگر از قطن خَلَقَهُ باشد عندالله از حریر جنت محسوب و بعد از اعراض از قطران نار و جحیم. در این صورت اگر کسی وصف چنین نفسی را نماید کاذب بوده و عندالله از اهل نار مذکور" (مجموعه الواح، ص ۱۳۲).

این که تصریح می‌فرمایند جمیع نبیین و مرسلین مأمور بوده‌اند که به ظاهر حکم کنند در بیان حضرت مسیح در شام آخر مشهود است که علی‌رغم وقوف آن حضرت به خیانت یهودای اسخریوطی آن را برملا نساختند و فقط به حواریون فرمودند، "به شما می‌گویم یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد." پس از آن اگرچه تلویحاً حواری خائن را معرفی کردند، اما باز هم به نحوی بود که "این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید." (انجیل یوحنا، باب ۱۳، آیات ۲۱ و ۲۸).

در اسلام نیز همین قاعده مجری است. یعنی اگر کسی ادعای ایمان کرد احدی را حق آن نیست که او را در جرگه مؤمنان نداند: "لا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمناً" (سوره نساء (۴)، آیه ۹۴). جمال مبارک با استناد به همین آیه مبارکه به مخاطب لوح برهان ایراد می‌گیرند که چرا حکم کتاب را زیر پا نهاده و آحاد ناس را به سب و لعن ایشان فرمان داده است، "كذلك حَكَمَ مَنْ فِي قَبْضَتِهِ مَلَكُوتُ الْأَمْرِ وَالْخَلْقِ إِنْ أَنْتَ مِنَ السَّامِعِينَ. إِنَّكَ نَبَذْتَ حَكَمَ اللَّهِ أَخَذْتَ حَكَمَ نَفْسِكَ فَوَيْلٌ لَكَ يَا أَيُّهَا الْغَافِلُ الْمَرِيبُ." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۵۶). جالب آن که سوره الملوک را با همین قول خاتمه بخشیده‌اند و در واقع مسلمانان را مخاطب قرار داده از غیرمؤمن تلقی کردن هیکل مبارک منع کرده‌اند، "واختم القول بما قال الله جلّ و عزّ «لا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمناً» والسلام عليكم يا ملأ المسلمين والحمد لله رب العالمين." (الواح نازل خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۷۰). و در مقام دیگر از همان لوح مبارک (همان، ص ۵۷) سفیر ایران را مؤاخذه فرموده‌اند که این حکم الهی را نقض کرده و با کتاب خدا مخالفت کرده و به او توصیه می‌فرمایند کسانی را که شب و روز به درگاه خدا دعا می‌کنند و طالب رضای او هستند طرد نکند.

شرایط اولیه مطالعه لوح (ص ۳۱۶)

جمال مبارک در قدم اول توصیه می‌فرمایند که مخاطب لوح به اموری اقدام نماید تا بتواند به مفاهیم عمیق لوح پی ببرد. شخص مخاطب ابتدا باید بپذیرد که دارای این نقائص است تا در رفع آن بکوشد و طریق کمال را بییماید؛ یعنی باید از خود فانی شود تا ید قدرت الهی او را به کمال برساند.

مواردی را که حضرت بهاء‌الله به کمال اختصار ذکر فرموده‌اند عبارت است از:

- 1- رفع غفلت با بهره‌گیری از عنایت حق. غفلت انسان او را از خداوند دور می‌سازد و همانند تشنه‌ای است که از دریای عذب فرات فاصله گرفته باشد. بدین لحاظ است که در مناجاتی می‌فرماید، "ای ربّ قد أحرقتنی ظمأ البعد و الفراق فأسقنی كوثر القرب و اللقاء بأیادی الطافک لیأخذنی سُکر رحيق رحمتک علی شأنٍ

أقوم على نصره امرک بین خلقک" (نفحات الرحمن، ص ۷-۲۶ - مضمون: ای پروردگار من تشنگی دوری و فراق مرا سوزاند، به دست لطف و مرحمت از آب حیاتِ نزدیکی و دیدار به من بنوشان تا مستی باده رحمت تو به نحوی مرا در بگیرد که برای نصرت امر تو بین بندگان توقیام کنم). از آن گذشته حجاب غفلت سبب می شود که مواهب مودوعه در انسان نیز به ظهور و بروز نرسد. در کلمات مکنونه فارسی می فرماید، "تو شمس سماء قدس منی خود را به کسوف دنیا میالای. حجاب غفلت را خرق کن تا بی پرده و حجاب از خلف سحاب به در آیی." در بیان دیگر نیز با تمثیل دیگری به این نکته اشاره دارند، "انسان را به مثابه سیف مشاهده نما. تا در غلاف است جوهر آن مستور و مکنون. انشاء الله باید به عنایت الهی از غلاف ظلمانی فارغ شوید تا جوهرتان بر عالمیان ظاهر گردد. جوهر انسانی اخلاق و اعمال است. نسأله تعالی بأن یوفقکم علی ما ینبغی لکم فی یوم العزیز البدیع" (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۶۳ - مضمون: از خداوند بلندمرتبه درخواست می کنیم که شما را بر آنچه که در این روز عزیز بدیع شایسته است موفق بدارد).

2- رهایی از تاریکی بعد و اقبال به صبح منیر قُرب. دوری از حضرت حق تاریکی محض است و نزدیکی به او نورانیت صرف. عبارت "الله نور السموات والأرض" گویای مقال است که منشأ و منبع نور حضرت الوهیت است و وسیله تابش به بندگان مظهر ظهور. از آن به "صبح ازلی" نیز یاد کرده اند، چه که در بدایت خلقت در وجود انسان به ودیعت گذاشته شد و تقرب به حق سبب بروز و ظهور آن گردد.

3- خودداری از اقبال به ظلمت شهوت فانی که سبب تخریب بیت محبت باقی خواهد شد. بیت محبت، یعنی جایگاه آن در وجود انسان، قلب او است. هر زمان که امیال و افکار نفسانی به زوایای قلب راه یابد، محبت الهی را از آن براند. محبت باقی است و شهوت فانی؛ محبت سازنده است و شهوت ویران کننده؛ محبت سبب قربیت است و شهوت سبب دور شدن. لهذا، این دو در یک دل و قلب ننگند. باید شهوت را راند تا محبت الهی در نهایت کمال در قلب انسان جای گیرد. "ای رب فاستقمنا علی حبک بین خلقک لأنّ هذا اعظم عطیتک لبریتک" (ادعیه حضرت محبوب، ص ۲۱۱ / مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۰۲ - مضمون: ای پروردگار من ما را بر حبت بین بندگان پایدار بدار زیرا این بزرگترین هدیه تو به بندگان است).

4- دوری از حجابات نفسانی که مانع از مشاهده جمال غلام روحانی [مظهر ظهور الهی]، یعنی مانع از عرفان او است. دشمن انسان نفس انسان است و بس. نفس انسان حجابی است که او را از مشاهده جمال جانان محروم می نماید. این است که جمال مبین می فرماید، "لم یکن لکم أعداء إلا أنفسکم؛ فاعرفوها یا قوم ایاکم

أَنْ تَغْفُلُونَ. إِنَّهَا لَا تَسْكُنُ أَبَدًا. إِذَا تَطَعَمُ يَزِدَادُ لَهَيْبِهَا وَإِذَا تُمْنَعُ يَشْتَدُّ حَرْصُهَا. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا بِاسْمِ رَبِّ الْمَقْتَدِرِ الْمَهِيمِنِ الْقَيُّومِ. قُلْ أَنْ اِنْحَرَوْهَا يَا قَوْمِ فِي سَبِيلِي هَذَا حَقُّ الْقَرِيبَانِ فِي حَبِّ الرَّحْمَنِ وَلَا يَعْقِلُهُ إِلَّا الْمَخْلُصُونَ" (کتاب مبین، ص ۳۹۰ - مضمون: برای شما هیچ دشمنی جز نفس خودتان وجود ندارد. او را بشناسید ای مردم؛ مبادا که غفلت کنید. زیرا ابداً آرام نگیرد. وقتی غذایش برسانید، شعله‌ای افروخته گشته فرونی یابد و چون او را باز دارید، آزمندی‌اش افزایش پیدا کند. کسی رستگار می‌شود که او را به نام پروردگار توانای مهیمن قیوم پاک سازد. بگو که او را بکشید، ای مردم، در راه من. این قربانی حقیقی است در راه محبت خداوند بخشنده و کسی جز افراد مخلص آن را درک نکند).

5- اتّصاف به تقوای خالص: در این باره در کلمات مکنونه فارسی آمده است، "سراج ضلالت را خاموش کنید و مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل برافروزید که عنقریب صرّافان وجود در پیشگاه حضور معبود جز تقوای خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند." حضرت اعلی در هنگام عزیمت حروف حی به مأموریت‌هایشان به آنها فرمودند، "امروز روزی است که به واسطه قلب طاهر و اعمال حسنه و تقوای خالص هر نفسی می‌تواند به ساحت عرش الهی صعود نماید و در درگاه خداوند مقرب شود." (ایام تسعه، ص ۱۴۹) تقوا عبارت از خشیه‌الله است که انسان را به خوف از محرومیت از مواهب الهی متّصف می‌سازد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "تقوای حقیقی از اعظم مواهب الهی است و آن خشیه‌الله است. این خوف نه از عذاب و عقاب بلکه بیم محرومی از عنایت پروردگار. انسان اگر از الطاف حق بی بهره و نصیب گردد و از پرتو عنایت محروم و محجوب شود، البتّه این عذاب اعظم از نیران، ولی اگر دانا و فطین و حکیم باشد. و آلا صدهزار محرومیت را به جان قبول نماید و به ذره‌ای از عذاب جسمانی راضی نگردد..." (مجله عنده، شماره ۹۰، ص ۴)

6- نهی از خوف از ماسوی‌الله. انسان اگر متوکّل به حق باشد، البتّه خوف و هراس در او راهی نخواهد داشت. آدمی باید ایمان تام به حفظ حق داشته مظهر "کونوا آية الاطمینان لأهل الإمكان" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۱۶ / مضمون: نشانه اطمینان برای مردم این جهان باشید) باشد. بدین لحاظ است که می‌فرماید، "آنچه از قلم اعلی مخصوص اولیاء ظاهر شده به مثابه آفتاب روشن و هویدا گردد. بگو ای دوستان خوف از چه و ترس از که" و در مقام دیگر می‌فرماید، "ترس از برای چه و بیم از که؟ این گلپاره‌های ارض به اندک رطوبتی متلاشی شوند" (لوح دنیا). مقصود از گلپاره‌ها نفوسی هستند که به مجرد احساس خطر از در انکار

و تقیّه در آیند و هر حقارتی را به جان بخرند. به این علّت حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به شیخ محمدتقی نجفی می‌فرمایند، "حال در میرزا هادی دولت آبادی و صداد اصفهانی در ارض طا تفکر لازم.^۹ اوّل به مجرد آن که شنید او را بابی گفته‌اند اضطراب اخذش نمود به شأنی که وقار و سکون مفقود گشت بر منابر ارتقا جست و نطق نمود به کلماتی که سزاوار نبود. لزال گلیاره‌های عالم محض حبّ ریاست عمل نموده‌اند آنچه را که سبب و علّت گمراهی عباد گشته. آن جناب جمیع را مثل آن نفوس ندانند. استقامت و ثبوت و رسوخ و اطمینان و تمکین و وقار شهدای این ظهور ذکر شد تا آن جناب آگاه شوند" (لوح ابن ذئب، ص ۶۴).

اما باید خوف را که ناشی از فقدان ایمان است به اطمینان تبدیل کرد و قوّه ناسوتی را به قوّه ملکوتی مبدّل ساخت و این مقام و قدرت مخصوص کلمه الله است که حق فرمود، "اوست جوهری که خوف را به اطمینان و ضعف را به قوّت و ذلّت را به عزّت تبدیل فرماید" و به عنوان شاهد مثال جناب بدیع را نام می‌برند، "یک قطره از بحر حکمت الهی بر بدیع زد، به مثابه کره نار قصد فدا نمود؛ رطوباتش به حرارت و ضعفش به اقتدار و بطنش به سرعت تبدیل شد" (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۷۷).

مورد دیگری که آدمی را از دام خوف نجات بخشد، محبت الهی است. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "مطمئن باش تأیید روح القدس می‌رسد و نسائم جنت ابهی می‌وزد؛ بهائی آزاد است و در اوج ملکوت الله در پرواز. حزن و کدورت به خود راه مده بلکه به فرح و سرور ایام بگذران تا در عالم محبت الله تولّد یابی و از خوف و خطر به کلی آزاد گردی. حیات ابدیه از برای تو مقدر از چه می‌ترسی ابواب ملکوت بر رخت مفتوح از چه محزون شوی؟" (منتخبات مکاتیب، ج ۳، ص ۲۸)

7- خودداری از آلوده کردن قلب به حرص و هوی. قلب محلّ تجلّی الهی است و باید همیشه پاک و منزّه باشد تا خداوند در آن تجلّی نماید. "فؤادک منزلی قدسه لنزولی" شاهی است صادق که خداوند همواره مترصد منزّه مشاهده کردن قلب آدمی است تا در آن متجلّی شود که آسمانها و زمین را برای خود تنگ مشاهده کرد اما قلب بنده مؤمنش را محلّ مناسبی برای خود ملاحظه فرمود (حدیث قدسی، منقول در مائده آسمانی، ج ۴، ص ۵۸). از جمله مواردی که در کلمات مکنونه فارسی محلّ گلايه حضرت بهاءالله از بندگان واقع شده، واکذار کردن قلب به غیر حقّ است. صریحاً مذکور است که، "جمیع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محلّ نزول تجلّی جمال و اجلال خود معین فرمودم و تو منزل و محلّ مرا به غیر من گذاشتی... (مجموعه الواح، ص ۳۸۱). یا در مقامی به نفوس انسانی توصیه می‌فرمایند که شمع

دل را که به دست قدرت الهی روشن شده به بادهای مخالف نفس و هوی خاموش نکنند (مجموعه الواح، ص ۳-۳۸۲).

8- تمسک به حق و توسل به جبر عنایت او؛ او قادر است که هر نفسی را از ذلت نجات بخشد. انسان ذاتاً عزیز خلق شده، "خلقتک عزیزاً لم تستذل" گویای آن است که خداوند مایل نیست بنده اش ذلیل باشد و در ضمن مایل نیست که برای حفظ عزت خود به نفسی جز خدایش متوسل گردد. در این مقام مواردی چون نهی از انحناء در مقابل هر نفسی جز خدای لایری، نهی از اعتراف به گناهان نزد دیگران که به نص مبارک سبب ذلت فرد می شود گویای میل خداوند به حفظ عزت بندگان است. این است که می فرماید غیر از او کسی قادر نیست اعانتی به آدمی بنماید، "اکف بنفسی عن دونی و لا تطلب معیناً سوائی لأنّ مادونی لن یکفیک ابداً" (کلمات مکنونه - مضمون: به من کفایت کن و از غیر من دست بردار و غیر از من یآوری مجوی؛ زیرا غیر من ابداً تو را کفایت نخواهد کرد).

9- استغنائی از کلّ عالم وجود به علت وجود جمیع اسرار کائنات در درون خود انسان. جمیع این اسرار در وجود انسان مکنون و مخزون است و البته جز به تربیت ظاهر نشود. این امر مهم فقط از عهده نفوسی بر می آید که بر آن اسرار واقف باشند، یعنی مظاهر ظهور الهی. جمال مبارک در لوحی (مجموعه الواح، ص ۴۰-۳۳۹) بعد از بیان این نکته که "این تجلیات انوار صبح هدایت و اشراقات انوار شمس عنایت در حقیقت انسان مستور و محجوب است" تصریح می فرمایند که مظاهر ظهور، که "واسطه فیض کلیه مظهر اسم الوهیت و ربوبیت" هستند، ظاهر می شوند تا به تربیت خلق پردازند و در نتیجه همین تربیت آنها است که مردمان به "مقام و رتبه که در حقایق ایشان مستودع است مشرف و فایز شوند." در واقع جمال مبارک وجود تجلیات مزبور در انسان را به "شعله و اشعه و انوار" که در حقیقت شمع و چراغ پنهان است تشبیه می کنند و تأکید دارند که "این شمع و سراج را افروزنده ای باید" که همان مظاهر ظهور باشند. یا قلب انسان را به آینه ای که غبار روی آن را گرفته تشبیه کرده اند که قادر به منعکس کردن تابش و درخشش آفتاب نیست. پس "این مرایا و مجالی را صیقل دهنده ای شاید" که جز مظاهر ظهور احدی قادر بر آن نیست.

در ادامه بیان مبارک زیارت می کنیم، "این کینونات مجرّده و حقایق منیره و ساینط فیض کلیه اند و به هدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافین را به الهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیه از کدورات عوالم مُلکیه سازج و منیر گردانند و افئده مقربین را از زنگار

حدود پاک و منزّه فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر بر آرد و علم ظهور بر اُتلال قلوب و افنده برافرازد.

بیان حضرت عبدالبهاء (امر و خلق، ج ۲، ص ۲۸۳ [طبع آلمان، ص ۶]) گویای مطلب است، "جمیع اسرار کائنات در انسان موجود است. پس اگر در ظلّ تربیت مربّی بیفتد و تربیت شود، جوهرالجواهر گردد، نورالانوار شود، روح الارواح گردد، مرکز سنوحات رحمانیه شود، مصدر صفات روحانیه گردد، مشرق انوار ملکوتی شود، مهبط الهامات ربّانی گردد و اگر چنانچه محروم بماند مظهر صفات شیطانی گردد، جامع رذائل حیوانی شود، مصدر شوون ظلمانی گردد. این است حکمت بعثت انبیاء به جهت تربیت بشر." جالب است که در اینجا زغال سنگ و الماس را که از ماده واحده هستند اما دومی کمال اولی است مثال می‌زنند (همان، ص ۲۸۴). زغال سنگ به طور بالقوه الماس است، اما به کمال خود واصل نشده است. همین معنی در بیان حضرت اعلیٰ نیز مشهود و مذکور، "هیچ شیئی به جنت خود نمی‌رسد الا آن که به منتهای کمال در حده خود ظاهر شود. مثلاً این بلور جنت حجری است که ماده این بوده و همچنین از برای این بلور بنفسه درجات است در جنت ... زیرا که وقتی که حجر بود بها نداشت و امروز یک قیراط آن اگر به کمال یاقوتیت رسد که در امکان او هست چقدر بها دارد." (منتخبات آیات، ص ۶۱) و کمال علو انسان را در ایمان به خدا می‌دانند که در لوح احمد فارسی نیز از آن به "مطلب رفیع که مقام قرب و لقای جانان است" یاد کرده‌اند که در ردیف بعد به آن اشاره شده است.

در جواهرالاسرار نیز جمال مبارک تأکید دارند که بدون مظاهر مقدسه، که منبع علم الهی و سماء حکمت خداوندی و سفینه اسرار یزدانی هستند، مردمان قادر به تشخیص درست از نادرست نیستند تا چه رسد به این که به افق حقائق پرواز نمایند یا به مخزن دقائق واصل گردند (آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۷).

10- افروختن نار طلب در دل و جان جهت وصول به مقام قرب و لقای جانان. اصل مطلب در هفت وادی و جواهرالاسرار بیان شده است. در واقع نار طلب همواره در وجود انسانی موجود است اما باید آن را به جهتی که باید سوق داد. در کتاب قرن انوار به نکته جالبی اشاره شده است، "آتش طلب و ایمان در قلوب بشر خاموش‌شدنی نیست و یکی از خواص فطرت هر انسانی است و چون به نیروی ایمان خیانت رود، یا در آن وقفه‌ای پدید آید، قوه عاقله بشر به جستجوی کانونی دیگر، ولو آن که بی‌ارزش و ناقص باشد، سوق می‌یابد تا در حول آن تجارب خود را نظام بخشد و جرأت آن را یابد که خطراتی را که جنبه‌ای اجتناب‌ناپذیر از حیات

است پذیرا شود. " بدین لحاظ است که حضرت ولی امرالله اشاره می فرمایند که، "عرش قلوب بشر از وجود خداوند متعال خالی گشته است و جهان بت پرست با شور و هیاهو دست نیاز به سوی خداهایی دروغین که آفریده ابلهانه او هام بشری است بلند نموده و به ستایش و نیایش مشغول است" (قرن انوار، ص ۵۱).

به نکته دیگری نیز باید توجه داشت. خداوند، برای آن که نار طلب همواره مشتعل بماند، گاهی اوقات فراق و هجران را بر عاشق روا می دارد، چه که ممکن است وصال محبوب سبب اخماد نار طلب گردد. جمال قدم می فرمایند، "فَوَاللَّهِ حَقَّ لِكُلِّ حَبِيبٍ بَأْنِ يَبْكِي وَيَضْجُّ مِنْ فِرَاقِ الْمَحْبُوبِ. الصَّبْرُ مَمْدُوحٌ إِلَّا عَلَيَّ الْمَحْبُوبِ وَ الصَّيْحَةُ مَذْمُومَةٌ إِلَّا عَلَيَّ الْمَقْصُودِ." [مضمون: قسم به خداوندی که حق است هر حبیبی باید از فراق محبوب بگرید و بنالد. صبر خوب است مگر در دوری از محبوب و ناله بد است مگر برای رسیدن به مقصود.] ولکن جذب و شوق و اشتیاق در هجر و فراق بیشتر ظاهر است چه که عذب وصل محتمل آن است که نار طلب را مخمود نماید. چنانچه بعضی که در این سفر قرب و لقا تقرب جستند بالمره محتجب مانده اند. بلی آن که لم یزل و لایزال از خمر بی زوال وصال مرزوق شود و نیفسرد چنین وجود اقل از کبریت احمر بوده و خواهد بود" (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۷۳).

شرایط افروختن نار طلب در وجود انسان را می توان فهرست وار اینگونه ذکر کرد:

- 1) انقطاع از ما سوی الله؛ ۲) چشم پوشیدن از جمیع کسانی که در آسمانها و زمینند؛ ۳) تطهیر قلب از حبّ و بغض جمیع نفوس به نحوی که او را از وصول به مکمن جمال منع نکنند؛ ۴) تقدیس نفس از سبحات جلال؛ ۵) خودداری از فخر فروختن به احدی به علت آنچه که خداوند از زخارف دنیا و علوم ظاهر و غیره به او عنایت فرموده است؛ ۶) طلب کردن حق با کمال جدّیت و تلاش.
- اگر این شرایط را داشته باشد البته خداوند او را یاری و یآوری خواهد فرمود و عجائبی را به او نشان خواهد داد که هرگز مشاهده نکرده و ابداً به آن پی نبرده است (جواهرالاسرار، آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۳۲).

صراط واضحه مستقیمه (ص ۳۱۶)

صراط مستقیم اشاره به آیه کتاب قرآن است که سالها مسلمین در صلوة یومیه از خداوند می خواهند که آنها را بدان رهنمون سازد. در حقیقت وصول به عرفان جمال قدم سلوک در صراط مستقیم است. جمال مبارک در لوحی از شخصی یاد می کنند که، "به افق اعلی راه یافتند و به صراط مستقیم فائز شدند." (آیات بینات،

ص ۵۰). جمال قدم بنفسه می فرمایند که همان صراط مستقیم و میزان قویمی هستند که همه چیز باید به آن سنجیده شود: "... یهدیهم الی صراطک الذی ینادی بأعلى النداء فی الصّباح و المساء تالله ائی أنا الصّراط المستقیم و أنا المیزان الذی بی یوزن کُلّ صغیر و کبیر." (همان، ص ۲۹۶).

جمال مبارک تأکید دارند که آیه قرآن در مورد هدایت به صراط مستقیم مربوط به این یوم مبارک است، "قل أما قرئتم القرآن فاقربوا لعلّ تجدون الحقّ اِنَّه لَصراطٌ مستقیم؛ هذا صراطُ الله لمن فی السموات و الارضین." (آثار قلم اعلی، ج ۱، خط زین، ص ۲۰۴).

این معنی را در قرآن نیز توان یافت. در سوره یونس (آیه ۲۵) می فرماید، "والله یدعوا الی دارالسّلام و یهدی من یشاء الی صراطٍ مستقیم." "دارالسّلام" لقب بغداد است. در سوره انعام (آیه ۱۲۶ و ۱۲۷) نیز صراط مستقیم را به دارالسّلام پیوند داده است: "و هذا صراطُ ربّک مستقیماً قد فصلنا الآیات لقوم یدکرون. لهم دارالسّلام عند ربّهم و هو ولیّهم بما کانوا یعملون."

می دانیم که دارالسّلام لقب بغداد است. در واقع منصور عباسی بغداد را بنا کرد و آن را "دارالسّلام" نامید. روایات دیگری نیز در این مورد وجود دارد. جناب اشراق خاوری روایتی را از یاقوت حموی در معجم البلدان ذیل "دارالسّلام" نقل می کنند که مضمون آن چنین است، "مدینه السّلام بغداد است و در وجه تسمیه آن به مدینه السّلام اختلاف است. بعضی گفته اند که چون دجله را وادی السّلام گویند این اسم به شهر بغداد که دجله در آن جاری است اطلاق شده و موسی بن عبدالرحیم گفت که من در نزد عبدالعزیز نشسته بودم مردی آمد. عبدالعزیز پرسید ای مرد از کجا هستی؟ گفت از مردم بغدادم. عبدالعزیز فرمود مگو بغداد. زیرا "بغ" نام بت است و "داد" به معنی بخشنده است. بلکه بگوی مدینه السّلام. زیرا سلام از اسماء الله است و همه شهرها از خدا است و بنابراین مدینه السّلام یعنی مدینه الله." (قاموس ایقان، ج ۲، ص ۶۷۴).

از آنجا که مفسرین اسلامی قبل از ظهور طلعت قدم پی به معنی این آیات قرآنیه نبردند از آنها به "بهشت" تعبیر کردند که خداوند به آن دعوت می کند و بعد هدایت می فرماید. اما بنا به تعبیر جناب اشراق خاوری، "اگر مقصود بهشت موعود باشد که خود منتظرند دیگر در بهشت هدایت نیست. زیرا ورود به بهشت موعود فرع حصول هدایت است." ایشان می افزایند، "«یدعوا الی دارالسّلام» یعنی مردم را به دارالسّلام دعوت می کند و چون مردم در آنجا مجتمع شدند و «یهدی من یشاء» ... آن وقت مردم را هدایت می کند." (همان، ص ۶۷۵).

حضرت ولی امرالله نیز به این معنی اشاره فرموده‌اند. هیکل مبارک می‌فرمایند، "غربت و اسارت و مقهوریت ظاهره جمال قدم عاقبتش استقرار عرش اسم اعظم در خطه عراق گشت «والله يدعوا الى دارالسلام و يهدى من يشاء الى صراط مستقيم»، «لهم دارالسلام عند ربهم و هو وليهم بما كانوا يعملون.»" (توقیع مبارک نوروز ۸۸، مجموعه توقیعات خطاب به احبای شرق، ص ۱۹).

بدین ترتیب مشهود می‌گردد بیان مبارک خطاب به احمد که "از صراط واضحه مستقیمه محروم مباش"، ایمان و ایقان به هیکل اطهر است. قبل از این بیان است که به او می‌فرمایند "از ابحر متموجه ملتطمه مستوره" خودش را منع نکند. بحر در آثار مبارکه به نفس هیکل مبارک و آثار ظاهره از آن هیکل مکرم اطلاق می‌شود. حضرت عبدالبهاء همه چیز را اوهام می‌دانند غیر از آن بحر قدیم الهی. می‌فرمایند، "آنچه تحقق و تدوت دارد امواج بحر قدیم است و افواج جدید ملکوت بدیع. آن بر سواحل ممکنات در نهایت شدت متلاطم و در و گوهر افشاند و این بر صفوف ملل و امم در غایت قوت متهاجم و تفریق جموع و تشتت صفوف می‌نماید." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۳، ص ۴۰).

سینای مبارکه طیبه (ص ۳۱۶)

سینا طبق آیات تورات و قرآن محل تجلی ذات الهی بر حضرت موسی و نزول وحی بر آن حضرت است. زمانی که حضرت موسی به این مکان مقدس قدم گذاشت، خطاب "فاخلع نعلیک" شنید. در تفاسیر این ظهور برای "سینا" و همچنین "نعلین" معانی مختلفی ذکر شده است:

1- در یک مقام مقصود از "سینا" همان مشیت اولیه است که در این ظهور به نص صریح حضرت عبدالبهاء، جمال مبارک است که از ایشان به "کنز اخفی"، "السما الذي صعد إليها عيسى" تعبیر شده است. مرکز میثاق در ادامه کلام می‌فرمایند، "هذا طور سیناء الذي وجد موسى على ناره الهدى و هذا هو المدينة التي استقر فيها آل موسى" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۲۰۸ - مضمون: این همان طور سینایی است که موسی نور هدایت را در نار آن یافت و این همان مدینه‌ای است که خاندان موسی بر آن مستقر گردید).

2- در مقام دیگر قربیت الهیه است که به طهارت قلب و ترک ظنون و اوهام حاصل می‌شود. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "إذا قصدت حظيرة القدس و سیناء القرب، طهر قلبك عن كل ما سواه ثم اخلع نعلي الظنون و الاوهام لترى بعين قلبك تجليات الله رب العرش و الثرى. لأن هذا اليوم يوم المكاشفة و الشهود" (مجموعه

الواح، ص ۳ - مضمون: وقتی قصد حظيرة القدس و سيناى قرب را نمودی، قلبت را از کل آنچه جز خداوند است ظاهر کن سپس نعلین ظنون و اوهام را از پای در آور تا به چشم قلبت تجلیات خداوند آسمان و زمین را ببینی. زیرا امروز روز مکاشفه و شهود است). در اینجا از "نعلین" به نعلین ظنون و اوهام تعبیر شده است.

3- در مقام دیگر سينا همان "برية القدس" است که خداوند در وجود خود انسان خلق کرده و به او توان بخشیده تا "نعلین فحشاء" را خلع کند و به سينا رحمانی وارد شود و همان را که حضرت موسی از شجره مشتعل شنید، انسان از شجره کینونت خویش بشنود: "أَنْ يَا عَبْدَ إِسْمَاعَ مَا يُلْقِيكَ مَنْادِي الطُّورِ فِي هَيْكَلِ هَذَا الظُّهُورِ لَسْتَلَدُّ عَنْ نِعْمَاتِ رَبِّكَ وَ تَفَرَّ عَنْ نَفْسِكَ وَ تَسْتَقْرِبُ إِلَى نَفْسِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمُقْتَدِرِ الْعَظِيمِ. ثُمَّ إِعْلَمُ بِأَنَّا خَلَقْنَا فِيكَ بَرِيَّةَ الْقُدْسِ وَ بَسَطْنَاهَا بِسُلْطَانٍ مِنْ عَدْنَا وَ قَدْرَةٍ مِنْ لَدُنَّا إِذَا أَنْتَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْنِ الْفَحْشَاءِ ثُمَّ ادْخُلْ عَلَيْهَا لِتَسْمِعَ عَنْ شَجَرَةِ كَيْنُونَتِكَ مَا سَمِعَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَنْ سِينَاءِ الرَّحْمَنِ بِأَنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا إِنَّا الْمُهَيْمِنُ الْمَنَّانُ الْمُقْتَدِرُ الْعَزِيزُ الْقَدِيرُ." (يادنامه مصباح منير، ص ۲۱۴ - مضمون: ای بنده بشنو آنچه را که القاء می کند به تو منادی [یا مکلم] طور در هیکل این ظهور تا لذت ببری از نعمات پروردگارت و بگریزی از نفس خود و تقرّب جویی به نفس خداوند بلندمرتبه توانای بزرگ. پس بدان که ما وادی مقدّس را در وجود تو آفریدیم و آن را به قدرت و عظمت خود بسط دادیم. پس تو نعلین فحشاء را از پای در آور و بر آن وارد شو تا از درخت وجود خویش آن را بشنوی که موسی بن عمران از سينا رحمن شنید و آن این عبارت بود که، "به درستی که من خدای یکتا هستم و نیست خدایی جز من که مهیمن، منان، توانا، عزیز و قدیر هستم."

4- در مقامی به روح قدسی الهی تعبیر شده که در واقع با حقیقت وجود انسان در ارتباط است. روح انسانی که به فطرت الهیه خلق شده پاک و منزّه است و در این جهان تحت تأثیرات نفسانیّه از تقرّب باز می ماند و در واقع از مبدأ خود دور می شود. بدین لحاظ جمال مبارک از بندگان دعوت می فرماید که، "به مبدأ خود رجوع نمایید و از غفلت نفس و هوی بر آمده قصد سيناى روح در طور مقدّس از ستر و ظهور نمایید" (لوح احمد فارسی).

حتی سيناى که حضرت موسی قدم در آن گذاشت، عبارت از "وادی مقدّسه طیبه قلب" بود که با خلع "نعلین ظنون عَرَضِيَّة" توانست "رجل نفس رحمانیه" را که در هیکل بشری به ودیعه گذاشته شده منزّه سازد و به آن مقام وارد شود. بیان جمال قدم در تبیین این رویداد چنین است، "چون موسی رجل نفس رحمانیه را که مودع در هیکل بشریه بود از نعلین ظنون عَرَضِيَّة منزّه و مقدّس فرمود و ید قدرت الهیه را از جیب

عظمت رداء مکرمت ظاهر ساخت، به وادی مقدّسه طیبّه مبارکه قلب، که محلّ عرش تجلی صمدانیه و کرسی تحکمی عزّ ربّانیه است، وارد شد و چون به آن ارض طور، که از یمین بقعه نور مبسوط گشته، واصل شد رائحه طیبّه روح را از مشرق لایزالی استنشاق و استشمام نمود و انوار حضرت ازلی را از جمیع جهات من غیر جهات ادراک فرمود... " (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۹۷ / ج ۲ طبع کانادا، ص ۳۲۲).

باید به این نکته دقیق توجه داشت که حضرت موسی مهتدی به هدایت الهیه بوده‌اند و مقصود از این موارد که از قلم قدّم نازل گشته، به بیان مبارک، "ظهور این تجلیات است در عالم ظاهر. و الا آن حضرت لم یزل مهتدی بوده به هدایه الله و لایزال خواهد بود بلکه شمس هدایت از او مستشرق شد" (همان، به ترتیب ص ۱۹۸ و ۳۲۳).

5- در مقامی به قلب انسان اطلاق می‌شود که محلّ تجلی الهی است. در کلمات مکنونه زیارت می‌کنیم،
"أشْرَقَتْ عَلَيْكَ النُّورَ وَ نَفِخَتْ رُوحُ السَّنَاءِ فِي سِينَاءِ قَلْبِكَ."

6- در مقامی به "سیناء نور" تعبیر شده است. اگرچه، در تعبیر جناب اشراق خاوری رتبه و مقامی است که نور الهی بر قلب حضرت موسی تجلی کرده است. جمال مبارک در کتاب ایقان (ص ۹) آن را اینگونه توصیف می‌فرمایند، "تا نوبت به موسی رسید و آن حضرت به عصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور به عرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را به ملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود."

جناب اشراق خاوری در قاموس ایقان (ج ۲، ص ۸۹۹) آن را اینگونه توضیح می‌دهند، "سینای نور: مقصود رتبه و مقامی است که نور الهی در آن مقام بر قلب موسی تجلی فرمود و او را به خلعت رسالت مخلع داشت و آن شجره همان شجره مبارکه زیتونه لاشرقیه و لاغربیه است که در قرآن مجید در سورة النور بدان تصریح فرموده و مقصود از شجره نورانیه، حقیقت نورانیه متجلیه در حضرت موسی بود." حضرت عبدالبهاء در مکاتیب مبارک، ج ۱، ص ۵۸-۵۶ آن را تشریح فرموده‌اند: "ذلک الاستماع و الاصغاء مستمرّ الی الآن لأنّ حدود الزّمان لیس لها حکمّ فی عالم الرّحمن و مقامات الالوهیة و الرّبویة مقدّسة عن الوقت و الأوان..." (مضمون: آن شنیدن تا کنون ادامه داشته زیرا حدود زمانی را در عالم الهی حکمی نیست و مقامات الوهیت و ربوبیت مقدّس از وقت و زمان است).

- 7- در مقامی "سیناء روح" به ارض اقدس اطلاق شده است. حضرت ولی امرالله در تویح ۲۵ دسامبر ۱۹۳۹ خطاب به احبای ممالک شرقیه می‌فرمایند، "در این کور بدیع مشعشع الهی، که در جمیع شئون ممتاز از اکوار سابق و ادیان قدیمه و ادوار سالفه است، مرکز روحانی و اداری امر الهی در یک اقلیم، یعنی ارض اقدس، ارض المیعاد، سیناء الروح، طور الأيمن، حوریب الظهور، البقعة الأحدیة، مرج عکا، مآدبةالله، الملحمة العظمی، جبل الربّ مجتمع و مستقر" (تویحات مبارکه ۳۹-۱۹۲۷، ص ۳۱۴).
- 8- در مقامی به عظمت الهی اطلاق شده است. در مناجاتی از قلم اعلی نازل، "الهی الهی لاتمنع أبصار القلوب عن التوجه إلى طور عرفانک و عن النظر إلى سیناء عظمتک و اقتدارک" (یاران پارسی، ص ۵۳ - مضمون: ای خدای من، ای خدای من، چشم‌های دلها را از توجه به طور عرفان و از نگرستن به سیناء عظمت و اقتدارت باز مدار).
- 9- در مقامی به هنگامه ظهور الهی اطلاق شده است. حضرت عبدالبهاء در مناجاتی که در لحظات بسیار دشوار حیات هیکل مبارک صادر شده تقاضای تحقق وعده‌های جمال مبارک در بعث نفوس زکیه را می‌نماید و محلّ این وعده را "سینای ظهور" مشخص می‌فرماید: "... کما وعدتني حين اندک طور وجودی من تجلیک علی سیناء الظهور مشهد اللقاء" (ایام تسعه، ص ۴۳۸ - مضمون: آنچنان که وعده فرمودی به من زمانی که کوه وجودم از تجلیات تو در سیناء ظهور، مشهد دیدار، متلاشی شد). در بیانی خطاب به جناب سمندر از قلم اعلی نازل، "ای سمندر مشتعل به نار محبت الله و متوقّد به نار موقّده در شجره مبارکه در اعلی الطور سیناء الظهور..." (آیات بیّنات، ص ۳۲۵)
- 10- در مقامی به عزّت رحمانیه اطلاق شده است. در دعایی که به صلوة حاجات معروف شده نمازگزار از خداوند تقاضا می‌کند همان که بر حضرت موسی تجلی شده بر او نیز متجلی گردد: "ای ربّ تجلّ علی فی هذا المقام ما تجلّیت به علی الکلیم فی فاران حبّک و حوریب عنایتک و سیناء عزّ رحمانیتک العزیز المنیع" (امر و خلق، ج ۴، ص ۷-۷۶ - مضمون: ای پروردگار من متجلی کن بر من در این مقام آنچه را که در فاران حبّ خود و حوریب عنایت خویش و سیناء عزّت رحمانیه حضرتت که بس عزیز و بلندمرتبه است، بر کلیم [حضرت موسی] تجلی فرمودی).
- 11- در مقامی حاکی از بقا و جاودانگی الهی است. در این کلام، سدره به روح، سیناء به بقا، و منادی الهی به بلبل قدّم و ندای الهی به بهترین لحن‌ها تسمیه شده است: "قل قد ارتفعت سدرة الروح علی سیناء البقاء و

تغنى بلبل القدم بأحسن الألحان على أفنانها. إذا فاصمتوا يا هياكل السبحان لإستماعها" (آثار قلم اعلى، ج ٤، ص ١٤ / ج ٢، طبع كانادا، ص ٣٥٢ - مضمون: بگو هرآینه درخت روح در سینای بقا مرتفع شد و بلبل ازلی به بهترین نغمه‌ها بر شاخه‌های آن بسرایید. پس خاموش باشید ای هیاکل سبحانی تا که نغمه‌اش را بشنوید).

12- در مقامی حاکی از امرالله است و بخصوص این امر مبارک. در بیانی در سورة القميص به انصعاق طوريون در سینای امر الهی شهادت می دهند: "قل تالله قد انصعقت الطوريون على سيناء الأمر و فرت العمائون عن هذا القسورة الإلهي و سيموتن الروحيون في هذا الفرع الذي فيه يجزع كل شيء إلا من أخذه يد الفضل من لدن عزيزٍ قدير" (آثار قلم اعلى، ج ٤، ص ٣٦ / ج ٢، طبع كانادا، ص ٣٩٠ - مضمون: بگو قسم به خداوند طوريون [اصحاب حضرت موسى] در سینای امر بیهوش شدند و اهل عماء از این شیر الهی گریز اختیار کردند و اهل روح نیز از این ندایی که در آن جمیع اشیاء به ناله و ندبه در آیند مگر کسانی که دست فضل از طرف خداوند عزیز قدیر آنها را دریابد، خواهند مرد). در بیان دیگر از قلم میثاق نازل، "الحمد لله الذي تجلّى بجماله و ظهر بعظمة جلاله و أشرق بنور وجهه و لاح بضياء طلعتة و نور الكائنات بطلوع صبح صفاته فانصعق الطوريون في سيناء الأمر و تحيرت الربيون في بقعة القدس و خروا مغشياً و انصعقوا الراسخون ...". (آیات بینات، ص ٣٣٥ - مضمون: حمد خدایی را که به جمالش تجلی کرد، به عظمت جلالش ظهور فرمود و به نور سیمایش اشراق کرد و به نورانیت طلعتش درخشید و کائنات را به طلوع صبح صفاتش روشنی بخشید؛ پس طوريون در سینای امر منصعق شدند و ربیون در بقعه مقدسه متحیر ماندند و بر زمین افتادند و راسخون نیز بیهوش شدند).

13- انصعاق طوريون در مقامی دیگر در "سيناء عرفان" مطرح شده است. جمال قدم می فرمایند، "قد ارتفع النداء من الافق الأعلى و انصعق الطوريون في سيناء العرفان و صاحت الصخرة و نادت قد ماج بحر الوصال و أتى مالک يوم المآل راکباً على السحاب" (آیات بینات، ص ١٠٧ - مضمون: ندا از افق اعلى بلند شد و طوريون در سینای عرفان منصعق شدند و صخره بنا لید و ندا در داد که بحر وصال به موج آمد و مالک روز آخرت سوار بر ابر پیامد).

14- انصعاق طوريون در مقامی به "سيناء الوقوف" نسبت داده شده است. جمال مبارک می فرمایند وقتی مردم را در جهالت و منهمک در هوی دیدیم اندکی پرده را کنار زدیم تا قدری آگاهی یابند و طوريون در حصول ایمان

متوقف ماندند و منصعق گشتند: "ثمَّ إعلم بأننا لَمَّا وجدنا النَّاسَ في وهَمِ الجهلِ و سُكرِ الهوى أرفعنا ذيلَ السِّترِ بأناملِ الأمرِ أقلَّ عَمَّا يُحصى إذا ارتفعت ضجيجُ الطُّوريونِ على سيناةِ الوقوفِ و شُقتُ أستاذُ الأبرارِ و انصعق كلُّ اسمٍ معروفًا" (لثالی الحکمة، ج ۱، ص ۴۲). از این محلّ وقوف به "تیه الوقوف" نیز یاد شده است: "قد نادى المناد إذ أتى الميعاد و انصعق الطُّوريونِ فى تیه الوقوفِ من سطوة ربك مالک الإيجاد" (اشراقات، ص ۶۸). با توجه به این که حضرت بهاء الله در لوح نصیر اشارتی دارند که نفوس به علت توقّف در عقبه‌های مختلف از ورود در رضوان قدس محبوب خود را محروم می‌نمایند، استنباط می‌شود که اشاره به انصعاق طوریون دالّ بر عدم ایمان آنها است. در لوح نصیر آمده است، "تورا به هیکلی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فنای باب متحیراً قائم شده و هنوز فایز به ورود در مدینه قدس صمدانیّه و مقرّ عزّ رحمانیّه نشده... تالله الحقّ در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقّف و بعضی در عقبه اسماء محتجب" (مجموعه الواح، ص ۱۷۱). باید به این نکته اشاره کرد که "اهل وقوف" ابدأ مورد تأیید نیستند. از حضرت اعلیٰ بیانی منقول است که اهل سوق را از جمله اهل وقوف بر شمرده‌اند و سگ یهود را بر آنها برتری داده‌اند. شیخ احمد نیز اهل عالم را به سه طبقه تقسیم کرده است: واصلان، سالکان، اهل وقوف.

15- در مقامی مقصود از سیناء، کلمات الهی، مقصود از سدره، اشجار قدسیه در کلمات مبارکه، و مقصود از آتش، نار شوق است و مقصود از جمیع اینها جذب نفوس به مقامی است که ملکوت اسماء و صفات در ظلّ آن قرار گیرد و به اعتلای واصل شود که ساکنان زمین و آسمان هرگز نائل نگردند: "فَوَ جَمَالِي لَوِ يَأْخُذُكَ جَدْوَةٌ مِنْ نَارِ الشُّوقِ الَّتِي أَوْقَدْنَاهَا فِي سَدْرَاتِ الْقُدْسِ عَلَى سِينَاءِ تِلْكَ الْكَلِمَاتِ لِيَجْذُبَكَ إِلَى مَقَامِ الَّذِي تَشْهَدُ فِي ظِلِّكَ مَلَكُوتِ الْأَسْمَاءِ وَالصِّفَاتِ وَتَجِدُ نَفْسَكَ فِي عُلُوِّ الَّذِي لَنْ يَبْلُغَ إِلَيْهِ سُكَّانُ الْأَرْضِينَ وَ السَّمَوَاتِ" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۵۸ / ج ۲، طبع کانادا، ص ۳۹۲ - مضمون: قسم به جمالم اگر ذره‌ای از نار شوقی که در درختان قدس در سینای آن کلمات افروختیم تورا در برگیرد، هرآینه تورا به مقامی جذب کند که ملکوت اسماء و صفات را پایین تر از خود مشاهده کنی و خود در بلندی بیابی که ساکنان زمین‌ها و آسمان‌ها ابدأ به آن واصل نگردند).

16- در مقامی اشاره به ازلیت الهی است و نار مزبور جهت حرق اشارات و حرق حجبات است که مبادا فردی به حدود اشارات و حجبات دلالات محجوب ماند و از تقرّب به ساحت الهی ممنوع شود: "إياك أن لاتجعل

نفسكُ محدوداً بحدودِ الإشارات و لا محجوباً بحجَبِ الدلالات؛ فاخرقِ الحجابِ بسُلطانٍ مِن لدنا ثم احرُقِ الإشارات بهذه النَّارِ التي اشتعلت في سيناء القِدَم و تجلَّى على هذا القلم بما يجتذب عنه افئدة الَّذِينَهم كانوا بآياتِ الله هُم مقتدون" (آثار قلم اعلى، ج ٤، ص ١٠٤ / ج ٢، طبع كانادا، ص ٤٣٣ - مضمون: مبدا خود را به حدود اشارات محدود کنی و یا به حجاب دلالات در پرده قرار دهی. حجاب را به قدرتی از سوی ما پاره کن سپس اشارات را به این آتشی که در سینای ازلی شعله ور شده بسوزان و بر این قلمی که به آن جمیع قلبی کسانی که به آیات الهی اقتدا می کنند مجذوب می شود، تجلّی نما).

17- در مقامی نیز به الوهیت ذات الهی اشاره دارد. در مناجاتی از قلم اعلى نازل، "... حين الذي استشرقت شمس الوهيتك عن افق سماء سناء سيناء لاهوت احديتك" (آثار قلم اعلى، ج ٤، ص ٣٤٢ / ج ٢، طبع كانادا، ص ٦٤٧ - مضمون: در هنگامی که خورشید الوهیت تو از افق آسمان نور سینای لاهوت احدیت اشراق کرد...).

18- در مقامی به جلالت الهیه دلالت دارد. حضرت عبدالبهاء در مناجاتی در حقّ احبای قزوین می فرماید، "الهي الهی هؤلاء عبادٌ رنحتهم صهباء العطاء و هزتهم نسائم الوفاء و جذبتهم أنوار الجمال و هدتهم النار الموقدة في سيناء الجلال إلى سبيلك المستقيم و منهجك القويم..." (آیات بیّنات، ص ٣٥٠ - ای خدای من، ای خدای من اینها بندگانی هستند که باده عطای تو آنها را مخمور کرد و نسیم های وفا آنها را به اهتزاز آورد و انوار جمالت آنها را مجذوب ساخت و آتشی که در سینای جلال تو روشن است آنها را به راه راست تو و سبیل قویم تو هدایت نمود).

لقای الهی (ص ٣١٦ و ٣١٧)

مبحث انظر ترانی و لن ترانی یکی از موضوعاتی است که گاهی مطرح می شود که چگونه است که حضرت موسی از خداوند کلمه "لن ترانی" را شنید، اما حضرت بهاء الله "انظر ترانی" را مطرح می فرماید. جمال مبارک در لوحی می فرماید که احتجاج خلق سبب می شود که خداوند بسیاری از اسرار مستور را بیان نفرماید. اگر ناس به بلوغ برسند بر معانی و مفاهیم الهی واقف می شوند و با شور و شوق آن را می پذیرند. زیرا "منتهی ذروه عرفان" عبارت از پذیرفتن جمیع مطالبی است که از "سماء مشیت الهی نازل". بدین لحاظ است که "وقتی فرمود لن ترانی و وقتی فرمود انظر ترانی" (اقتدارات، ص ٩٠).

جمال مبارک در تبیین این نکته که چرا حضرت موسی خطاب لن ترانی شنید می‌فرمایند، "موسی که از انبیای اعظم است بعد از ثلاثین یوم، که به قول عرفا در عشره اول افعال خود را در افعال حق فانی نمود و در عشره ثانی صفات خود را در صفات حق و در عشره ثالث ذات خود را در ذات حق و گفته‌اند چون بقیه هستی در او باقی بود لذا، خطاب لن ترانی شنید" (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۴۳).

البته عتاب و خطاب حق به مظاهر ظهور در واقع خطاب به مؤمنین به آنها است، نه خود آنها. زیرا شفقت خداوند مانع از آن است که به عتاب و خطاب خلق را محزون و افسرده سازد و بدین لحاظ پیامبرش را مخاطب قرار می‌دهد. (مفاوضات، ص ۱۲۶؛ فصل "مد" / همچنین نگاه کنید به مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۲۶).

اصل قضیه "انظر ترانی" به اقبال به حق مربوط می‌شود. اگر اقبال با تمام دل و جان و با قلب پاک صورت گیرد به منزله لقای حق است. بیان جمال مبارک گویای موضع است: "يا ناظر أنظر ترانی إِنَّ الَّذِي أَقْبَلَ إِلَيَّ أَنَّهُ مِمَّن رَأَىٰ أَنْ رَبِّكَ عَلِيٌّ مَا أَقُولُ شَهِيدٌ. دَعِ الْمَوْتَىٰ وَتَمَسَّكْ بِاسْمِ الَّذِي بِهِ تَمَسَّكُ كُلَّ مَخْلُصٍ آمِينَ" (لثالی حکمت، ج ۳، ص ۱۹۱ - ای ناظر بنگر تا مرا ببینی. به درستی که کسی که به من اقبال کند از کسانی است که مرا می‌بیند. پروردگارت بر آنچه می‌گویم گواه است. مردگان را بگذار و به اسمی که هر مخلص امانت‌داری به آن تمسک جست، متمسک شو).

در خصوص "انظر ترانی" و "لن ترانی" مطلبی در دفتر ۱۵ سفینه عرفان مندرج است. مراجعه شود.

جمال غیب در هیکل ظهور (ص ۳۱۷)

این نکته بسیار دقیقی است که باید در پرتو آثار مبارکه و شاید کتب سالفه به آن توجه نمود. شاید اولین اشارتی که به ظهور "غیب مکنون" داده شده در کتاب اخنوخ نبی، پشت هفتم حضرت آدم، باشد. جناب ابوالفضائل در عظمت این ظهور می‌نویسد، "به جمال مختار قسم که هنوز اکثر دوستان از عظمت این ظهور اعظم استحضار حاصل ننموده‌اند و فوائد این یوم عظیم را ندانسته‌اند. اخنوخ، هفتم پشت آدم، اخبار از این ظهور اعظم به این عبارت محکم فرموده که، «می‌آید خداوند عظیم و ظهور می‌فرماید پروردگار بزرگ با هزاران هزار مقدس تا بر همه حکم فرماید و بی‌دینان را برهم دستی الزام فرماید.» امروز است که مصداق این وعده ظاهر شد و آفتاب الهی از برای ابراز ما هُوَ المستور طالع گشته. اگر هدایت کبری نفسی را به خلعت تقدیس بیاراید از اصحاب ظهور و وسایط ابلاغ فیض مکلم طور محسوب آید و اگر العیاذ بالله نفسی به اوراق اشجار منهیه دست برد

و به محرّمات مرتکب گردد، از پیشگاه اقدس ربّانی مردود شود و چنانچه در عبارت اخنوخ است، به گناه خود الزام یابد" (رسائل و رقائم، ص ۳۸۲).

این نشانه را در آثار منقوله از حضرت مسیح نیز توان یافت. در تمثیل باغ و باغبانان شریب و صاحب باغ که تشبیه این جهان به باغ، مردمان به باغبانان و خداوند به صاحب باغ است. مثال مزبور از باب بیستم انجیل لوقا نقل می‌شود، "شخصی تاکستانی غرس کرد و به باغبانانش سپرد تا از میوه باغ بدو سپارند. اما باغبانان او را زده تهی دست باز گردانیدند. پس غلامی دیگر روانه نمود؛ او را نیز تازیانه زده و بی حرمت کرده تهی دست باز گردانیدند؛ و باز سیمی فرستاد؛ او را نیز مجروح ساخته بیرون افکندند. آنگاه صاحب باغ گفت چه کنم. پسر حبیب خود را می‌فرستم شاید چون او را بینند احترام خواهند نمود. اما چون باغبانان او را دیدند با خود تفکرکنان گفتند این وارث می‌باشد، بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد. در حال او را از باغ بیرون افکنده کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد. او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده باغ را به دیگران خواهد سپرد." در این تمثیل، "پسر حبیب" یا "پسر محبوب" اشاره به حضرت مسیح و شهادت قریب الوقوع ایشان است و صاحب باغ عبارت از پدر آسمانی او. در آثار جمال مبارک اشاراتی تلویحی به این تمثیل را می‌توان یافت. از آن جمله است اشاره به یوم "حصاد" یا برداشت محصول: "إِنَّهُ قَدْ أَتَى يَوْمَ الْحَصَادِ وَفُصِّلَ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ خَزَنَ مَا أَخْتَارَ فِي أَوَاعِي الْعَدْلِ وَ أَلْقَى فِي النَّارِ مَا يَنْبَغِي لَهَا..." (لوح پاپ، مجموعه الواح خطاب به ملوک، ص ۸۷ - مضمون: یوم برداشت محصول آمد و بین اشیاء جدایی افتاد. آنچه را که اختیار کرد در ظروف عدل ذخیره کرد و آنچه را که لایق نار بود در آن انداخت...).

بشارت دیگر حضرت مسیح رجعت آن حضرت در جلال پدر آسمانی است. حضرت بهاءالله بدین نکته نیز اشارتی دارند. در لوح اقدس از قلم مقدّس نازل، "قُلْ قَدْ جَاءَ الْأَبُ وَكَمُلُ مَا وُعِدْتُمْ فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ" (کتاب مبین، ص ۱۴۰ - مضمون: بگو پدر [آسمانی] آمد و آنچه را که در ملکوت الهی بدان وعده داده شده بودید تحقق بخشید).

بشارت دیگر حضرت مسیح راجع به آمدن رئیس این جهان است. جمال مبارک در لوح اقدس می‌فرماید، "قُلْ لِلْقَسِيِّسِ قَدْ أَتَى الرَّئِيسِ" (همان).

در کتاب قرآن بشارات متعدّده به لقاء الهی در این جهان موجود است. از آن جمله است، "يَأْتِيهِمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ" (سوره بقره، آیه ۲۱۰). در آثار متعدّده حضرت بهاءالله به این نکته تصریح شده است: "قَدْ أَتَى الْوَهَّابِ فِي ظُلَلِ السَّحَابِ" (کتاب مبین، ص ۹۷)، "قَدْ أَتَى الْمُخْتَارَ بِسُلْطَانِ الْعِظَمَةِ وَ الْإِقْتِدَارِ" (همان)،

ص ۹۸)، "قد أتى القيوم انظروا يا اولى الأبصار" (همان، ص ۹۸)، "قد أتى الرحمن فى ظلل البیان" (همان، ص ۳۱۳)، "قد أتى القيوم على ظلل البرهان" (همان، ص ۳۱۳). حضرت عبدالبهاء در تحقق بشارت مزبور در قرآن می فرماید، "أخذ الله العهد منهم فى كل كتبٍ و صحفٍ و زُبرٍ عند إشراق كل نورٍ من انواره و طلوع كل نيرٍ فى آفاقه بأن يعترفوا بقدرته و سلطانه و يسجدوا له يوم يأتيهم فى ظلٍ من غمامه و يفتدوا أنفسهم حين ظهوره فداءً للقائه" (من مكاتيب عبدالبهاء، ص ۲۰ - مضمون: در کلیه کتابها و صحیفه‌ها در هنگام اشراق هر نوری [پیامبری] از انوارش و طلوع هر خورشیده در آفاکش از آنها عهد گرفت که به قدرتش و سلطانش اعتراف کنند و روزی در سایه‌هایی از ابرهایش بیاید بر او سجده نمایند و خویشان را در حین ظهورش فدای دیدار او نمایند). در بیانی از قلم قدم نازل، "قل هذا فجرٌ فيه ظهر كينونة المكنون و غيب المخزون" (منقول در صفحه ۱۰۲ توقیعات مبارکه خطاب به احبای شرق - مضمون: بگو این بامدادی است که در آن کینونت مکنون و غیب مخزون ظاهر شد).

این معنی در این کلام جمال مبین صراحةً بیان شده است، "اگر نفسی فى الجملة در اناجیل اربعه و کتب مقدسه تفکر نماید اعتراف می نماید بر این که امروز را مثل و نظیری نبوده، چه که غیب مکنون بر عرش مستوی و مشهود است." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۲، ص ۱۵۸). از آنجا که ناس در ذهن خود خدایی را مجسم می سازند که "غیب منیع لایدرک" است و او را خالق کائنات و مبعث رسل می دانند و در واقع مشیت اولیه است که در این مقام واقع است، حضرت بهاء الله ظهور مشیت اولیه را به ظهور غیب منیع لایدرک تعبیر می فرماید، "ای حبیب در این ایام طلعت غیب منیع ممتنع لایدرک که در خلف الف الف حجاب لطیف نور منیر مضی خود مخفی و مستور بود از خلف نقاب ظاهر آمد و به یک قبسه از اشراق انوار جمالش طور یون را منصعق و معدوم بل کأن لم یکن شیئاً مذکوراً نمود." (همان، ص ۱۵۴).

از عدم محض به سوی بقای صرف (ص ۳۱۷)

این معنی کاملاً روحانی است. گو این که در کلمات مکنونه فارسی می فرماید، "در بادیه‌های عدم بودی تو را به مدد تراب امر در عالم مُلک ظاهر نمودم...". "اما کاملاً گویا است که مقصود خلقت روحانی است. این معنی را در لوح مبارک رضوان که با "قد اتى ربيع الرحمن" آغاز می شود می توان مشاهده کرد: "قد قبضنا الأرواح

بسلطانِ القدرة و الإقتدار و شرعنا في خلقِ بديعِ فضلاً من عندنا و أنا الفضال القديم" (أيام تسعه، ص ۲۵۶ - همه را قبض روح کردیم و به فضلی از سوی خود خلقی بديع را شروع کردیم و ما فضل ازلی هستیم).

در هنگام ظهور، کلّ نفوس در قبور نفس و هوی نائم بل میّت هستند. به دم حیات که مظهر ظهور در آنها می‌دمد، قیام می‌کنند و به حیات باقیه واصل می‌شوند. مقصود از احیا، دادن حیات روحانی به آنها است. حضرت عبدالبهاء در لوحی می‌فرمایند که در اثر نفخه اول (ظهور حضرت اعلی) همه منصعق شدند و در اثر نفخه ثانی (ظهور حضرت بهاء الله) همه از عدم به وجود آمدند: "قد نُفخ في الصور النفخة الاولى و انصعق من في الأرض و السموات العلی فتبعتها نفخة أخرى نفخة الحیات و قامت الاموات من مرآقد الفناء" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۳۳ - مضمون: در صورتیک بار دمیده شد و ساکنان آسمانها و زمین بیهوش شدند؛ مرتبه دوم که دمیده شد، نفخه حیات بود و اموات از قبور فنا برخاستند).

در کلامی دیگر، حضرت عبدالبهاء به ظهور کلمه جامعه از سدره انسانی (حضرت بهاء الله) اشاره دارند که سبب احیاء نفوس میته گردید: "...المشرقة في سيناء الظهور طور النور فاران الرحمن المتكلمة في سدرة الانسان انى أنا الله الظاهر الباهر المتجلّى على آفاق الامكان بحجة و برهان و قدرة و قوّة أحاطت ملکوت الاکوان خضعت الاعناق لآياتي و خشعت الاصوات لسلطاني و شاخصت الابصار من أنواری و ملئت الآفاق من أسراری و قامت الاموات بنفحاتي و استيقظت الرقود من نسماي و حارت العقول في تجلياتي و اهترت النفوس من فوحاتي و قرّت العيون بكشف جمالي و تنورت القلوب بظهور آثاري و انشرفت الصدور في جنة لقائي و فردوس عطائي" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۵۴ - مضمون: ... اشراق کرده در سینای ظهور، طور نور، فاران رحمن، متکلم در سدره انسان به این کلام که من خداوند ظاهر باهر متجلّی بر آفاق عالم ناسوت به حجت و برهان و قدرت و قوتی هستم که عوالم را احاطه کرده و جمیع در مقابل آیات من خاضع شده و کلیه صداها در مقابل سلطنت من خاموشی پذیرفته و دیدگان از انوارم خیره مانده و آفاق از اسرارم پر شده و اموات به نفحاتم قیام کرده و از نسیم‌هایم از خواب بیدار شده و عقول از تجلیاتم متحیر مانده و نفوس از نسیم‌های خوشبوی من به اهتزاز آمده و دیدگان به برملا شدن جمالم روشن گردیده و قلوب به ظهور آثارم نورانی گشته و صدور در بهشت دیدارم و فردوس عطایم گشاده گشته است).

در بیان مشابهی صادر از قلم میثاق مفاهیم مذکور را می‌توان مشاهده نمود، "هذه الكلمة الجامعة بجميع معانيها و مبانيها ... ظاهرة باهرة ... في الحقيقة الكلية الفردانية ... الهوية المطلقة ... الناطقة في غيب الامكان قطب الأکوان المشرقة في سيناء الظهور طور النور فاران الرحمن المتكلمة في سدرة الإنسان انى أنا الله الظاهر الباهر المتجلّى على آفاق الإمکان بحجة و برهان ... خضعت الأعناق لآياتي و خشعت الأصوات لسلطاني ... و قامت الأموات بنفحاتي و استيقظت الرقود من نسماي و حارت العقول في تجلياتي و اهترت النفوس من فوحاتي ..." (من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۴۳).

در بیان دیگر در می‌یابیم که مقصود از قبر، قبر جسد آدمی است و بدین قیاس، مقصود از احیاء، خلق جدید: "سبحان مَنْ أَنْشَأَ الْوُجُودَ وَ أَبْدَعَ كُلَّ مَوْجُودٍ ... وَ خَلَقَ الْخَلْقَ الْجَدِيدَ فِي حَشْرِ مَبِينٍ وَ الْقَوْمِ فِي سَكْرَاتِهِمْ لَغَافِلُونَ وَ نُفَخَ فِي الصُّورِ وَ نُقِرَ فِي النَّاقُورِ وَ ارْتَفَعَ صَوْتُ السَّافِرِ وَ صَعِقَ مَنْ فِي صُفْعِ الْوُجُودِ وَ الْأَمْوَاتِ فِي قُبُورِ الْأَجْسَادِ لِرَاقِدُونَ" (من مکاتیب عبدالبهاء، ص ۹۹ - مضمون: مقدّس است کسی که عالم وجود را پدید آورد و کلّ موجودات را آفرید ... و خلق جدید را در روز حشر آشکار به وجود آورد ولی مردم در سختی مرگ خود غافل هستند. و در صور دمیده شد و در شیپور نیز دمیده شد و صوت سافور بلند شد و همه کسانی که در عالم وجود بودند بیهوش شدند و مردگان در قبور اجساد خوابیده‌اند).

با این همه، می‌توان به خلقت کلی الهی که در قدیم زمانی صورت گرفته نیز تعبیر نمود. در بیانی از جمال مبین به این نکته تصریح شده است که عالم وجود از عدم محض به وجود آمده و این از فضل جمال الهی است و الاً ابداً قابلیت و استعداد وجود در عدم محض نیست. طلعت ابهی می‌فرمایند، "جواهر توحید و لطائف تحمید متصاعد بساط حضرت سلطان بی‌مثال و ملیک ذوالجلالی است که حقایق ممکنات و دقائق و رقایق اعیان موجودات را از حقیقت نیستی و عدم در عوالم هستی و قدّم ظاهر فرمود و از ذلّت بُعد و فنا نجات داده به ملکوت عزّت و بقا مشرفّ نمود و این نبود مگر به صیرف عنایت سابقه و رحمت منبسطه خود چنانچه مشهود است که عدم صیرف را قابلیت و استعداد وجود نشاید و فانی بحت را لیاقت کون و انوجاد نیاید" (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۹-۳۳۸).

شرط مشاهده تجلیات انوار الهی (ص ۳۱۷)

در این بخش از لوح مبارک احمد، حضرت بهاءالله ابتدا به پاکی دیده و گوش اشاره دارند و سپس به حفظ قلب و دست تصریح می‌فرمایند و برای هر یک از آنها وظیفه‌ای را مشخص می‌کنند. ایفای این وظایف موکول به برخورداری از شرایط لازم است و الاً از عهده بر نخواهند آمد.

ابتدا "چشم" مطرح است که باید "پاک و مقدّس" باشد، یعنی "به غبار نفس و هوی تیره" نشده باشد. اگر نگاهی به سایر آثار مبارکه داشته باشیم، مشاهده می‌کنیم برای دیدگان انسان ارزشی والا قائل شده‌اند. در سوره الهیکل از قلم اعلی نازل، "ان یا عین هذا الهیکل لا تلتفتی الی السّماء و ما فیها و لا الی الارض و من علیها انا خلقناک لجمالی ها هو هذا فانظری کیف شئت و لا تمنعی لحاظک عن جمال ربک العزیز المحبوب. سوف نبعث بک اعیناً حدیده و ابصاراً ناظرة یرون آیات بارئهم و یحوّلن النّظر عن کلّ ما یدرکه المدرکون و بک نعطي قوّة البصر لمن نشاء و نأخذ الذّین منعوا عن هذا الفضل الا انّهم من کأس الوهم یکرعون و لا یفقهون." (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۳ - مضمون: ای چشم این هیکل، به آسمان منگرو آنچه که در آن است و به زمین و آنچه که بر آن است نیز نگاه مکن. تو را خلق کردیم که به جمال من بنگری و اینک جمال من. پس نظر

انداز آنگونه که می‌خواهی و دیدگان خود را از جمال پروردگار عزیز محبوبیت باز مدار. به زودی به وسیله تو چشمان تیزبین و دیدگان نگران مبعوث خواهیم کرد تا آیات پروردگارشان را مشاهده نمایند و دیده را از کل آنچه که درک کنندگان پی می‌برند برگردانند و به وسیله تو توان دیدن به هرکسی که بخواهیم عنایت خواهیم کرد و از کسانی را که منع می‌شوند از این فضل، هلاک خواهیم کرد؛ زیرا آنها از جام وهم می‌نوشند و درک نمی‌کنند.

با توجه به این که مخاطب و مخاطب این لوح مبارک نفس مظهر ظهور الهی است، بنابراین عین آن هیکل دیدگان حضرت جمال قدم است که ناظر به جمال پروردگار است. حال، باید یکی از دو طریق را اتخاذ کرد: یا از جمله کسانی شد که دیده از همه چیز برمی‌گیرند و به خدایشان ناظرند و جز او را لایق دیدن نمی‌دانند مگر به خاطر او؛ یا از جمله کسانی باشند که محروم از این فضل هستند و در زمره مضمولین "خائنة الابصار" که نص قرآن است و طبق بیان فوق از جمله نوشندگان جام او هام.

دیدگان آلوده به فریبندگی‌های این جهان قادر به مشاهده و درک علوم الهی نیستند. از قلم ابهی نازل، "لؤلؤ علم الهی از مشاهده اعین غیر حدیده مستور به" (مجموعه الواح، ص ۸۴). بدین لحاظ است که جمال قدم می‌فرمایند، "برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردارید تا جمال دوست بی حجاب بینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید" (مجموعه الواح، ص ۳۳۵).

گوش نیز وضعیتی مشابه چشم دارد. در سورة الهیکل آمده است، "ان یا سمع هذا الهیکل طهر نفسک عن نعيق کل ناعق مردود ثم استمع نغمات ربک انه یوحی الیک من جهة العرش انه لا اله الا انا العزیز المقتدر المهیمن القیوم. سوف نبعث بک آذاناً مطهرة لا صغاء کلمة الله و ما ظهر من مطلع بیان ربک الرحمن الا انهن یجدن ترنمات الوحی من هذا الشطر المبارک المحمود" (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۳ - مضمون: ای گوش این هیکل خود را از آوای نازیبای هر گمراه کننده مردودی پاک کن پس بشنو نغمات پروردگارت را که از سوی عرش به تو وحی می‌رساند که به درستی که نیست خدایی جز من که عزیز و مقتدر و مهیمن و قیوم هستم. به زودی گوش‌های پاک به وسیله تو برخوایم انگیخت تا کلام الهی را و آنچه را که از مطلع بیان پروردگار بخشنده‌ات ظاهر شده است، بشنوند. به درستی که آنها ترنمات وحی را از این شطر مبارک ستوده می‌شنوند).

دروضعیت چشم و گوش همین کلام الهی کافی است که، "ای بنده‌گان دیدن به دیده بوده و شنیدن به گوش. هر که در این روز فیروز آواز سروش را نشنید دارای گوش نبوده و نیست. گوش نه گوش‌ی است که به دیده از آن نگرانی؛ چشم نهان باز کن تا آتش یزدان بینی و گوش هوش فرا دار تا گفتار خوش جانان بشنوی" (مجموعه الواح، ص ۲۵۲).

قلب محلّ و منزل خداوند است، "فؤادک منزلی قدسه لنزولی"؛ جمیع آنچه که در آسمانها و زمین است برای انسان است، مگر قلوب که محلّ نزول تجلی الهی است. این منزل را باید حفظ کرد، نباید به دیگری وا گذاشت، نباید در آن تصرف کرد، نباید بی اذن صاحب‌خانه در آن وارد شد؛ نباید به امر دیگری مشغولش

ساخت. تنها اجازتی که به ما داده‌اند آن است که در روضه قلب گل عشق بکاریم و لاغیر. دل مانند شمعی است که برافروخته دست قدرت الهی است. نباید گذاشت بادهای نفس و هوی که مخالف روشنی شمع است، به هبوب آید و شمع را خاموش کند.

به عبارت دیگر، قلب ما آینه‌ای است که باید آن را صیقل داد تا انوار الهی در آن تجلی کند، "خَلِّصُوا مَرَايَا قُلُوبِكُمْ لِتَجَلَّى الْأَنْوَارِ مِنْ هَذَا الْجَمَالِ الَّذِي أُشْرِقُ فِي قُطْبِ الْإِسْتِجْلَالِ وَيَسْتَضِيءُ فِي مَرْكَزِ الزَّوَالِ بَضِيَاءَ الَّذِي اسْتَضَاءَ مِنْهُ كُلٌّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِينَ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثُمَّ أَنْكَرُوا بُرْهَانَهُ وَجَاحَدُوا آثَارَهُ وَأَعْرَضُوا عَنْ جَمَالِهِ وَكَانُوا مِنَ الْمَغْلِبِينَ" (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۵۶ - مضمون: آینه‌های دل‌هایتان را پاک کنید از برای تجلی انوار از این جمالی که در قطب جلال و شکوه اشراق کرده و در وسط آسمانی نورافشانی می‌کند به نوری که جمیع ساکنان آسمانها و زمین از پرتو او نورانی می‌شوند مگر کسانی که به آیات الهی کفران ورزیدند سپس برهان او را انکار کردند و آثارش را نپذیرفتند و از جمالش روی برگرداندند و از بدخواهان بودند).

در واقع نزول جمال الهی به صورت تجلی جمال او است در آینه قلوب. تقدیس و تطهیر قلب وسیله می‌خواهد و آن "کوثر بیان رحمن" است، "ای قوم امروز آفتاب بیان از افق سماء فضل مُشرق و نور ظهور مکلم طور امام ادیان ساطع و لامع. صدر و قلب و سمع و بصر را به کوثر بیان رحمن مقدس و مطهر سازید و بعد توجه نمایید. لعمرالله از جمیع اشیاء قد اتی الحق اصغاء کنید." (لوح ابن ذئب، ص ۴۸ / به ص ۵۳ کتاب ایقان نیز توجه شود)

و شرط تجلی الهی پاک کردن قلب از نقوش پیشین است، یعنی از هر آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده، "اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدس می‌نمودند، البته از جمال الهی محروم نمی‌ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیه ممنوع نمی‌گشتند." (ایقان، ص ۱۲-۱۱)

یکی از دلایل عدم تجلی الهی در قلب، قلبی که "مقر استواء رحمانی است و عرش تجلی ربّانی"، مشغول بودنش به امور دیگر است، لذا از خداوند، علیرغم نزدیکی حضرتش، محروم و محجوب می‌ماند، "حق فرموده که من به انسان نزدیکترم از رگ گردن او به او. لذا می‌گویند با وجود آن که تجلی حضرت محبوب از رگ گردن به من نزدیکتر است، مع ایقان من به این مقام و اقرار من به این رتبه، من از او دورم، یعنی قلب که مقر استواء رحمانی است و عرش تجلی ربّانی، از ذکر او غافل است و به ذکر غیر مشغول؛ از او محجوب و به دنیا و آلای آن متوجه..." (مائده آسمانی، ج ۱، ص ۵۴)

هیچ شکی نمی‌توان داشت که قلب محلّ تجلّی الهی است؛ یعنی قلب مؤمن که وسیع‌تر از آسمانها و زمین است تا گنجایش آن را داشته باشد که حقّ را پذیرا گردد، "این مسلم است که قلب عرش تجلّی رحمانی است، چنانچه در احادیث قدسیّه قبلیه این مقام را بیان فرمودیم «لَا يَسْعَى اَرْضِي وَ لَا سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعَى قَلْبَ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ» و قلب که محلّ ظهور ربّانی و مقرّ تجلّی رحمانی است، بسا می‌شود که از مجلّی غافل است؛ در حین غفلت از حقّ بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکّر به حق نزدیک است و اسم قریب بر او جاری..." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۲۳)

اما غفلت انسان سبب غفلت حق نیست، "بسا می‌شود که انسان از خود غافل است و لکن احاطه علمیه حق لازال محیط و اشراق تجلّی شمس مجلّی ظاهر و مشهود. لذا، البتّه او اقرب بوده و خواهد بود؛ چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خُلق فيه محجوب" (همان). در بیان دیگر از قلم قدم نازل، "انك لو تغفلُ انّه لا يغفلُ عنك و يذكركُ بما وجد منك عرف القميص و يعطيك ما اراد انّه لهو الغفور الرحيم" (اقتدارات، ص ۱۲۸ - اگر تو غفلت کنی او از تو غافل نمی‌شود و به بوی خوش پیراهنی که از تو به مشامش می‌رسد تو را ذکر می‌کند و آنچه را بخواهد به تو عطا می‌کند. به درستی که او بخشنده مهربان است).

بنابراین برای کسب تأیید روح القدس، باید سراج طلب را در قلب برافروخت، نسیم محبت از شطر احدیه می‌وزد و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را روشن می‌کند، قلب و نفس و روح به صور معرفت از خواب غفلت بیدار می‌شود و عنایات و تأییدات روح قدسی الهی حیات تازه مبدول می‌دارد و انسان خود را صاحب قلب و فؤاد تازه می‌بیند. (ایقان، ص ۱۵۱)

چون قلب پاک شد، شرط خدمت و عبودیت فراهم می‌آید، تأیید می‌رسد، ارتباط متقابل قویم می‌گردد، نصرت حاصل می‌شود، هیکل امر محفوظ می‌ماند، کلام نافذ می‌شود، قلوب نفوس به اذن الهی فتح می‌گردد، "اليوم هر نفسی اراده نصرت نماید باید به ما له ناظر نباشد، بل به ما عندالله. ليس له أن ينظرَ الى ما ينفعه بل بما ترتفع به كلمة الله المطاعة. قلب باید از شئونات نفس و هوی مقدّس باشد، چه که سلاح فتح و سبب اولیّه نصر تقوی الله بوده و هست. اوست درعی که هیکل امر را حفظ می‌کند و حزب الله را نصرت می‌نماید. لازال رایت تقوی مظفر بوده و از اقوی جنود عالم محسوب. بها فتح المقربون مدن القلوب بإذن الله ربّ الجنود." (اشراقات، ص ۱۳۹)

قلب زنده است، روح می‌خواهد، او را زینتی باید و لباسی، و باید کوشید تا به اوج کمال برسد؛ "روح قلب معرفه‌الله است و زینت او اقرار بآنه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی‌الله و کمال آن استقامت ... (اقتدارات، ص ۱۶۲)

قلب خزینة الهی است، لثالی مکنونه‌اش را نباید به دست سارقین سپرد، "قلب خزینة من است لثالی مکنونة آن را به نفس سارقه و هوس خائن مسپار" (دریای دانش، ص ۱۱۳)؛ قلب چشمه‌ای است که نباید آن را از جریان باز داشت، "معین قلب منیر را به خاشاک حرص و هوی مسدود مکن و چشمه جاریه دل را از جریان باز مدار." (دریای دانش، ص ۱۱۴)؛ مشکاة قلب محلّ سراج روح است باید حفظش نمود، "ای برادر سراج روح را در مشکاة قلب به ذهن حکمت برافروز و به زجاج عقل حفظش نما تا نفس‌های انفس مشرکه آن را خاموش نکند و از نور باز ندارد." (ایقان، ص ۴۷)؛ باید حجاب را از چشم قلب برداشت تا جمال دوست را بی حجاب دید، چه که بر خلاف همیشه، محبوب طالب حبیبان گشته و معشوق جوای عاشقان شده، "اگرچه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان، در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق می‌نماید و محبوب جوای احباب گشته. این فضل را غنیمت شمردید و این نعمت را کم نشمرید؛ نعمت‌های باقیه را نگذارید و به اشیای فانی قانع نشوید. برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردرید تا جمال دوست بی حجاب ببینید و ندیده ببینید و نشنیده بشنوید" (دریای دانش، ص ۲۹).

ادراک اسرار الهی قلب پاک می‌خواهد، "والله هر کس بخوهد سرّ معراج را ادراک نماید و یا قطره‌ای از عرفان این بحر بنوشد، اگر هم این علوم نزد او باشد، یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد، البته باید پاک و منزّه نماید تا سرّ این امر در مرآت قلب او تجلّی نماید" (ایقان، ص ۱۴۵) و تجلّی اشراقات شمس علم و عرفان الهی مستلزم قلبی فارغ از ظنون متعلّقه به سبحات جلال است، "سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئون عرّضیه پاک و مقدّس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلّقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیّه و متوکّلین علی الله و متوسّلین الیه سالک شوند تا آن که قابل تجلّیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند." (ایقان، ص ۲-۳).

حق را به چشم دل باید آنگونه دید که در اثبات وجودش به دلیل و برهان نیاز نباشد، "انشاءالله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب ما لانهایه عرفان نمایید و حق را اظهر از آن بینید که در اثبات وجودش به دلیلی محتاج شوید و یا به حجّتی تمسک جوید... ای سائل محبّ اگر در هوای روح روحانی طائری حق را ظاهر فوق کلّ شیء بینی به قسمی که جز او را نیابی... و این مقام مقدّس از آن است که به دلیلی مدلل شود و یا آن که به برهانی باهر آید..." (ایقان، ص ۷۱).

امتیاز انسان از حیوان به حیات قلب است نه حیات جسد، چه که این حیات را موت درنیابد و این بقا را فنا اخذ نکند، "اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید، می دانید که حیات حقیقی حیات قلب است، نه حیات جسد. زیرا که در حیات جسد، همه ناس و حیوانات شریکند، ولیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افتدّه منیره که از بحر ایمان شاربند و از ثمره ایقان مرزوق و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید، چنانچه فرموده اند «المؤمن حیٌّ فی الدّارین.» اگر مقصود حیات ظاهره جسدی باشد که مشاهده می شود موت آن را اخذ می نماید." (ایقان، ص ۹۲)

بنابراین شایسته آن است که قلب را مقدّس داشت تا خداوند در آن استقرار یابد، "قدّس قلبک لذکری و اذُنک لاستماع آیاتی ثمّ اقبل الی المقرّ الذی استقرّ فیه عرش ربّک الرّحمن" (کتاب مبین، ص ۴۰۳ - مضمون: قلبت را برای ذکر من و گوشت را برای شنیدن آیات من پاک کن سپس به مقری که در آن عرش پروردگار مهربانت مستقر شده روی بیاور).

و نهایتاً دست را باید برای گرفتن الواح مستوره محفوظه الهیه آماده ساخت. زیارت بیان مبارک در سوره الهیکل کفایت می کند: "ان یا هذا الهیکل فابسط یدک علی من فی السّموات و الارض ثمّ خذ زمام الامر بقبضه ارادتک انا جعلنا فی یمینک ملکوت کلّ شیء ان افعّل ما شئت و لا تخف من الذّینهم لا یعرفون ثمّ ارفع یدک الی اللّوح الذی اشرق من افق اصبع ربّک و خذه علی شأنٍ بأخذک تأخذه ایادی من فی الابداع کذلک ینبغی لک ان انت من الذّینهم یفقهون و بارتفاع یدک الی سماء فضلی ترتفع ایادی کلّ شیء الی الله المقتدر العزیز الودود. سوف نبعث من یدک ایادی القوّة و القدرة و الاقتدار و نظهر بها قدرتی لمن فی ملکوت الامر و الخلق لیعرفنّ العباد انه لا اله الا انا المهیمن القیوم و بها نُعطى و نأخذ و لا یعرف ذلك الا الذّینهم ببصر الرّوح ینظرون" (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۸ - مضمون به فارسی: ای هیکل دراز کن دستت را به سوی کسانی که در آسمانها و زمین هستند سپس بگیر زمام امر را در قبضه اراده خویش. ما قرار دادیم ملکوت هر چیزی را در سمت راست تو انجام بده آنچه را که می خواهی و خوف به خود راه مده از کسانی که نمی دانند. پس دستت را به سوی لوحی بلند کن که از افق انگشت پروردگارت اشراق کرده و بگیر آن را به شأنی که به اخذ تو بگیرند آن را

دست‌های کسانی که در عالم آفرینش هستند. اینچنین سزاوار است از برای تو اگر از کسانی هستی که در می‌یابند و به بلند شدن دست تو به سوی آسمان فضل من بلند می‌شود دست‌های همه چیز به سوی خداوند مقتدر عزیز مهربان. به زودی برمی‌انگیزیم از دست تو دست‌های قوت و قدرت و اقتدار و ظاهر می‌کنیم از آنها قدرتم را از برای کسانی که در ملکوت امر و خلق هستند تا بندگان بدانند که نیست خدایی جز من که مهیمن و قیوم هستم و به وسیله آنها می‌بخشایم و نمی‌داند آن را کسی مگر آنها که به دیده روح نظر می‌اندازند.)

اصغای کلمه جامعہ (ص ۳۱۷)

کلمه جامعہ به معنای کلامی است که جامع جمیع معانی باشد، یعنی، اگر به ظاهر کوتاه و مختصر بنماید، جمیع معانی را در خود داشته باشد و آن را عرضه کند. معنای دیگر کلمه جامعہ، جمع کننده و مانع از تفرقه و تشتت است. در سطور فوق با نقل دو بیان از حضرت عبدالبهاء، معلوم شد که از جمله معانی "کلمه جامعہ" کلام الهی و نفس مظهر ظهور است. ذیلاً به دیگر مفاهیم مختلف "کلمه جامعہ" با استناد به آثار مبارکه اشاره می‌شود:

اول، کلمه جامعہ در هر ظهور: بدایت هر ظهور مانند بدایت خلقت است و هر آنچه که به بدایت خلقت تعلق گیرد به آن ظهور نیز تعلق گیرد. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند که کلمه جامعہ در بدایت هر ظهوری واقع گردد:

"هُوَ الْأَبْهَى اِی مَشْتَعِلٌ بِه نَارٌ مَوْقُودَةٌ رِبَّانِيَّةً، در فجر ابداع کلمه جامعہ اختراع در هیکل انسانی تحقق یافت و چون این حقیقت نورانیه بشئون و مراتب و تشخصات و تعییناتش در حیز شهود ظاهر و اطوار و اسرارش باهر گشت آن کلمه جامعہ شرح و تفسیر شد و عالم ایجاد به حقائق انوجاد و احکام و تجلیات حقیقت کلیه و هویت جامعہ متجلی شد؛ حال عالم حبه است عنقریب از این حبه شجر عظیم بروید و از این ذره فروغ و دوحه و اوراق مخضره و شکوفه و ثمره پدیدار گردد آنوقت آیه مبارکه «و تری الأرض هامدة و اذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربّت و انبتت من کلّ زوج بهیج» رخ گشاید. مبدء کون، عالم ذر آن کور است. پس جمیع شئون ظاهر شود و البهَاء علیک عع" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۴۰)

دوم، تأثیر کلمه جامعہ در افراد: فردی از جمال مبارک راجع به حدیث "علم بیست و هفت حرف است" که جمیع انبیاء فقط دو حرف آن را آوردند و با ظهور قائم بقیه حروف نیز ظاهر خواهند شد، سؤال کرد. جمال مبارک در جواب او فرمودند که مقصود از بقیه حروف "کلمه مبارکه جامعہ" است و اگر فردی آن را بیابد البتّه از کلیه کلمات عالم مستغنی خواهد شد. عین بیان مبارک از صفحه ۲۶۷ کتاب اشراقات نقل می‌شود:

"این که سؤال از روایت قبل نمودند العلم سبعة و عشرون حرفاً فجمع ما جائت به الرّسل حرفان و لم يعرف الناس حتّى اليوم غیر الحرفین فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً انتهى مقصود از باقی حروف

ذکر مقام کلمه مبارکه جامعه بوده هر نفسی آن کلمه را یافت از کلمات عالم خود را بی نیاز مشاهده نماید و هر نفسی از کوثر مکنون در آن آشامید عطش و ظماً نفس و هوی او را اخذ ننماید اوست آن کلمه که جمیع علوم و فنون در او مستور. اوست مفتاح مدینه استقامت و صراط امت. اوست قاصم شوکت اصنام و اوهام. هر نفسی به او فائز شد، او فائز است به آنچه که الیوم سزاوار است و آن کلمه علیا از عالم مشیت به عالم اراده تجلی فرمود و از اراده به عالم لاهوت و از لاهوت به جبروت و از جبروت به ملکوت و تجلی آن به صورت کلمه جامعه در لوح جناب حیدر قبل علی و حسین علیهما بهائی و عنایتی نازل و ظاهر: هو در قمیص انا ظاهر و مکنون به انا المشهود ناطق. این است آن کلمه که صدر مغلین از آن شکافت و بنیان علوم و فنون معرضین و معتدین متزعزع گشت. اصل حدیث مذکور از رسول الله روح ما سواه فداه بوده یکی از حروفات فرقان ذکر کرده هر نفسی فی الحقیقه به این کلمه مبارکه فائز گردد خود را اعلی الخلق مشاهده نماید و در این امر اعظم ثابت و راسخ شود شبهات علما و اشارات مطالع اوهام را معدوم صرف و مفقود بحت شمرد طوبی للعارفین و طوبی للعارفین.

سوم، با قلب پاک توان به اوج افلاک رسید: نحوه رسیدن به اعلی مدارج روحانی را حضرت بهاءالله در یک کلام بیان می فرمایند و آن را کلمه جامعه می دانند؛ یعنی تمامی معنی و مفهوم و مقصود در همین عبارت مندرج است و آن شرط رسیدن به ملک باقی ابدی است که جز در داشتن قلب پاک و روشن نیست. این است که جمال قدم در صحیفه شطیه می فرمایند:

"یک حرف بر تو القا می نمایم محض رحمت و شفقت که از جواهر کتب و سواذج صحف اخذ شده تا از سحاب احدیت ماء صمدیت بر حقیقت تو و حقایق عباد جاری و نازل شود تا به حیات ابدی و زندگانی سرمدی فائز گردی و آن این است، «فاملکوا قلباً جیداً حسناً منیراً لتملکوا ملکاً باقیاً دائماً ابداً قدیماً.» این است کنزی که متعلق به شما است و اگر زنده و قایم شود، هرگز نمی میرد و فانی نمی شود و هذا نوراً لا یطفی و کنز لا یفنی و قمص لا یبلی و ظهور لا یخفی. به یضل کثیراً و یهتدی آخرون. حمد کن خدا را که محلّ القای این کلمه جامعه و رنه لاهوتیه و این غنه جبروتیه شدی و محکم تر از این کلمه چیزی نیافتیم والا القا می نمودم و نصیحتی اعظم تر از این کلمه مذکوره نه. فاحفظوها إن تردون أن تجدون إلی ذی العرش سیبلاً" (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۴۸- مضمون عبارت عربی اول: پس مالک شوید دل پاک خوب روشن تا صاحب شوید سرزمینی باقی، دائمی، ابدی و ازلی / عبارت دوم: این نوری است که خاموش نشود و گنجی است که نابود نشود و

پیراهنی است که پوشیده نشود و ظهوری از که پنهان نماید. به آن بسیاری گمراه و بقیه هدایت شوند. / عبارت آخر: پس آن را حفظ کنید اگر مایلید که به سوی صاحب عرش راهی بیابید).

چهارم، قوه میثاق: ابدأ نباید شک و شبهه داشت که رافع سوء تفاهمات و اختلافات فقط قوه میثاق الهیه است. در واقع قوه میثاق قوه جمع کننده است، قوه جامعه است، مانع از تفرق است. بدین لحاظ است که حضرت عبدالبهاء در مورد اختلافات و سوء تفاهماتی که در بین احبای پیٹسبورگ پیش آمده بود فرمودند، "سوء تفاهم ممکن نیست به هیچ قوه ای زائل شود مگر به قوه میثاق. قوه میثاق کلمه جامعه است و حلال مشکلات زیرا به نص صریح به اثر قلم اعلی میفرماید هر سوء تفاهمی که حاصل شود مراجعت به مرکز عهد کنید او حلال مشکلات است لهذا هیچ قوه ای سوء تفاهم را میان احبای زائل نمی نماید مگر عهد و میثاق الهی" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۴، ص ۱۶۱).

پنجم، اقتدار الهی: خداوند یفعل مایشاء و یحکم مایرید است؛ مختار مطلق است؛ به هر کاری قادر و در اجرای آن صاحب اختیار است. اگر بخواهد به کسی حتی مقام الوهیت اعطاء نماید مختار است. اعتقاد به این مطلب ایمان آوردن به کلمه جامعه است. این است که حضرت بهاء الله در جواب کسی که ایراد وارد کرده که چگونه ممکن است خداوند کسی را به اسماء حسنی ذکر نماید و سپس از مقام خود معزول فرماید، می فرمایند، "اولاً این که قائل این قول حق جل ذکره را یفعل مایشاء ندانسته و قدرت محیطه الهیه را انکار نموده و چنین نفسی ابعاد بوده و خواهد بود. به نص نقطه بیان ... قل اللهم انک انت الهان الالهین لتؤتین الالوهیه من تشاء و لتنزغن الالوهیه عمّن تشاء الی آخر ما نزل. حال می گوئیم در این کلمه جامعه که از ساذج فطرت سلطان احدیه جاری شده چه می گویی؟ اگر حق جل و عز را ثابت دانسته ای، سلطان مقتدری که قادر است به این که الوهیت و ربوبیت را که اعظم مقامات بوده عطا فرماید به هر نفسی که اراده فرماید و همچنین اخذ نماید از هر نفسی که بخواهد، البته قادر است بر آن که خلعت و صف را از نفسی انتزاع فرماید" (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۴-۶۳).

ششم، طلعت موعود: نفس طلعت موعود، یعنی مظهر ظهور الهی، نیز کلمه جامعه است. حضرت بهاء الله در توضیح بیتی از ابیات قصیده عز و رقائیه می فرمایند، "معنی نقطه لایعد و لایحصی است و لایحد و لایفنی است. زیرا طلعت موعود و کلمه جامعه و هیكل الهیه به این اسم عالی و رسم متعالی عرش اعظم را که محل نزول و

جلوس کینونت غیبیه است موسوم فرمودند و این مخصوص است به همان هیکل و کفی بنفسه شهیدا" (آثار قلم اعلی، طبع کانادا، ج ۲، ص ۳۲۹).

هفتم، کلام الهی: کلام الهی کلمه جامعه است؛ در برگزیده کل معانی و مفاهیم است؛ باید در عالم امکان نفوذ نماید تا تحوّل کلی ایجاد نماید. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "ای منجذب به نفحات الله از جهان بیزار شو و از آنچه در اوست در کنار. شمع آفاق شو و استفاضه از کوکب اشراق نما و آفاق را روشن کن تا کلمه جامعه در قلب امکان نفوذ نماید و نفحات قدس آن صفحات را معطر نماید" (بشارة التور، ص ۲۴۵).

بر این کلمه جامعه باید جمیع متحد و متفق شود از هرگونه تفرقه بپرهیزند. جمال قدم می فرماید، "ای طائران هوای رحمن و طائفان کعبه عرفان بشنوید ندای این مظلوم را که در منتهای شدت و بلا شما را فراموش نموده و در کلّ احیان احبای رحمن را امر می نماید به آنچه خیر است از برای ایشان عمّن خلق فی السموات و الارضین. اعظم از کلّ امور استقامت و اتفاق بر کلمه جامعه الهیه است... انشاء الله باید کلّ متمسک به حبل محکم استقامت شوند و متشبث به ذیل اتحاد و اتفاق گردند؛ باید به شأنی بر امر مستقیم باشند که نفحات آن مضطربین و متزلزلین را مستقیم نماید" (اقتدارات، ص ۲۳۱).

هشتم، انوار صبح ازلی: نور ازلی که از ذات باری نشأت می گیرد و در وجود آدمی نیز به ودیعه گذاشته شده است، فی نفسه کلمه جامعه است. باید قلب را از آنچه که آلوده اش می سازد زدود تا آن نور در آن متجلی گردد. جمال مبارک می فرماید، "انشاء الله به انوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهدی شده تا قلب از نفوس مظلمه فانیه مقدّس شود و جمیع علوم و اسرار آن را در او مکتوب بینی؛ چه که اوست کتاب جامعه و کلمه تامه و مرآت حاکیه. کلّ شیء احصیناه کتاباً إن اتم تعلمون" (دریای دانش، ص ۱۵۴).

هر انسانی که این نور در قلبش بتابد، خودش به کلمه جامعه تبدیل شود و در لوح محفوظ مثبت شود. حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "تو که در ظلّ کتاب مبین و قرآن عظیم و لوح مسطور و رقّ منشور واقع شدی، جهدی نما و سعی بلیغ فرما که کلمه جامعه تامه گردی و در لوح محفوظ مثبت شوی و در معنای حقیقت استعمال گردی تا بحر معانی موج زند و موج مفاهیم کلیه اوج گیرد و مضمون «و أنت الكتاب المبین الذی بأحرفه يظهر المضمّر» تحقق یابد" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، ص ۳۵).

نهم، قهاریت کلمه جامعه: کلمه جامعه را به هر معنی که تلقی کنیم، باید معتقد باشیم که دارای قوه نافذه و قاهره است و ابداً کسی نتواند مانع از نفوذ قطعی آن شود و مخالفت با آن هر چه بیشتر باشد، قوه نافذه اش افزون تر خواهد بود. حضرت ولی امر الله در توفیق نوروز ۸۸ می فرمایند، "قوای جهان مقاومت فیض مدرار نتواند و آشوب

و غوغای جهانیان تابش انوار را مانع و حائل نگردد. بلکه هر قدر آئین مقدّس بر شهرت و اتّساع بیفزاید و صیحهٔ پیروانش بلندتر گردد و ابّهت و سطوتش عظیم‌تر و فریاد و فغان اعدایش مرتفع‌تر و زفیر افتتانش شدیدتر شود و هر قدر طوفان انقلاب و غلیان غلّ و بغضا در قلوب مشرکین تزیاید جوید و صولت هجوم احزاب و قبائل بر جُند الهی شدّت نماید، اشعهٔ تأیید بر اشراق بیفزاید و بدایع قدرت قدیمه و لطائف حکمت الهیه و ظهورات غلبه و قهاریت کلمهٔ نافذهٔ جامعه بر مدّعیان مکشوف‌تر و واضح‌تر گردد" (توقیعات خطاب به احبّای شرق، ص ۹-۱۰).

الواح مستورهٔ محفوظه (ص ۳۱۷)

آنچه که از این بیان مبارک استنباط می‌شود آن است که افراد بشر باید به حدّی از بلوغ برسند تا بتوانند به اسرار الهی واقف گردند. مادام که نتوانند یا نخواهند ادراک نمایند، البتّه مستور و محفوظ خواهند ماند. در این میان، با توجّه به آثار مبارکه، چند معنی به نظر می‌رسد:

اول آن که، انسان باید طالب صادق باشد تا مظهر ظهور مفاهیم و معانی را برایش بیان کند. جمال مبارک در لوح قناع می‌فرمایند، "در ایام توقّف در عراق میرزا حسین قمی نزد این عبد آمده مع صورت مکتوب، و مذکور داشت که حضرات شیخیّه استدعا نموده‌اند که این کلمات را معنی و تفسیر نمایند؛ و این عبد نظر به آن که سائلین را طالب کوثر علم الهی نیافت، متعرّض جواب نشده؛ چه که لؤلؤ علم الهی از مشاهدهٔ اعین غیر حدیده مستور به" (مجموعه الواح، ص ۸۴).

دوم آن که، آثار و اسرار الهیه که از ازل در مخزن علم الهی مکنون بوده امروز ظاهر و بارز شده است. اما هنوز بسیاری از ناس غافل و جاهل مشاهده می‌شوند و از اقبال به این آثار ممنوعند. اگر آدمی حالت تذکّر داشته باشد و از یوغ غفلت رهایی یابد، البتّه به اخذ الواح مستوره نائل گردد. در بیانی از قلم اعلی نازل، "لئالی علم و حکمت که از اوّل ابداع الی حین مکنون و از ابصار عباد مستور، چون شمس مشرق و چون نور ساطع گشت" (مائدهٔ آسمانی، ج ۸، ص ۷۴).

سوم آن که، بی قدری مردمان سبب می‌شود که خداوند اسرار کتابش را مستور نگه می‌دارد و بدین لحاظ است که به مخاطب لوح احمد توصیه می‌فرمایند خود را از اطلاع بر این اسرار محروم نکند. در بیانی از جمال قدم نازل، "سبحان الله بی قدری احزاب به مقامی رسیده که حقّ جلّ جلاله اسرار کتاب را ستر فرموده" (مائدهٔ آسمانی، ج ۸، ص ۷۵). در لوحی خطاب به شیخ نجفی می‌فرمایند، "یا شیخ اگر نفحات بیان را اقلّ از سمّ ابره بیابی عالم و عالمیان را بگذاری و به انوار وجه حضرت مقصود توجّه نمایی. باری، در کلمات حضرت روح معانی لا تحصی مستور، ذکر امور کثیره فرموده و لکن نظر به عدم وجود سامعین و ناظرین اکثری را ستر نموده چنانچه می‌فرماید، «ولکن لاتستطیعون أن تحتملوا الآن»" (لوح خطاب به شیخ نجفی، ص ۱۰۹).

چهارم آن که، در آثار الهی مفاهیمی مستور است که انسان باید با تفکر و تعمق و صفای قلب به آنها پی ببرد و الاّ از درک آنها منع خواهد شد. جمال قدم بعد از استناد به برخی از آثار حضرت اعلی می فرمایند، "حمامة حقیقی بر اغصان سدره الهی به این کلمات تغنی فرموده. طوبی از برای نفسی که به اصغای آن فائز شد و از بحور بیان الهی که در هر کلمه ای مستور، اخذ نمود و آشامید" (لوح خطاب به شیخ نجفی، ص ۱۰۴).

در چند صفحه بعد به این نکته تصریح می فرمایند، "از برای صاحبان آذان و ابصار واجب که در این کلمات عالیات که در هر یک بحور معانی و بیان مستور تفکر نمایند، لعل بیان مالک ادیان عباد خود را به کمال روح و ریحان به مقصد اقصی و ذروه علیا که مطلع افق این ندا است فائز فرماید" (همان، ص ۱۰۹).
جمال قدم در لوحی "کلمة الهیة" را توضیح می فرمایند بقوله تعالی، "بدان ای سائل که کلمة الهیة جامع کلّ معانی بوده؛ یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور. طوبی لمن بلغها و أخرج اللّثالی المکنونة فیها" (اقتدارات، ص ۸۳).

پنجم آن که، آیات الهی را نباید به هر نفسی که استعدادش را ندارد ارائه نمود؛ زیرا قادر به درک آن نیست. جمال قدم در بیانی می فرمایند، "حیف است کلمات این ظهور اعظم را نفوس محتجبه مشرکه مردوده ملاحظه نمایند. لکن نظر به تبلیغ امر الهی لازم است. اگر آن جناب به بعضی بنمایند بأسی نیست، و لکن لایمسها إلاّ المطهرون. خمر معانی این ظهور است، که از قبل به رحیق مختوم ذکر شده، در کلمات مستور است و به خاتم حفظ مختوم و جمیع مشرکین ملاحظه می نمایند و می خوانند و لکن به قطره ای از آن فائز نشده اند" (اقتدارات، ص ۵۸-۵۹).

ششم آن که، گاهی اوقات برخی از مفاهیم و معانی تشریح می شوند و دیگر موارد را به اوقات دیگر موکول می نمایند. در کلامی از جمال ابهی چنین آمده است، "کلمة اولیه و مطلع نور احدیه مربی کلّ اشیاء است و دارای کمالات لا تُحصی و از برای این کلمه در این مقام بیانی در کنائز عصمت مستور و در لوح حفیظ مسطور. لاینبغی ذکره فی الحین. عسی الله أن یأتی به إنّه لهو العلیم الخبیر" (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۱۴۳).

هفتم آن که، اگر قلوب انسانها به شمس حقیقت مقابل شود، و عاری از غبار و زنگ و کدورت باشد، البتّه آن الواح مستوره بر آن نقش خواهد بست و آدمی بر اسرار الهی و علوم و حکمت ربّانی واقف خواهد شد. این است که جمال قدم می فرمایند، "اگر جمیع قلوب من فی السموات و الارض در آن ایام خوش صمدانی به آن شمس عزّ ربّانی مقابل شوند و توجه نمایند، جمیع خود را مقدّس و منیر و صافی مشاهده نمایند ... این است که در آن ایام احدی محتاج به احدی نبوده و نخواهد بود. چنانچه ملاحظه شد که اکثری از قاصدین حرم ربّانی در آن یوم الهی به علوم و حکمتی ناطق شدند که به حرفی از آن دون آن نفوس مقدّسه راه نیافته و نخواهد یافت اگرچه به الف سنه به تعلیم و تعلّم مشغول شوند. این است که احبّای الهی در ایام ظهور شمس ربّانی از کلّ علوم

مستغنی و بی نیاز بوده‌اند بلکه ینابیع علم و حکمت از قلوب و فطرتشان من غیر تأخیر و تعطیل جاری و ساری است" (مجموعه الواح، ص ۴۸-۳۴۷)

هشتم آن که، در انسان نیز الواح مستوره مکنونه موجود که باید استعداد حاصل شود تا به منصه ظهور رسد و آن صیقل دادن قلب به مدد روح است تا امکان درک آن جواهر مکنونه حاصل شود. این است که در کتاب عهدی تصریح می‌فرمایند، "امروز روزی است بزرگ و مبارک. آنچه در انسان مستور بوده امروز ظاهر شده و می‌شود. مقام انسان بزرگ است اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد." ظهور و بروز آنچه در انسان مستور است به قوه اعمال میسر است: "اعمال به مثابه مرآت است و آنچه در انسان مستور در او ظاهر و هویدا" (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۳۲).

نهم آن که، انسان سر خداوند است و خداوند سر انسان. در انسان بسیاری اسرار نهفته است که باید بتواند آنها را کشف کند. جمیع اسماء و صفات الهی در انسان مستور و مکنون است و اگر به ظهور و بروز برسد، البته قادر به ورود به ملکوت الهی خواهد شد. جمال قدم در مورد اسرار مکنونه می‌فرمایند، "چه آفتاب‌های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته، خاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته؛ چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اجمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کل این اسماء و صفات راجع به او است. این است که فرموده، «الانسان سرّی و أنا سرّه» (ایقان، ص ۷۵).

فیض بی منتهی (ص ۳۱۷)

در این شکی نیست که فیوضات الهیه را وقفه‌ای حاصل نشود، زیرا حیات عنصری و روحانی هر دو منوط به فیض الهی است و اگر آنی منقطع گردد، حیات از جمیع موجودات سلب شود. حضرت بهاء‌الله تصریح می‌فرمایند، "آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آن که امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد" (ایقان، ص ۱۱).

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، " پس عالم خلقت به مقتضای طبیعت جنگل و خارزار است و مظاهر مقدسه باغبان الهی و مربی عالم انسانی که به تربیت عالم وجود پردازند تا اشجار نفوس سرسبز و خرم ماند لطافت و نظافت یابد و اثمار طیبه دهد سبب زینت حدائق انسانی گردد. لهذا این فیض الهی و تربیت ربّانی مستمر است نمی‌شود که این فیض عظیم منقطع گردد و این جلوه رحمانی تمام شود؛ شمس حقیقت همیشه در غروب باشد، غروبی که آن را طلوعی در پی نباشد، مماتی که او را حیاتی از عقب نیاید. آیا این سزاوار عالم الهی و شمس حقیقت است که در غروب ابدی ماند و از تربیت عالم وجود ممنوع؟ لا والله وجود شمس برای افاضه است چگونه غروب دائمی نماید و فیض او انقطاع جوید؟ بلکه فیض او مستمر است آفتابش همیشه

طالع است و آثارش دائم و ظاهر؛ نسیمش مدام در مرور است و الطاف و مواهبش در بروز و ظهور. لهذا باید همیشه منتظر و امیدوار بود و متوجه ملکوت. فیوضات پروردگار که به ظهور مظاهر مقدسه عالم بشر فیض جلیل اکبر یابد جهان دیگر شود و عالم امکان غبطه جنت و رضوان گردد" (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۳۳۹).

ماهیت فیض الهی: جمال قدم دو مورد را در این خصوص ذکر می‌فرمایند: اظهار برهان که سبب هدایت خلق به عرفان الهی شود؛ اوامر الهیه جهت عروج عباد به مکان مقدس تجرید. بیان مبارک چنین است: "... رحمتش جمیع من فی الوجود را احاطه نموده و این رحمت در رتبه اولیه اظهار برهان است که از مشرق عنایت رحمن ظاهر می‌شود تا کلّ به عرفان آن بحر قدم، که مقصود اصلی از خلق عالم است، فائز شوند و در رتبه ثانیه اوامر الهیه بوده تا کلّ به این مرقّات اعظم به مکان مقدس تجرید و مواقع عزّ توحید ارتقاء جویند" (دریای دانش، ص ۱۴۲).

استمرار کسب فیض: همانطور که فیوضات الهی نامتناهی است و کمالات ربّانی را نیز انتهای نه، کسب این فیوضات نیز می‌تواند بی‌انتهی باشد. بدین لحاظ است که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "این واضح است که از برای روح توقّف نیست، تدنّی نیست. چون تدنّی نیست، لابد رو به ترقّی است و هر چند مراتب محدود است ولی فیوضات ربّانی غیر محدود و کمالات الهی نامتناهی. لهذا از برای روح ترقّی دائمی است. زیرا اکتساب فیض مستمر است" (مائده آسمانی، ج ۵، ص ۵۲).

تأثیر فیض مستمر الهی: فیض الهی چون نسیم است و انسان چون شجر و از وزش نسیم در اهتزاز. جمال مبارک می‌فرمایند، "فتعالی من هذا النّسیم که أقرب من حین محجوبان حجات غفلت و خمود را به مقرّ قدس وحدت و شهود کشاند و علیلان صحرای جهل و نادانی را اقل من لمح البصر به منظر اکبر که مقام عرفان منزل بیان است رساند" (مجموعه الواح، ص ۱۶۷).

شرط کسب فیض: حق تصریح و تضمین می‌فرماید که "نسیم فضلیّه از مکن احدیّه بر کلّ اشیاء در کلّ حین در هبوب بوده و خواهد بود" (مجموعه الواح، ص ۱۶۷)، اما اگر کسی نخواهد از این نسیم فضل الهی بهره و نصیب ببرد، لابدّ بر این است که تأثیری از آن ظاهر نخواهد شد. در این صورت لطمه بر نفسی وارد آید که خویش را محروم کند. این است که جمال مبین می‌فرماید، "چگونه نسایم عنایت سبحان محتجبان وادی حرمان را اخذ نماید مع آن که از نسیم قدس الهیه در گریزند و با جمال عزّ صمدانیّه در محاربه و ستیز. لحاظ الله در فوق رؤس ناظر و احدی به آن ملتفت نه و ملکوت الله مابین یدی مشهود و نفسی به آن شاعر نه" (همان).

جمال مبارک هدایت می‌فرمایند که، "این فضل لانهایه و کرم لابدایه کسانی را اخذ نماید که در ظلّ تربیت بیده ملکوت کلّ شیء در آیند و در فضای روحانی سبقت رحمت کلّ شیء مقرر نمایند" (همان)،

ص ۱۶۸). در ادامه کلام توصیه می‌فرمایند، "جهدی باید که خود را در ظلّ سدرهٔ ربّانی کشانی تا از اثمار فضل غیرمتناهی مرزوق گردی."

اثرات عدم استفاده از فیوضات الهی: مبرهن است که ضرر استفاده نکردن از فیض آفتاب و باران متوجه گیاه است نه خورشید و ابر؛ چه که این دویی دریغ به تابش و بارش مشغولند و نه از استفاده گیاهان به آنها نفعی راجع و نه از خودداری نباتات به آنها زیانی وارد. گیاه است که نیاز به آن دو دارد و آن دو مستغنی از این. جمال قدم می‌فرمایند، "اگر کلّ ممکنات خود را از بدایع فضل الهیّه و تربیت سلطان احدیّه محروم و ممنوع نمایند، بآسی بر هبوب اریاح فضلیّه نبوده و نخواهد بود؛ چه که خود خود را از سحاب رحمت و مکرمت صمدانیّه ممنوع نموده‌اند و محتجب گشته‌اند" (مجموعه الواح، ص ۱۶۹-۱۶۸).

اثرات استفاده از فیوضات الهیّه: این حقیقت آنقدر مبرهن است که نیازی به توضیح ندارد. اما اوج این بهره‌مندی آن است که آدمیان بتوانند به مقام یفعل مایشائی برسند، "قسم به آفتاب معانی که الیوم کلّ از او محتجب مانده‌اند که اگر جمیع ممکنات به یقین صادق در ظلّ این شجرهٔ مبین در آیند و بر حبّش مستقیم گردند، هرآینه کلّ به خلّع مبارکهٔ یفعل مایشاء و یحکم مایرید مخلّع و فائز آیند." در ادامه درک آن را منحصر به کسانی می‌دانند که منقطع صرف باشند و از نفس خود گریخته به خداوند روی آورند. (مجموعه الواح، ص ۱۶۹).

سما مکرمت بی ابتدایم (ص ۳۱۸)

برای خداوند و خلقتش اول و آخری نتوان قائل شد. از اول لا اول بوده و تا آخر لا آخر نیز خواهد بود. از جمله صفات او نیز جود و کرم است. از آنجا که خلقتش نیز صرفاً از روی جود و رحمتش بوده، لهذا از ابتدا وجود داشته و تا انتهی وجود خواهد داشت؛ نه آن ابتدا را ابتدایی هست و نه آن انتهی را انتهای. بدین لحاظ جمال مبارک در لوح حمد مقدّس می‌فرمایند، "لم یزل بدایع جودش را تعطیل اخذ نموده و لایزال ظهورات فیض فضلش را وقوف ندیده. از اول لا اول خلق فرموده و الی آخر لا آخر خلق خواهد فرمود" (مجموعه الواح، ص ۳۰۸).

تحدید نفس (ص ۳۱۸)

نفس انسان چون مانع از مشاهدهٔ حقیقت تجلی شمس است، خود را به الوان محلّ تابش نور آفتاب محدود می‌کند. جمال مبارک در رتبه‌بندی نفوس اشاره به چهار رتبه دارند، "بعضی در رتبهٔ توحید وافقند و از آن عالم سخن گویند و برخی در عوالم تحدید قائمند و بعضی در مراتب نفس و برخی بالمرّه محتجبند. این است که جهّال عصر که از پرتو جمال نصیب نبرده‌اند به بعضی مقال تکلم می‌نمایند و در هر عصر و زمان بر اهل لجهٔ توحید وارد می‌آورند آنچه را که خود به آن لایق و سزاوارند" (هفت وادی، آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۱۳).

جالب است که جمال مبارک سه وادی اول، یعنی طلب، عشق و معرفت را مقامات تحدید می‌دانند و در ابتدای وادی توحید به توضیح این نکته می‌پردازند که سالک در این مقام باید "اشراق تجلی شمس الهی را از مشرق هویت بر همه ممکنات یکسان بیند و انوار توحید را بر جمیع موجودات موجود و ظاهر مشاهده کند" زیرا "جمیع اختلافات عالم کون که در مراتب سلوک مشاهده می‌کند از نظر خود سالک است" (همان، ص ۱۰۹). پس از ذکر مثالی دربارهٔ تابیدن نور خورشید بر شیشه‌های رنگین سه مقام برای عباد قائل می‌شوند که پایین‌ترین آن همان تحدید نفس است: "نظر سالک وقتی در محل محدود است، یعنی در زجاجات سیر می‌نماید. این است که زرد و سرخ و سفید بیند. به این جهت است که جدال بین عباد برپا شده و عالم را غبار تیره از نفس محدوده فرا گرفته و بعضی نظر به اشراق ضوء دارند و برخی از خمر وحدت نوشیده‌اند، جز شمس چیزی نبینند" (همان، ص ۱۱۲).

در مقامی، "توحید" را در مقابل "تحدید" قرار داده‌اند و آن زمانی است که حق را دو دانی و اشیاء را شریک او گردانی. حق به تنهایی مجلی بر جمیع اشیاء است و ابدأ شریکی نداشته و نخواهد داشت. جمال قدم می‌فرماید، "اصل معنی توحید این است که حق وحده را مهیمن بر کلّ و مجلی بر مرایای موجودات مشاهده نمائید. کلّ را قائم به او و مستمّد از او دانید. این است معنی توحید و مقصود از آن. بعضی از متوهّمین به اوهام خود جمیع اشیا را شریک حق نموده‌اند و مع ذلک خود را اهل توحید شمرده‌اند. لا ونفسه الحق. آن نفوس اهل تقلید و تقلید و تحدید بوده و خواهند بود. توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند نه آن که دو را یک دانند و جوهر توحید آن که مطلع ظهور حق را با غیب منبع لایدرک یک دانی؛ به این معنی که افعال و اوامر و نواهی او را از او دانی من غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره. این است منتهی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و کان من الراسخین" (اقتدارات، ص ۱۵۸).

تقلید (ص ۳۱۸)

تقلید در لغت به معنای قلاده به گردن انداختن و به مفهوم پیروی کردن از کس دیگری برای رسیدن به مقصود است. در معنای دینی به مفهوم سلب اختیار از خویشتن و زمام امور خود را به دست مرجع تقلید دادن است.

حضرت بهاء الله تقلید را نه در اقبال کافی دانسته‌اند و نه در اعراض. زیرا هر کس خودش باید به معرفت حقیقی نائل گردد. در لوحی کوتاه می‌فرماید، "معلوم آن جناب بوده که لم یزل مقصود از آفرینش معرفت حق بوده و خواهد بود و این معرفت منوط به عرفان نفس عباد بوده که به بصر و قلب و فطرت خود حق را ادراک نمایند. چه که تقلید کفایت نماید چه در اقبال و چه در اعراض. اگر به رتبه بلند ابهی فائز شوی، به منظر اکبر که مقام استقامت بعد از مجاهدۀ فی الله است واصل خواهید شد. این است دستورالعملی که خواسته بودید و به

این دو کلمه از جواهر حکم بالغه الهیه است اکتفا شد. و لو یلتفت بها أحد، لیستغنی عن کلّ من فی الوجود و کفی بالله شهید" (لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۶۴ - مضمون عبارت عربی: اگر کسی به آن التفات نماید، هرآینه از کلّ کسانی که در عالم وجود هستند بی نیاز خواهد شد).

در ادوار پیشین، اگرچه در کتب مقدسه ذکری از لزوم تقلید به میان نیامده، اما در زمره احادیث اسلامی به عبارتی در این زمینه می توان استناد نمود. در این مورد نیز مرجع تقلید باید دارای شرایطی باشد که تقریباً کمتر کسی را می توان حائز شرایط مزبور یافت. حدیث مزبور را حضرت بهاء الله در لوح مبارک خطاب به سلطان ایران ذکر کرده اند و حضرت عبدالبهاء به تفصیل در رساله مدنیّه توضیح داده اند. اگر نفسی که می خواهد کسی را مرجع تقلید خود قرار دهد، به این شرایط و توضیحات توجه نماید، ابداً فردی را نخواهد یافت که بتواند با آسودگی خیال قلاده تبعیت از او را به گردن خود بیندازد. از آن گذشته در حدیث مزبور ذکر شده که "عوام" باید از چنین شخصی تقلید کنند.

حضرت بهاء الله در لوح مبارک خطاب به سلطان ایران می فرمایند، "در شرایط علماء می فرماید و اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهویه مطیعاً لأمر مولاه، فللعوام أن یقلدوه إلى آخره؛ و اگر پادشاه زمان به این بیان که از لسان مظهر وحی رحمن جاری شده ناظر شوند، ملاحظه می فرمایند که متصفین به این صفات وارده در حدیث شریف اقلّ از کبریت احمرند. لهذا هر نفسی که مدعی علم است قولش مسموع نبوده و نیست" (الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض، ص ۱۷۵).

حضرت عبدالبهاء در بحث مفصل خود از این حدیث هر یک از چهار شرط مزبور را مورد بررسی قرار داده اند. شرط اول "صائناً لنفسه" است و "این معلوم است که مقصد حفظ نفس از بلا یا و محن جسمانی نبوده ... بلکه مقصود اصلی حقیقی صیانت از نقائص باطنیه و ظاهریه و اتصاف به اوصاف کمالیه معنویه و صوریّه بوده" (ص ۳۲ طبع آلمان). در اینجا حضرت عبدالبهاء صفات کمالیه را برشمرده توضیح می فرمایند: "اول صفت کمالیه علم و فضل است (ص ۳۲) ... ثانی صفت کمالیه عدل و حقانیت است و آن عدم التفات و التزام منافع ذاتیه و فوائد شخصیّه خود ... است ... و ثالث صفت کمالیه به صدق طویّت و خلوص نیّت به تربیت جمهور پرداخته در تعلیم معارف عمومیّه و تدریس علوم نافعّه ... بذل جهد بلیغ و سعی منیع نمودن است ... باری باقی صفات کمالیه خشیه الله و محبه الله فی محبه عبادّه و حلم و سکون و صدق و سلوک و رحم و مروّت و جلادت و شجاعت و ثبات و اقدام و جهد و کوشش و کرم و بخشش و وفا و صفا و حمیت و غیرت و همّت و بزرگواری و حقوق پروری و امثال ذلک بوده و فاقد این اخلاق حسنه انسانیّه ناقص است... (ص ۳۴)"

سپس به توضیح شرط دوم می پردازند، "و ثانی کلمه این شرایط مقدسه علمیه «حافظاً لدینه» است. و این معلوم است که مقصد از این کلمه مبارکه منحصر در استنباط احکام و مراعات عبادات و اجتناب از کبائر و

صغائر و اجرای احکام شرعیّه و به این وسائط محافظهٔ دین الله نمودن نبوده بلکه ترویج دین الهی و غلبه و استعلاش بر سائر ادیان از اتحاد جمیع وسائل و وسائط سعی بلیغ را مبذول داشتن است" (ص ۳۵).

بعد، توضیح کلمهٔ سوم را شروع کنند، "و کلمهٔ ثالث از این کلمات مقدّسه، کلمات «مخالفاً لهوا» وارد. چه قدر این عبارت شامل معانی جلیله است؛ از جوامع الکلم و عبارات سهل و ممتنع است. اسّ اساس اخلاق ممدوحهٔ انسانیت است و فی الحقیقه این کلمه شمع عالم و بنیان اعظم اخلاق روحانیّه نورانیّهٔ بنی آدم است. معدّل کلّ اخلاق و سبب اعتدال حقیقی تمام شیم مرضیهٔ انسانی است، چه که هوای نفس آتشی است که صدهزار خرمن وجود حکمای دانشمند را سوخته و دریای علوم و فنونشان این نار مشتعله را مخمود نموده و چه بسیار واقع که نفسی به جمیع صفات حسنهٔ انسانیّه آراسته و به زیور عرفان پیراسته، لکن اتباع هوی، شیم مرضیهٔ آن شخص را از هیأت اعتدال خارج نموده و در حیز افراط انداخت" (ص ۴۴).

و اما در مورد شرط چهارم می‌فرمایند، "کلمهٔ رابعهٔ آن روایت باهرالهدایه «مطیعاً لأمر مولا» است. این معلوم و مبرهن است که اعظم منقبت عالم انسانی اطاعت پروردگار است و شرف و عزّتش در متابعت اوامر و نواهی خداوند یکتا. نورانیت امکان به دیانت است و ترقّی و فوز و سعادت خلق در متابعت احکام کتب مقدّسهٔ الهیه...» (ص ۵۱).

در این مقام باید به تفاوت اعتقاد و تقلید اشارتی شود. از کلام دکتر داودی مدد می‌گیریم که می‌فرماید: "اعتقاد کلمه‌ای است که هم اطاعت را، تمسّک را، می‌رساند و هم به آزادی و اختیار دلالت دارد. هم پای بند بودن و وابسته بودن را نشان می‌دهد و هم از آزاد بودن حکایت می‌کند. یعنی خود لفظش اینطور ساخته شده. می‌دانید که عقد به معنی بستن و حل به معنی گشادن است. اعتقاد قبول عقد است، یعنی چیزی را یا کسی را که می‌بندند خود او نیز این بسته شدن را قبول بکند و همهٔ لطف این کلمه هم در همین جا است که حاکی از این است که کسی که اعتقاد دارد خودش قبول کرده است که بسته شود. به همین سبب با اطاعتی که انسان ناگزیر از آن است فرق دارد برای این که آنجا این اطاعت را خود او قبول نکرده بلکه اطاعت می‌کند برای این که باید بکند. با جبر و اضطرار فرق دارد. با توجه به مجازات و مکافات فرق دارد. و خود کلمه اعتقاد حاکی از این است که شخص معتقد وقتی که معتقد است می‌گوید که من قبول کردم که به جایی بسته شوم؛ اگر نمی‌خواستم قبول نمی‌کردم. قبول عقد، بسته شدن را پذیرفتن است. به همین سبب وقتی کسی معتقد است هیچگونه اجباری لازم ندارد؛ هیچگونه مجازاتی او را پای بند نمی‌کند. خودش خواسته است که بسته شود یا خود این بند را به گردن بیندازد. ... و البته با تقلید فرق دارد. می‌دانید که در تقلید هم بند و زنجیر است. کلمهٔ قلاده به معنی بند است. تقلید یعنی طوق به گردن سگ انداختن و پشت سر خود کشیدن. کسی که تقلید می‌کند، خود او نیست که به اصطلاح با تشخیص خودش قبول می‌کند که وابسته بماند، پای بند بشود، بلکه از خود سلب شعور می‌کند برای این که قلاده‌اش دست دیگری باشد. به همین سبب است که اعتقاد در اصول است اما تقلید، در ادیانی هم که

جائز باشد، در مورد فروع است. در آن ادیان نیز اصول به حکم اعتقاد پذیرفته می شود؛ یعنی خود انسان می پذیرد که پای بند بشود و از همین بستگی احساس آزادی بکند... " (انسان در آئین بهائی، ص ۵۶).
 در امر بهائی تقلید جائز نیست. حضرت بهاء الله در لوح دنیا فرموده اند، "به این کلمات عالیات طیور افتده را پرواز جدید آموخت و تحدید و تقلید را از کتاب محو نمود" (مجموعه الواح، طبع مصر، ص ۲۹۰).

سراب بقیعه در وادی مهلکه (ص ۳۱۸)

بقیعه در لغت به معنای مکان وسیع و پردرخت است و سراب آنچه که از دور آب نماید. سراب بقیعه عبارت از سرابی است که از دور با درخت و سبزه به نظر برسد و در واقع وجود نداشته باشد و چون ره گم کرده ای در بیابان آن را از دور ببیند و به سوی آن برود، چون بدان رسد یأس و نومیدی بر او چیره شود.
 البتّه بعضی گویند که این اشاره به آیه ۳۹ سوره قرآنی نور است که می فرماید، "وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ عِنْدَهُ فَوْقَاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ." (مضمون: کافران اعمالشان همچون سرابی در بیابانی است که تشنه آبش می پندارد تا آن که نزدیک آن رسد و آن را چیزی نیابد و آنگاه خداوند را حاضر و ناظر یابد که حسابش را به تمام و کمال بپردازد و خداوند زودشمار است - ترجمه بهاء الدین خرّمشاهی)

وادی مهلک نیز به بیابان گمراهی و ضلالت اطلاق می شود که معمولاً به کفر و شرک منسوب است؛ زیرا اعراض از خداوند سبب ضلالت گردد و آدمی را در ورطه نابودی اندازد. در کتاب ایقان می فرمایند، "چون علم را از مبدأ و معدنش اخذ نمودند لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت به هلاکت رسیده اند" (طبع آلمان، ص ۲۷).

گم شدگان وادی ضلالت در نظر حق در زمره مردگان محسوسند، یعنی وادی مهلک آنها را به هلاکت رسانده است و خود نمی دانند. اما فضل حق هر نفسی را که طالب هدایت باشد، از هلاکت نجات بخشیده حیات مجدد ببخشد. حضرت بهاء الله اهل بهاء را وصیت می فرمایند که، "به قلب فارغ و نور ساطع و توکل خالص و استقامت کبری به مدن و قری توجه نما و به حکمت و بیان امراض نفوس غافله را شفا عطا کن. بگو ای عباد وقت را از دست مدهید؛ چه که بسیار عزیز است. قسم به لئالی بحر علم الهی که شبه و نظیر از برایش دیده نمی شود. به وجوه منیره و قلوب پاکیزه بر خدمت امر قیام نمایند که شاید مردگان وادی حیرت و ضلالت از رحیق هدایت زنده شوند و بما ینبغی لایام الله قیام نمایند" (لائالی حکمت، ج ۱، ص ۱۵۱).
 در مقابل "سراب بقیعه" عبارت "کوثر لاینفد" [آب حیات تمام نشدنی] قرار می گیرد. اگرچه هر نفسی به مدینه احدیه باقیه راه ندارد، اما حق تفضلی نماید که شاید گم گشته ای راه بیابد و هدایت شود.

جمال قدیم الهی می فرماید، "عجب است که این ناس مع آن که کوثر لایند را به بصر ظاهر مشاهده می نمایند، مع ذلك به سراب بقیعه قناعت کرده اند. لم یزل شأن خلق این بوده چنانچه از ملل قبل، حال، حزبی عاکف عجلند من دون الله و یفرحون بمعبودهم. والذی قام بنفسه که حق ننگ می دارد که معروف این عباد واقع شود و اگر ناظر به فضل و رحمت نمی بود ابداً اظهار امر نمی فرمود و لکن قضی الامر و إنه لهو المقتدر المختار ... جز نفوس مقدسه که از ما سوی الله منقطع شده اند، در این مدینه احدیه باقیه وارد نشوند. این کأس نصیب هر غافل جاهل نه و این خمر طهور قسمت هر عنود کفور نه. شاربان کأس ابهی از عنصر دیگرند و از دیار دیگر" (آیات بینات، ص ۱۹-۲۰).

البته کسی که از این کأس بنوشد و از این کوثر بهره مند شود، ابداً به سراب بقیعه توجه ننماید و از بحر اعظم ممنوع نشود که مولایش فرمود، "نفسی که در هوای با فضای قدس الهی طیران نمود و از خرمن های علوم نامتناهی ربّانی القاط فرمود، به شبهات وهمیه ممنوع نشود و محروم نگردد. قل من ورد علی بحر الأعظم لن یلتفت إلی سراب بقیعه و لن یشرب ماء الحمیم. اگرچه لایق نه که قلم اعلی به ذکر کلمات اولی البغضاء بیالاید و یا حرکت نماید، و لکن نظر به تبلیغ رسالات ربّانی مفری نه که شاید جاهلی به بحر علم در آید و یا گم گشته وادی غفلت و نسیان به یمن رحمن خرامد و إنه لیهدی من یشاء إلی صراط البهاء و إنه علی کل شیء قدیر. و لکن این ذکر و بیان برای نفوسی است که فی الحقیقه طالب سبیل هدایت باشند، و الا علیل غل و بغضا را سلسبیل طاهر نمایند" (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۱۷).

لؤلؤ قدرت ربّانی و لؤلؤ مصنوعی (ص ۳۱۸)

نفوس دارای بصیرت حقیقی قادر به تشخیص سره از ناسره هستند. معمولاً در آثار مبارکه لؤلؤ را در مقابل خزف قرار می دهند و منکران را فاقد قدرت تشخیص این دو از یکدیگر توصیف می نمایند. فی المثل حضرت عبدالبهاء می فرمایند، "هؤلاء المنکرون فی حجاب من الحق فلا یرون و لا یسمعون و لا یفقهون" "ذره من فی خوضهم یلعبون و دعهم فی کلّ وادّ یهیمون" اولئك الانعام حیث لا یفرقون بین اللؤلؤ و الخزف" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۲، ص ۹۱ - این منکران در حجاب هستند و حق را نمی بینند و کلامش را نمی شنوند و درک نمی کنند. آنان را در کند و کاوشان رها کن که بازی کنند و واگذار آنها را که در هر وادی سرگشته بمانند. آنها چهارپایانی هستند که بین مروارید و سفال را تشخیص نمی دهند).

گوهر را مکشوف نگذارند و به راحتی پرده از رخسارش بر ندارند؛ بلکه پنهان کنند تا هر دیده بر آن نیفتد و هر چشم ناقابل به مشاهده آن فائز نشود. از آن گذشته دُر و گوهر کمیاب است و خزف فراوان. اصلی آن که حاصل قدرت پروردگار است، بسیار نادر و آنچه که مصنوع دست انسان است، به وفور مشهود و موجود. مرکز میثاق فرماید، "چون به بازار جوهریان گذری نه تجلی یاقوت رمانی بینی و نه جلوه لعل بدخشانی؛ نه لؤلؤ لالا مشاهده

کنی و نه دُرّ دُرّی یکتا. لکن چون به دَکّه خزفیان بگذری امواج خزف بینی که مکشوف موج می‌زند و تلال شیشه بدل ملاحظه نمائی که برق می‌زند. لکن صد هزار بار خزف به دانه گوهری برابری ننماید" (همان، ص ۱۹۰).

لوح زیبای حضرت عبدالبهاء در کمال ملاحظت این دورا در مقابل هم قرار داده است:

هوالبهی ای احبای رحمن یوم یوم عظیم است و قرن قرن سلطان جلیل و عصر عصر خداوند عزیز. جناب آملّا کاظم حاضر و صحبت می‌دارد و من هم اصغا می‌نمایم و هم می‌نگارم. از جمله صحبت ایشان این مصراع است: «زاغ آر خورد، بلبل شود». من نیز می‌گویم اگر مقصد از آن باده خمر ظهور مزاجها کافور است که در زجاجه نور یوم ظهور جلوه نمود، خار آر خورد سنبل شود، ذره آر خورد خورشید رخشان شود، قطره آر خورد دریای عمان شود، پشه آر خورد عقاب اوج آسمان گردد، خاک آر خورد گل و ریحان شود، سنگ آر خورد سنبل و ضیمران گردد، جبان آر خورد مرد میدان شود، غافل آر خورد سرور رندان گردد، مطلع شیطان آر خورد مظهر رحمان شود، حجر و مدر آر خورد لعل بدخشان گردد، خزف و شبیح آر خورد لؤلؤ رخشان شود، چه که آن صهبای رحمانی فیض قدیم و تجلی بدیع و روح جدید حضرت حیّ قدیر است که ظاهر در این کور عظیم است. زیرا آن ساغر به دور آمده و آن صراحی در دست ساقی آمده و آن پیاله سرشار شده و آن میکده بازگشته و آن خمخانه به جوش آمده و آن می‌پرستان به خروش آمده. هنیئاً للشاربین؛ مریناً للذائقین. طوبی لهم من هذه الكأس الطافحة بصهباء فیوضات الله. ای احبای الهی مخمود مباحثید، مبهوت مباحثید. بکوشید تا به مقام محمود واصل گردید و آن انجذاب به نفحات الله و اشتعال به نار محبت الله و قیام بر خدمت امرالله است. طوبی للفاضلین. ع ع (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۳۲۶).

حال، در اینجا به جای خزف از عبارت لؤلؤ مصنوعی که ساخته دست انسان است استفاده شده است. مروارید مصنوعی، از ماده گوانین که از فلس نوعی ماهی گرفته می‌شود ساخته می‌شود که البته زیبایی آن دوام زیادی ندارد. مروارید طبیعی بین ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال زیبایی خود را حفظ می‌کند.

آنچه که می‌تواند خزف را به لؤلؤ حقیقی تبدیل کند کلام الهی است و بهره بردن از فیض الهی. حضرت عبدالبهاء خطاب به خانمی به نام مروارید می‌فرمایند، "به تربیت یزدانی درخشندگی جُستی، گوهر گرانبها شدی و دُرّ یکتا. زیرا لمعان و لطافت از پرتو محبت شمس حقیقت گرفتی. این پرتوی است که ریگ ناهموار را گوهر آبدار نماید و خزف بی بها را مروارید صدف گرانبها" (یاران پارسی، ص ۳۳۴).

مقصود این است که نفوسی که به تربیت الهی پرورش یابند، البته لؤلؤ لالا را تشخیص دهند و آن را ابداً با مروارید مصنوعی و خزف عوض ننمایند. این است که حضرت عبدالبهاء دعا می‌فرمایند که، "نَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ النَّفُوسَ تَنْشُرُ بِاكتساب الفضائل ... و تنجذب إلى الله و تشتعل بنار محبة الله و لا تستبدل الهدى بالضلالة و العمى و لا تستعوض بالفريدة النوراء و اليتيمة العصماء خزف الجهل و السفاهة و الشقی" (من مکاتیب

عبدالبهاء، ص ۶۶ - مضمون: از خداوند می‌خواهیم که دلشان به اکتساب فضائل گشایش یابد ... و به سوی خداوند جذب شوند و به آتش محبت خداوند مشتعل شوند و هدایت را با گمراهی و کوری مبادله ننمایند و مروارید نورانی و در بگردست نخورده را با سفال نادانی و حماقت و بدبختی معاوضه نکنند).

البته هر فردی قادر به تشخیص نیست. بصیرت لازم خواهد و گوهر وجودی پاک و نالوده. در کلام حضرت عبدالبهاء می‌خوانیم، "در نزد طفلان صدف و خرف هر دو یکسان و در نزد جاهلان زجاج هم سنگ لؤلؤ و هاج و نحاس ناچیز با ذهب ابریز هم عیار. ولی در فرید و ذهب مجید چون به بازار جوهریان و دکه صرافان رسد گرانها گردد و قیمت و عیارش ظاهر و آشکار شود" (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۳۸).

لؤلؤ قدس صمدانی یا معرفت الهی (ص ۳۱۸)

با توجه به تمثیل فوق، آنچه که ناشی از قدرت الهی است باقی و پایدار است و مرواریدی که ساخته دست خداوند است، نورانیت و جلای آن با استفاده از آب عنایت الهی روز به روز افزایش یابد. در اینجا در واقع حضرت بهاء الله، معرفت مظهر ظهور را به مروارید تشبیه می‌فرمایند که از کوثر ربّانی تقویت شود. تشبیه عرفان به کوثر در آثار مبارکه مشاهده شده است. از آن جمله می‌فرمایند، "اگر از شمال وهم به یمین یقین راجع شدی و از کوثر عرفان جمال رحمن که در رضوان معانی جاری شده مرزوق گشتی..." (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۲۶).

اما تشبیه معرفت الهی به آفتاب نیز مشاهده شده زیرا جذب رطوبات زائده نماید. حضرت بهاء الله در این مورد می‌فرمایند، "حمد مقدّس از بیان سلطان امکان و ملیک اکوان را سزااست که از کوثر حیوان عوالم معانی و عرفان را به خلع تازه مزین فرمود و این کوثر حیوان گاهی به مثابه حروف ظاهر و هنگامی به مثابه آفتاب مشرق و لائح. رطوبات زائده را جذب نماید تا حرارت محبت الهی افنده و قلوب مستعدّه را مشتعل فرماید" (مجموعه آثار قلم اعلی، ج ۲۸، ص ۳۳۸ / آیات الهی، ج ۲، ص ۱۴۸)

در مقام دیگر آن را به آتش تشبیه کرده‌اند و همان مقصود فوق از آن حاصل می‌شود: "صعود و نزول، حرکت و سکون از خواست پروردگار ماکان و مایکون پدید آمده. سبب صعود خفت و علت خفت حرارت است. خداوند چنین قرار فرمود؛ و سبب سکون ثقل و گرانی و علت آن برودت است، خداوند چنین قرار فرمود. و چون حرارت را که مایه حرکت و صعود و سبب وصول به مقصود بود اختیار نمود، لذا آتش حقیقی را به ید معنوی برافروخت و به عالم فرستاد تا آن آتش الهیه کل را به حرارت محبت رحمانیه به منزل دوست یگانه کشاند و صعود و هدایت نماید. این است سر کتاب شما که از قبل فرستاده شد و تا اکنون از دیده و دل مکنون و پوشیده بوده. اکنون آن آتش آغاز به روشنی تازه و گرمی بی اندازه هویداست تا جذب رطوبات و برودات زائده که مایه سستی و افسردگی و سرمایّه گرانی و پژمردگی است نماید و همه امکان را به مقام قرب رحمن کشاند. هر که نزدیک شد برافروخت و رسید و هر که دوری جست باز ماند" (یاران پارسی، ص ۵).

اما نفس معرفت مشروط به یک شرط کلی است و آن اقرار به یفعل مایشایی خداوند است. وصول به این مرتبه سبب استقامت گردد و به مقام و رتبه علیا واصل گردد. حضرت بهاءالله در تجلی دوم از لوح تجلیات بر این مطلب تصریح فرموده‌اند، "تجلی دوم استقامت بر امرالله و حبه جلّ جلاله بوده و آن حاصل نشود مگر به معرفت کامل و معرفت کامل حاصل نشود مگر به اقرار به کلمه مبارکه یفعل مایشاء. هر نفسی به این کلمه علیا تمسک نمود و از کوثر بیان مودع در آن آشامید، او خود را مستقیم مشاهده نماید به شأنی که کتب عالم او را از ام‌الکتاب منع نکند. حبذا هذا المقام الأعلى و الرتبة العلیا و الغایة القصوی" (مجموعه اشراقات، ص ۲۰۲).

تسلیم چون ارض (ص ۳۱۹)

دو امر تسلیم و تفویض از شرایط لازمه ایمان و ایقان است. در مقام تسلیم، نفی اراده از خویشتن صورت می‌گیرد و مشیت انسانی در مشیت الهی معدوم می‌گردد و این عبارت از محویت تام و عبودیت تمام است. جمال مبارک تصریح می‌فرمایند، "باید انشاءالله به شأنی ظاهر باشید که آنچه از حق و مطلع امرش ظاهر شود همان را مطلب و مراد خود شمیرید. چه که مقصود او ممّا یظهر من عنده بوده و خواهد بود. یا اسمی باید مشیتت به ما شاءالله متصل شود و اراده‌ات در اراده او فانی گردد. یعنی اراده‌الله را مراد خود دانید و مشیةالله را مقصود خود شمیرید. این بسی واضح است که احوال کلّ لدی العرش مشهود و معلوم است و لازال طرفش به احبایش ناظر بوده و خواهد بود" (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۴۷).

این تسلیم و رضا سبب ورود به ملکوت‌الله است و همان است که ریاحین معطره از آن انبات نماید. جمال قدم می‌فرمایند، "بهشت و جهنم، هم در این عالم هست و هم در آن عالم. نفوسی که در این عالم به هر پیش‌آمدی تسلیم و لازال در حال رضا و بر مقدرات خود خشنود و قانع باشند و ابداً چون و چرا نکنند و شاکرو صابر باشند، این نفوس در جنت نعیم‌اند" (پیام بهائی، شماره ۶۱، ص ۱۶).

اشتعال چون نار (ص ۳۱۹)

اشتعال از برای سوزاندن است، سوزاندن شبهات و حجبات تا دیده انسانی بدون آن که چیزی مانعش گردد توانایی دیدن داشته باشد. و اگر قلبی دارای حبّ الهی است در اثر حرارت اشتعال بر حبش بیفزاید. شعله نار بودن دو تأثیر دارد، تأثیری برای دوستان و تأثیری برای کسانی که با امر الهی خصومت می‌ورزند. حضرت بهاءالله توضیح می‌فرمایند، "قم بین الأخیار و الأشرار باسم ربک العزیز المختار ثم اضرم فی قلوبهم نار ذکری و ثنائی لیزداد به الأوّل و یتوجه به الآخر" (اقتدارات، ص ۲۹۷ / مضمون: قیام کن بین نیکان و بدان به اسم پروردگار عزیز مختارت؛ پس بزن بر قلوب آنها آتش ذکر مرا و ثنای مرا تا اولی به آن زیاده شود و دیگری توجه نماید).

مقصود از آتش سوزاندن حجاب است، چه که لازال حجاب از مشاهده جمال ممانعت نموده است. حجابات آدمیان همواره آنها را از زیارت جمال معبود در مظهر ظهور منع کرده است. یکی از انواع آتشی که می‌تواند حجاب را بسوزاند و از میان بردارد، "نار ایقان" است. حضرت بهاء‌الله می‌فرمایند، "باید به نار ایقان و نور ایمان حجابات را بسوزانید و قلوب و افئده را منور دارید." در مقابل آن نیز "کوثر ایقان" وجود دارد: "جهد نمایید تا از کوثر ایقان که از یمین عرش الهی جاری است بنوشید. هر نفسی به آن فائز شد او از اهل بقا در صحیفه حمراء مذکور است" (اقتدارات، ص ۲۷۶).

در لوح احمد فارسی مقصود از نار همان احتراق حجابات غلیظه و احیاء اجساد مبروده است. آتش عشق و محبت الهی است که سبب احتراق حجابات محجوبان است و زنده ساختن مردگان. آتش عشق سبب سوزاندن حجاب شبهات گردد: "افسر ثبوت بر سر نهند و دیهیم استقامت بیاریند و نار عشق را برافروزند و پرده شبهات بسوزند تا دلبر تعالیم الهیه در نهایت جمال پرده براندازد و شمع جمع گردد و شاهد انجمن شود" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۳، ص ۳۱۲). نصرت امرالله با اشتعال به نار محبت الهی میسر گردد؛ لهذا حق می‌فرماید، "این ایامی است که باید کلّ به نار محبت رحمن مشتعل شده به نصرت حق مشغول شوند و نصرت به ذکر و بیان مصدر شده... انشاءالله از نار سدره ربّانیه به شانی مشتعل شوی که حرارت آن افئده بارده را جذب نموده به یمین احدیه کشانند..." (رهاپی، ص ۵۰).

لطیف چون هوا (ص ۳۱۹)

همانطور که در بیان مبارک که درباره آتش و اثرات آن در جذب رطوبات زائده ذکر شد، کلام الهی چون آفتاب یا آتش است که با جذب رطوبات، آدمی را از سنگینی و رخوت نجات می‌دهد و امکان صعود می‌بخشد. در این حالت آنچه که لطافت و طهارت را از انسان سلب نموده و سبب ثقل او شده بود، کنار می‌رود و به او امکان عروج می‌بخشد. اگر به معنای حقیقی معراج توجه شود، البته معنای عبارت "چون هوی لطیف شوید تا در مکمن قدس ولایتم در آید" مشخص گردد.

باید به روح نور که در مخزن فؤاد است عروج نمود، و به سوی خداوند صعود کرد بدون آن که نفس انسان از آن خبر شود یا جسم و جسد آگاهی یابد؛ اگر چنین شود حق معراج ادا شده است، "عرج بروح النور فی فؤادک ثم اصعد الی الله فی سرائر سرک لئلا تلتفت بذلک نفسک و قلبک و جسدک و عقلک و کل ما لک و علیک و هذا حق المعراج فی مراتب الأسفار و غایة فیض الله المقتدر المهیمن الجبار." (اسرار الآثار ج ۵، ص ۱۴۶ / مضمون: عروج کن به روح نوری که در فؤاد تو است سپس به سوی خداوند در اعمال وجودت به نحوی صعود نما که نه نفست از آن خبری گیرد نه قلبت آگاه شود نه جسدت التفاتی یابد و نه عقلت بدان پی برد و نه تمامی آنچه

که موافق یا مخالف تو است به آن وقوف یابد. این است معراج حقیقی در مراتب سفرها و غایت فیض خداوند مقتدر مهیمن جبار). در واقع معراج جزعروج به ملکوت اعلی و افق ابهی و تشرف به حضور پروردگار و استماع ندای او و اطلاع بر اسرار کلمه علیا و بلوغ به سدره منتهی نیست، "هو العروج الی الملكوت الأعلی و الافق الأبهی فتشرف بلقاء ربّه و سمع النداء اطّلع بأسرار الکلمة العلیا و بلغ سدرة المنتهی و دنی فتدنی فکان قاب قوسین او ادنی و دخل الجنّة المأوی و الفردوس الأعلی و أراه الله ملکوت الأرض و السماء." (رحیق مختوم، ج ۱، ص ۱۴۹) می توان افق دید را بلند نمود، به پر انقطاع پرواز کرد، نظر از نهر برداشت و به بحر ناظر شد، از ناسوت گذشت و بر فراز ملکوت مفرگزید، "از عرصه الفاظ بگذرید و از مضمار روایات فارغ و آزاد شوید. امروز روز اباهر [پرهای مرغ] و خوفی [پرهای ریزبال پرندگان] نیست، به قوادم [شاه پر / پرهای بلند در جلو بال] انقطاع پرواز نمایند که شاید از هزیز اریاح انه لا اله الا هو استماع کنید؛ از جداول [جوی آب یا نهر کوچک] و انهار چشم بردارید چه که بحر اعظم امام وجوه است؛ از ناسوت و شئون آن که سبب و علت بغی و فحشا و ضغینه و بغضاست بگذرید و بر فراز ملکوت مفرگزینید..." (آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۱۶۱)

ظنّ و یقین (ص ۳۱۹)

ظنّ در این مقام به معنای خودپنداشته ها و موهومات است زیرا مبتنی بر علم الهی نیست و بدین لحاظ شایسته اعتنا نه. در آثار الهی همواره ظنّ در مقام تشبیه به ارض در مقابل سماء، بعد در مقابل قُرب، مغرب در مقابل مشرق، و امثال آن قرار گرفته است و در همین لوح مبارک احمد می فرمایند که ابداً انسان را بی نیازی نبخشد و او را فایده ای نرساند. صرفاً برای وقوف بر این قبیل تمثیلات به چند بیان مبارک استناد می شود:

جمال مبارک می فرمایند، "بشنو ندای این مظلوم را و از شمال وهم به یمین بین توجه نما و از مغرب ظنّ و گمان به مشرق ایقان اقبال کن" (مجموعه الواح، ص ۲۷۹). در مقام دیگر می فرمایند، "یا هادی بشنو ندای ناصح امین را؛ از شمال به یمین توجه نما و از ظنّ به یقین. سبب اضلال مشو" (مجموعه اشراقات، ص ۱۵۷). در مقام دیگر می فرمایند، "بگو ای بندگان هوی قدمی به سوی خدا بردارید و از ارض ظنّ به هوای یقین طیران نمایند" (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۷۲).

در این مورد که ظنّ سبب خسران است جمال قدم می فرمایند، "نار الهیه مشتعل و سدره ربّانیّه در اعلی البقاع ناطق ولکن گوشه نه تا آواز خوش رحمن را بشنود و قلب نه تا به عرفان تجلّی سبحان فائز گردد. اکثری از ناس به موهومات خود متمسکند و از سلطان آیات غافل؛ گمان را بر عرفان ترجیح داده اند و به ظنّ از یقین قانع شده اند؛ ولکن عنقریب خود را خاسر و اعمال خود را باطل مشاهده نمایند" (آیات الهی، ج ۲، ص ۴۱).

در واقع حضرات انبیاء برای خرق حجابات ظنّ ظاهر شده و در هدایت ناس به سوی یقین جهد بلیغ مبذول فرموده اند و دلیل مخالفت ناس با آن هیاکل قدسیه نیز در همین نکته نهفته است، زیرا که جهال ناس ابداً مایل

نیستند دست از موهومات ظنّیه خود بردارند و شاهد یقین را در آغوش گیرند. جمال قدم می فرمایند، "جمع هیاکل احدیه که جان و مال و ننگ و نام را در سبیل محبوب انفاق نموده‌اند، در رتبه اولیه مقصودی نداشته‌اند جز آن که عباد را به شریعه عرفان کشانند. حال ملاحظه در انبیاء نماید که چقدر بلاای لاتحصی حمل نموده‌اند که شاید ناس حجات وهم را خرق نمایند و از کوثر یقین مشروب گردند و چون حجات غلیظه و همیه در انظار بسیار بزرگ و مهیمن بود، لذا هر رسول که از جانب حق ظاهر شد، جمیع بر اعتراض به آن نفعه ربانیه قیام نموده‌اند تا آن که ارسال رسل منتهی به هادی سبل در سنه ستین شد. ملاحظه شد که چقدر ناس به وهمیات انفس خود از شاطی یقین دور مانده‌اند به شأنی که از خدا جز هوی و از یقین جز ظنّ مبین در مابینشان مذکور نه" (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۱۰)

حال، برای گذر از ظنّ و وصول به یقین باید از اکسیر الهی استفاده کرد که به بیان مبارک در "کأس ایقان" نصیب انسان شود و او را بالمرّه تقلیب نماید و خلق جدید نماید. هیکل مبارک در کتاب ایقان (ص ۱۲۳ طبع مصر و ۱۰۵ طبع آلمان) می فرمایند، "این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی عالم ترابی را طیّ نموده به عوالم قدسی قدم گذارند و به قدمی از مکان محدود به لامکان الهی واصل شوند. جهدی باید تا به این اکسیر فائز شوی که در یک آن مغرب جهل را به مشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را به صبح نورانی فائز گرداند و بعید صحرای ظنّ را به چشمه قرب و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را به رضوان باقی مشرف فرماید."

ذکر این نکته خالی از فایده نخواهد بود که حضرت عبدالبهاء ظنّ را به دو معنی مثبت و منفی تبیین می فرمایند. وقتی از آیه قرآنی "و ذا التّون إذ ذهب مغاضباً فظنّ أن لن نقدر" از ایشان سؤال شد فرمودند، "ظنّ دو ظنّ است: ظنّ سوء؛ ظنّ حسن. و در جایی ظنّ به معنی یقین و علم آمده: "یظنون أنّهم ملاقوه" (امرو خلق، ج ۲، ص ۴۸۴ طبع طهران و ص ۲۰۷ طبع آلمان).

نهی از یأس از رحمت الهی (ص ۳۱۹)

یأس از رحمت الهی از جمله معاصی کبیره محسوب شده است. در قرآن صریحاً یأس را به کفّار نسبت داده است: "لا تیأسوا من روح الله إنّه لایأس من روح الله إلا القوم الکافرون" (یوسف (۱۲)، آیه ۸۷ / مضمون: از رحمت الهی نومید مباشید، چرا که جز خداشناسان کسی از رحمت الهی نومید نمی گردد). این معنی با استفاده از لغت قنوط نیز، که به همان معنی آمده، بیان شده است "لا تقنطوا من رحمة الله إنّ الله یغفر الذنوب جمیعاً" (سوره زمر (۳۹)، آیه ۵۳). به همین کلمه که در این آیه به کار رفته در بیان حضرت بهاء الله نیز استناد شده است: "رجا از قلوب طالبات قطع نشده و نمی شود. گواه این مقام کلمه مبارکه "لا تقنطوا" (ادعیه محبوب، ص ۳۷۵).

عنایت الهی همیشه شامل حال است. در واقع نفس و هوای انسان است که او را از شجرهٔ امید دور نگه می‌دارد. حضرت بهاءالله در کلمات مکنونه صریحاً فرموده‌اند، "من به تو مأنوسم و تو از من مأیوس. سیف عصیان شجرهٔ امید تو را بریده و در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور... آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و فرصت را مگذار" (ادعیه محبوب، ص ۴۳۴). خداوند همیشه به انسان نزدیک بوده و هست و غفلت انسان سبب غفلت خداوند از او نمی‌شود: "بسا می‌شود که انسان از خود غافل است و لکن احاطهٔ علمیّه حق لازال محیط و اشراق تجلی شمس مجلی ظاهر و مشهود. لذا، البتّه او اقرب بوده و خواهد بود؛ چه که او عالم و ناظر و محیط و انسان غافل و از اسرار ما خلیق فیه محبوب" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۲۳).

حضرت عبدالبهاء غلبهٔ نفس و هوی را سبب یأس فرد می‌دانند، "انسان در این جهان اگر همّتی نماید و جانفشانی کند و ارتباط به جهان دیگر جوید و به نشر نفعات الله پردازد، چون ایام عمر منتهی شود خود را ریح عظیم اندوخته بیند و نفعات روح پرور جنّت النّعم استنشاق کند، مطلع وفا گردد و مظهر الطاف جمال ابهی؛ و اگر به هوی و هوس خویش پردازد نومید گردد و به یأس شدید افتد و خسران مبین مشاهده کند و به عذاب جحیم مبتلا گردد... قد جعل الله لكلّ شیءٍ قدراً لا یتیسوا من روح الله لا تقنطوا من رحمة الله. إنّ الله یغفر الذّنوب جمیعاً..." (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۱۰۸)

امید به رحمت الهی آنقدر در امر بهائی اهمّیت دارد که حتی اگر کسانی از ظلّ امر به دلائلی دور شده‌اند و دیگر امیدی به بازگشت ندارند، باید به همّت احبّای الهی دیگر بار این امید را بیابند و رجوع نمایند. حضرت عبدالبهاء می‌فرماید، "از خدا خواهم که شما سبب شوید آن چند نفوس که از ظلّ سدرهٔ مبارکه دور مانده‌اند، دوباره به سایهٔ شجرهٔ امید در آیند و از نومیدی نجات یابند. هذا خیر لهم فی الآخرة و الأولى. الحمد لله هر مقبلی مقبول و هر متوکلی موصول. مطمئن باش و روز به روز بر امید و رجا بیفزا. لا تقنطوا من رحمة الله و لا یتیسوا من روح الله" (منتخباتی از مکاتیب، ج ۶، ص ۱۷۳).

منشأ امید ذات خداوند است، باید دل به او بست، به او توکل کرد و از او خواست، زیرا به بیان جمال مبارک در مناجات مذکور در فوق، "خلق از تو و امید مکنونهٔ قلب از تو."

تشبیه انسان به شجر (ص ۳۱۹)

تشبیه انسان به شجر ابتدا در کتاب انجیل مشاهده گردید. حضرت مسیح انسان‌ها را به شجره‌ای که دارای میوه‌های مطلوب یا نامطلوب است تشبیه می‌فرماید و البتّه باغبان حقیقی شجری را که دارای میوه نباشد یا میوه

نیکو ندهد از باغ خود برون اندازد و رضوان خویش را از ریشه آن شجره پاک نماید. حضرت مسیح خطاب به حواریون خود می‌فرماید، "هیچ درخت نیکو میوه بد بار نمی‌آورد و نه درخت بد میوه نیکو آورد. زیرا که هر درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود. از خار انجیر را نمی‌یابند و از بوته انگور را نمی‌چینند. آدم نیکو از خزینه خوب دل خود چیز نیکو برمی‌آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش چیز بد بیرون می‌آورد" (انجیل لوقا، باب ۶، آیات ۴۳ به بعد). در باب سوم همین کتاب (آیه ۹) آمده است، "و الآن نیز تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است. پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده می‌شود." حضرت بهاء‌الله نیز در کلمات مکنونه به همین نکته با همین عبارات اشاره دارند، "اشجار بی ثمار لائق نار بوده و خواهد بود" (ادعیه محبوب، ص ۴۷۴).

حضرت بهاء‌الله خطاب به احبای الهی نیز می‌فرماید، "شما اشجار رضوان منید باید به اثمار بدیعۀ منیع ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند" (ادعیه محبوب، ص ۴۷۳).

م احتمالاً اشجار توحید که در لوح لیلۃ‌القدس به آن تصریح شده نیز احبای موقن الهی باشند که در رضوان حبّ الهی در آمده‌اند. می‌فرماید، "فسبحانک اللهم یا الهی ... أسألك باسمک الذی به ... استغرست اشجاراً التّوحید فی رضوان عزّ الطّافک واکرامک..." (رساله تسبیح و تهلیل، طبع ۱۲۹ بدیع، طهران، ص ۱۷۵).

اشجار رضوان وقتی که در معرض خریف قرار گیرند، از برگ و ثمر محروم مانند؛ این است که حضرت بهاء‌الله می‌فرماید، "ای اشجار رضوان خود را از اریاح ربیع الهیه منع کنید و از نفحات کلمات حکمیّه ربانیّه محروم ننمایید" (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۷۱).

البته ثمرات نیکوی اشجار رضوان الهی جز اخلاق حسنه و اعمال مرضیه نخواهد بود: "انسان به مثابه شجر است. اگر به اثمار مزین گشت، لایق مدح و ثنا بوده و هست و الا شجر بی ثمر قابل نار است. اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و پسندیده و محبوب؛ اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمه طیبّه از اثمار این شجره محسوب" (گلزار تعالیم بهائی، ص ۴).

خطاب ظهور قلم به پسر مریم (ص ۳۲۰)

بدیهی است که مقصود از پسر مریم حضرت مسیح است و "ظهور قلم" ندای الهی یا پدر آسمانی است که به او وحی رساند. اصطلاح "ابنم" یا "پسر مریم" در آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله راجع به حضرت مسیح به کار رفته است. در مقامی می‌فرماید، "ابنم از قبل به اصحاب خود فرمود شما ملح ارضید. ملح که فاسد شد به کدام چیز نمکین خواهد گردید. در این صورت مصرفی از او مشهود نه مگر آن که دور افکنده و پامال شود" (مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۶۵). این بیان اشاره به کلام حضرت مسیح است که فرمودند، "شما نمک جهانید. لیکن

اگر نمک فاسد گردد به کدام چیز باز نمکین شود. دیگر مصرفی ندارد جز آن که بیرون افکنده پایمال مردم شود" (انجیل متی، باب ۵، آیه ۱۳).

در عبارت مذکور در لوح احمد فارسی به این نکته باید توجه داشت که حضرت بهاءالله از نزول وحی به حضرت مسیح به عنوان "خطاب ظهور قلم" یاد می‌کنند که اشاره به مشیت اولیه دارد که در هر ظهور به نحوی با حضرات مظاهر ظهور در تماس بوده است. در این مقام به بیان مبارک حضرت عبدالبهاء استناد می‌شود که تجلی آن "واسطه الکبری" بر مظاهر ظهور را بیان فرموده‌اند:

"الحمد لله الذي تجلّى في البقعة المباركة الأرض المقدّسة طور الايمن وادي طوى جبل سيناء على موسى الكليم و اشرق في برية القدس وادي المقدّس جبل ساعير البقعة البيضاء و العدوة النوراء على عيسى المسيح و ظهر في فاران الحبّ مطلع الانوار مشرق الآثار بطحاء الروح يثرب الاسرار ظهور الضياء في رابعة النهار على محمّد الحبيب و لاح و اضاء في كينونة العلي و ذاتية الثناء مصباح الملاءم الأعلى النقطة الاولى أفق التوحيد ثمّ هتك ستر الغيوب و زال الظلام الديجور و انكشفت السبحات المجلّة على شمس الظهور و ارتفع النقاب و انشقّ السحاب و زال الحجاب و كان يوم الاياب الموعود في كلّ صحف و زبر و كتاب أنزله العزيز الوهّاب في سالف القرون و الدهور و الاحقاب. فاشرق و سطع و لمع و بزغ نور الجمال في هيكل الجلال و استقرّ الرحمن على عرش الأكوان و تشعشع و تلاًّ شمس الحقيقة على آفاق الامكان و كانت بهاء السموات و الأرض في عالم الغيب و العيان" (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۱۰۲ / مضمون به فارسی: حمد خدای یکتایی را که در بقعه مبارکه واقع در ارض مقدّس، طور ایمن، وادی طوی، کوه سینا، بر موسی کلیم تجلی کرد و در بیابان مقدّس، وادی قدسی، کوه ساعیر، بقعه بیضاء بر عیسی مسیح اشراق فرمود و در فاران حبّ، محلّ طلوع انوار و اشراق آثار، بطحاء [مکّه] روح، یثرب اسرار، مانند خورشید وسط آسمان، بر محمّد حبيب ظاهر شد، و در کینونت بلندمرتبه و ذات ثناء، مصباح ملاءم اعلی، حضرت نقطه اولی، در افق توحید بدرخشید؛ سپس پرده غیب را بدرید، تاریکی مظلم را از بین برد، و سبحات مجلّه را که مانع از دیدار شمس ظهور بود بشکافت و نقاب از چهره برداشت و سحاب را پاره کرد و حجاب را زائل ساخت و این همان یوم ظهور موعود بود که در کلیه کتابها و آثار مقدّسه که خداوند عزیز بخشنده در قرون و اعصار گذشته نازل کرده وعده داده شده است. پس نور جمال الهی در هیكل جلال اشراق کرد و درخشید و خداوند رحمن بر عرش اکوان جالس شد و شمس حقیقت بر جمیع دنیای حادث بتابید و او بهاء آسمانها و زمین در عالم غیب و آشکار بود).

نهی از معاشرت مشرکین (ص ۳۲۰)

در این ظهور صمدانی معاشرت با مشرکین و اشرار صریحاً نهی شده است و این از برای آن است که اگر آدمی نتواند در آنها تأثیر مثبت گذارد، تأثیر منفی آنها ممکن است سبب آلودگی قلب و ذهن او شود و بدین لحاظ باید قطع ارتباط نماید. البته این نفوس دارای مشخصاتی هستند که می‌توان آنها را شناخت. مهم‌ترین علامت آنها این است که انسان را از حبّ الهی باز دارند. جمال قدم در لوح نصیر می‌فرمایند، "إِعْلَمْ بِأَنْ يَحْضَرَ عِنْدَكَ مَنْ يَمْنَعُكَ عَنْ حَبِّ اللَّهِ وَ إِنْكَ لَمَّا وَجَدْتَ مِنْهُ رَوَاحِ الْبَغْضَاءِ عَنِ جَمَالِ السَّبْحَانِ، أَيْقِنْ بِأَنَّهُ لَهُوَ الشَّيْطَانُ وَلَوْ يَكُونُ مِنَ أَعْلَى الْإِنْسَانِ. إِذَا تَجَنَّبَ عَنْهُ ثُمَّ اسْتَعَدَّ بِاسْمِ الْقَادِرِ الْقَدِيرِ الْمُحْكَمِ الْحَكِيمِ" (مجموعه الواح، ص ۱۹۹ / مضمون به فارسی: بدان کسی که نزد تو بیاید و تو را از محبت خداوند باز دارد و از او بوی دشمنی و کینه نسبت به جمال سبحان به مشامت رسید، یقین بدان که او شیطان است اگرچه به ظاهر بهترین انسانها باشد. پس از او پرهیز کن سپس به اسم قادر قدیر محکم حکیم من پناه ببرد).

در ادامه تأکید می‌فرمایند که، "تَجَنَّبَ عَنِ امثالِ هَؤُلَاءِ ثُمَّ فَرَّ عَنْهُمْ إِلَى ظِلِّ عَصْمَةِ رَبِّكَ وَ كُنْ فِي حَفْظِ عَظِيمٍ. ثُمَّ إِعْلَمْ بِأَنَّ نَفْسَ الَّذِي يَخْرُجُ مِنْ هَؤُلَاءِ إِنَّهُ يُوَثِّرُ كَمَا يُوَثِّرُ نَفْسُ الثَّعْبَانِ إِنْ أَنْتَ مِنَ الْعَارِفِينَ" (همان / مضمون به فارسی: از اینگونه افراد فرار کن به ذیل عصمت پروردگارت و در حفظ عظیم قرار گیر. پس بدان که نفسی که از دهان اینگونه افراد خارج می‌شود مانند نفس اژدها تأثیر می‌گذارد اگر هستی از عارفان).

از دیگر نشانه‌های اینگونه افراد اعراض از خداوند است. توصیه حق این است که، "قُلْ أَنْ يَا احْبَائِي ... إِنْ وَجَدْتُمْ مِنْ أَحَدٍ أَقَلٍّ مِنْ أَنْ يُحْصِيَ رَوَاحِ الْإِعْرَاضِ فَأَعْرَضُوا عَنْهُ ثُمَّ اجْتَنِبُوهُ ... لِأَنَّهُمْ مَظَاهِرُ الشَّيْطَانِ" (کنجینه حدود و احکام، ص ۴۵۲ / مضمون به فارسی: بگو ای احبای من ... اگر از کسی کمتر از آنچه که به حساب آید بوی اعراض استشمام کردید از او روی برگردانید و اجتناب کنید ... زیرا آنها مظاهر شیطان هستند).

اینگونه افراد به لباس‌های مختلف ظاهر می‌شوند و دام خود را می‌گسترانند. این است که مرکز میثاق از لسان قدم چنین نقل می‌فرمایند، "بسیار در حفظ نفس خود سعی نمایید. چه که شیاطین به لباس‌های مختلف ظاهر می‌شوند و به هر نفسی به طریق او بر آیند تا آن که او را به مثل خود مشاهده نموده بعد او را به خود واگذارند" (گلزار تعالیم بهائی، ص ۴۶۴).

این که گفته شده "عاشروا مع الأديان كلها بالروح الریحان"، مخصوص غیر اهل بغض است. جمال قدم می‌فرمایند، "معاشرت با جمیع احزاب را اذن دادیم مگر نفوسی که رانحه بغض در امرالله مولی الوری از ایشان بیابند. از امثال آن نفوس احتراز لازم. امرأ من لدی الله ربّ العرش العظیم" (امر و خلق، ج ۳، ص ۸۶). در ابتدا باید با این نفوس معاشرت نمود و سعی در هدایت کرد. اگر توفیق رفیق نشد و تنبه حاصل نگشت، البته احتراز لازم. "اگر نفوس غافله از کلمات نصیحیه متنبه شدند فنعم المراد والا احتراز از چنین نفوس لازم و واجب. در این ظهور ابدأ اعمال شنیعه و شؤونات نفسیه مقبول نبوده و نخواهد بود" (امر و خلق، ج ۳، ص ۴۶۵).

فرض آدمیان بر مغلول بودن ید قدرت مبسوطه ممدوده الهیه (ص ۱-۳۲۰)

عبارت ید مبسوط کنایه از سخاوت است و انسان دارای قدرت و اقتدار را اصطلاحاً "مبسوط الید" گویند (فرهنگ سخن). فرهنگ نوزده هزار لغت "مبسوط الید" را به معنای شخص با سخاوت آورده است. اما در اصطلاح "مبسوط کردن دست کسی" (بنا به توضیح فرهنگ سخن) صاحب اختیار کردن او در امری است. همو از نظام السلطنه (ج ۱، ص ۲۸۴) نقل کرده که، "موسیو نوز را یکی از وسایل قرار دادند که اتابک دست تصرف او را در گمرک و پست مبسوط کرده و مسلمان‌ها را از کار خارج و آرامنه را اجزا قرار داده است."

به هر حال اگر به هر دو معنی نیز گرفته شود، کلام مبارک به معنای دست قدرت و سخاوت الهی است که به لطف و مرحمت و در عین حال اقتدار و قدرت به سوی عباد دراز شده است. از طرفی کرم عمیم خویش را عرضه می‌دارد و از طرف دیگر اقتدار خود را محفوظ داشته است. این دست باز است و ابداً مغلول نمی‌شود. این معنی در قرآن کریم نیز آمده است: "قالت اليهود یدالله مغلوله؛ غلّت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء ولیزیدن کثیراً منهم ما أنزل إلیک من ربک طغیاناً و کفراً و ألقینا بینهم العداوة و البغضاء إلی یوم القیامة..." (مائده (۵)، آیه ۶۴ / مضمون: یهودیان مدعی شدند که دست خداوند بسته است؛ دستان خودشان بسته باد؛ و به خاطر این سخن که گفتند لعنت بر آنان باد. آری دستان او گشاده است؛ هرگونه که خواهد ببخشد و آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید و تا روز قیامت دشمنی و کینه در میانشان انداخته‌ایم).

به نظر می‌رسد در اینجا به اهل بیان خطاب می‌فرمایند که چرا بر این تصور هستند که ظهورات الهیه متوقف شده است و بدین لحاظ با جمیع قوا به مخالفت با جمال مبارک قیام کرده‌اند. با توجه به محلّ نزول این لوح مبارک، می‌توان مستفاد داشت که بیان مبارک تصریح دارد بر آنچه که در استانبول و ادرنه واقع شده و حضرت بهاءالله از ازلیان بسیار آزار دیدند و نزد دولت عثمانی نیز سعایت بسیار کردند و نهایتاً موضوع مباحله به میان آمد که ازل در عین آن که قبول کرد که در مسجد حضور یافته این مباحله را انجام دهد، اما وقتی جمال مبارک حضور یافتند او از این کار ابا کرد.

سرمرستی جمیع حقایق ممکنات از این باده جدیده بدیعه (ص ۳۲۱)

جمال مبارک در آثار متعدده خویش به تأثیر روح الهی در این ظهور صمدانی بر جمیع کائنات تصریح فرموده‌اند. در مقامی می‌فرمایند، "امروز جذب کلمه الهی عالم را اخذ نموده؛ جمیع اشیاء به کمال فرح و انبساط به ذکر و ثنا مشغول. آب می‌گوید ای خاک بیا ذکرهای عالم را بگذاریم و به ثنای مالک قدم مشغول شویم. جبال می‌گوید، ای اشجار، امروز روز تغنی و ترنم است، چه که مقصود غیب و شهود بر کرسی ظهور مستوی. نیکوست وقت ما و نیکوست روز ما و نیکوست حال ما. فضل محبوب عالمیان احاطه نموده، انوار

آفتاب شفقت تابیده، دریای رحمت مواج و نور بخشش مُشرق. یک آنِ این یوم عندالله افضل است از قرون و اعصار... امروز آفتاب به لک الحمد یا سید العالم ناطق و آسمان به لک الثناء یا مالک الأسماء متکلم" (لئالی حکمت، ج ۳، ص ۲۴۵).

اما انعکاس زیبای کلام فوق در بیان آن طلعت سبحانی در این بیان ربّانی است:

منادی بقا از عرش عما ندا فرمد که ای منتظران وادی صبر و وفا و ای عاشقان هوای قرب و لقا غلام روحانی که در کنائز عصمت ربّانی مستور بود، به طراز یزدانی و جمال سبحانی از مشرق صمدانی چون شمس حقیقی و روحی قدّمی طالع شد و جمیع من فی السموات و الأرض را به قمیص هستی و بقا از عوالم نیستی و فنا نجات بخشید و حیات بخشود و آن کلمه مستوره که ارواح جمیع انبیاء و اولیاء به او معلق و مربوط بود از مکنن غیب و خفا به عرصه شهود و ظهور جلوه فرمود و چون آن کلمه غیبیه از عالم هوئیّه صرفه و احدیّه محضه به عوالم مُلکیّه تجلّی فرمود، نسیم رحمتی از آن تجلّی برخاست که رایحه عصیان از کلّ شیء برداشت و خلعت جدید غفران بر هیاکل نامتناهی اشیاء و انسان درپوشید و چنان عنایت بدیعه احاطه فرمود که جواهر مکنون که در خزائن امکان مخزون بود از نفخه کاف و نون در ظواهر اکوان به جلوه و شهود آمد به قسمی که غیب و شهود در قمیصی مجتمع گشتند و سرّ و ظهور در پیراهنی به هم پیوستند. نفس عدم به ملکوت قدم بر آمد و جوهر فنا بر جبروت بقا وارد. پس ای عاشقان جمال ذوالجمال و ای والهان هوای قرب ذوالجلال هنگام قرب و وصال است نه موقع ذکر و جدال. اگر صادق معشوق چون صبح صادق ظاهر و لایح و هویداست. از خود و غیر خود بلکه از نیستی و هستی و نور و ظلمت و ذلّت و عزّت از همه پردازید و از نقوش و اوهام و خیال دل بردارید و پاک و مقدّس در این فضای روحانی و ظلّ تجلیات قدس صمدانی با قلب نورانی بخرامید. ای دوستان خمر باقی جاری و ای عاشقان، جمال جانان بی نقاب و حجاب و ای یاران، نار سینای عشق در جلوه و لمعان. از ثقل حبّ دنیا و توجه به آن خفیف شده چون طیور منیر عرشی در هوای رضوان الهی پرواز کنید و آهنگ آشیان لایزالی نمایید و البتّه جان را بی آن قدری نباشد و روان را بی جانان مقداری نه. پروانگان یمن سبحان در هر دمی حول سراج دوست جان بازند و از جانان پردازند. هر طیری را این قدر مقدور نه. (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۲۰۷-۲۰۹).

رجوع به مبدأ (ص ۳۲۱)

فطرت انسان پاک است؛ ابداً به این دنیا و آنچه که در آن وجود دارد آلوده نیست؛ غفلت نفس و هوای هنوز بر آن چیره نشده است. این بدایت حرکت است، این مبدأ وجود انسان است. لهذا توصیه جمال مبارک این است که از ثقل این جهان خلاصی یابیم و به مبدأ خود راجع شویم. جمال مبارک در کتاب ایقان (ص ۳ طبع

آلمان، ص ۴ طبع مصر) نیز توصیه می‌فرمایند که کلام الهی را به "فطرت اصلیه" بخوانیم تا پی به مفهوم آن ببریم: "قدری در آن سوره مبارکه تأمل فرمائید و به فطرت اصلیه تدبّر نمائید تا قدری بر بدائع امور انبیاء ورد و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید."

فطرت در لغت به معنای خلقت و طینت و حالت طبیعی و به معنی سنت است. (اسرارالانارج ۴ ص ۴۵۰) ماهیت یا فطرت، قبل از موجود شدن، در علم حق ایجاد می‌شود و بعد، وجود به آن تحقق می‌یابد. در واقع فطرت انسان پاک است، اما در این عالم آلوده می‌شود و از فطرت اصلی منحرف می‌گردد. وقتی از فطرت اصلی منحرف شد، قابلیت درک کلام الهی را از دست می‌دهد و بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرمایند، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد؛ چه که ناس بالمره از فطرت اصلیه الهیه منحرف شده‌اند." (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۸۲) در لوح دیگری هم پیغامی به ابن ذئب ارسال می‌دارند و به او توصیه می‌فرمایند، "اتق الله ندای ناصح امین را به سمع فطرت بشنو و چون کلیم آنچه را اصغا نمود و قبول فرمود، تو هم از سدره مبارکه انسان قبول نما" (مجموعه اشراقات، ص ۴۰)

و اما در جواب حاجی ابراهیم قزوینی ملقب به خلیل که از حضرت بهاءالله در مورد فطرت سؤال نموده بوده بیانات الهیه عزّ نزل یافت قوله جلّ بیانه: "و اما ما سألت من الفطرة فاعلم بأنّ كلّ النّاس قد خلّقوا علي فطرة الله المهيمن القيوم و قدرنا لكلّ نفسٍ مقادير الأمر علي ما رُقم في الواح عزّ محفوظ. ولكنّ نظرهم كلّ ذلك بإرادة أنفسهم كما أنتم في أعمالكم تشهدون. مثلاً فانظر فيما حرّم علي العباد في الكتاب من شيءٍ كما أنتم في البيان تنظرون بحيث احلّ الله فيه ما أراد بأمره و حرّم ما شاء بسلطانه. قل كلّ ذلك في الكتاب أفلا تشهدون؟ ولكنّ النّاس بعد علمهم عمّا نهوا عنه هم يرتكبون. هل ينسب هذا إلي الله او إلي أنفسهم إن أنتم تنصفون. قل ما من حسنة إلا من عند الله و ما من سيئة إلا من أنفسكم أفلا تعرفون و هذا ما نزل في الألواح إن أنتم تعلمون. بلي إنه عالمٌ بأعمالكم قبل ظهورها كما هو عالمٌ بعد ظهورها و إنه ما من إله إلا هو له الخلق و الأمر و كلّ عنده في الألواح قدسٍ مكنون و هذا العلم لم يكن علّة الفعل و خلقه كما أنّ علمكم بشيءٍ لم تكن علّة لظهوره فيما أردتم أو تريدون و علمتم أو تعلمون" (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، ص ۱۰۱ / مضمون: و این که از فطرت پرسیدی، بدان که همه مردم به فطرت الهیه آفریده شده‌اند و برای هر نفسی مقدراتی تعیین شده است. اما تمامی این مقدرات را به خواست خودتان آنچنان که در اعمالتان مشاهده می‌کنید ظاهر می‌کنیم. مثلاً نگاه کن به آنچه که در کتاب بر بندگان حرام شده است همانطور که در بیان می‌بینید به طوری که حلال کرده است خداوند در آن آنچه را که اراده کرده به امرش و حرام کرده آنچه را که خواسته است. بگو تمامی اینها در کتاب است آیا مشاهده

نمی‌کنید؟ اما مردم بعد از آگاهی بر آنچه که نهی شده آن را مرتکب می‌شوند. آیا این را به خداوند نسبت می‌دهند یا به خودشان اگر انصاف داشته باشند. بگو هیچ خوبی نیست مگر از سوی خدا و هیچ بدی نیست مگر از سوی نفس شما، آیا درک نمی‌کنید؟ و این آن چیزی است که در الواح نازل شده اگر بدانید. آری، او آگاه است بر اعمال شما قبل از آن که از شما سر بزند همانطور که واقف است بعد از ظهور آنها و به درست که نیست خدایی جز او و عالم خلق و امر از برای او است و هر آنچه که در الواح قدسی مکنون است و این علم علت فعل و ارتکاب آن نیست همانطور که علم شما به چیزی علت ظهور آن نیست در آنچه که خواستید یا می‌خواهید و دانستید یا می‌دانید).

حضرت بهاءالله در تعریف فطرت می‌فرمایند: "رأس الفطرة هي الإقرار بالافتقار والخضوع بالإختيار بين يدي الله الملك العزيز المختار" (ادعیه محبوب طبع طهران؛ ص ۴۲ / مضمون به فارسی: اصل فطرت اقرار به نیازمندی و فروتنی در مقابل خداوند پادشاه عزیز مختار است؛ این اقرار باید به اختیار صورت گیرد).

بدایع رحمت الهی (ص ۳۲۱)

رحمت الهی همیشه بر غضب او سبقت گرفته و بارها بر این نکته تأکید شده است. رحمت حق جمیع کائنات را فرا گرفته و آیه قرآنی "وسعت رحمتی کلّ شیء" (اعراف، ۱۵۶) گویای این مطلب است. اما حضرت بهاءالله این احاطه رحمت الهی را به بیانی لطیف مطرح می‌فرمایند، "یا عباد قسم به جمال محبوب این است رحمتی که همه کائنات را فرا گرفته. ای علی عین رحمت در جریان است و قلب شفقتم در احتراق. چه که لازال دوست نداشته حبّایش را حزنی اخذ نماید و یا همی مس کند. اگر اسم رحمانم مغایر حرفی از احبابم استماع نمود مهموماً مغموماً به محلّ خود راجع شد و اسم ستّارم هر زمان مشاهده نمود نفسی به هتکی مشغول است به کمال احزان به مقرّ اقدس بازگشت و به صیحه و ندبه مشغول و اسم غفارم اگر ذنبی از دوستانم مشاهده نمود صیحه زد و مدهوش بر ارض افتاد و ملائکه امریه به منظر اکبر حملش نمودند ... هر حین که اظهار عصیان از نفسی در ساحت اقدس شده هیکل قدم از حیا اراده ستر جمال خود نموده. چه که لازال ناظر به وفا بوده و عامل به شرایط آن." (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۱۱).

ظهورات جود و فضل - سیاط عذاب و قهر (ص ۳۲۲)

فضل الهی همواره بر قهر و غضب او سبقت گرفته است و ستّاریت او همیشه سبب شده که از افشای خطا و گناه بندگان جلوگیری شود و بعضاً از این همه بزرگواری مولایشان شرمنده شده به ذیل عفو او متشبّث شوند و دیگر بار در ظلّ رایت الطاف او در آیند و بالعکس در بعضی از نفوس سبب شده که خداوند را غافل شمارند. گویی این کلام حق در کلمات مکنونه شامل حال آنان شود: "ای عاصیان بردباری من شما را جری نمود و صبر من شما را به غفلت آورد که در سبیل‌های مهلک خطرناک بر مراکب نار نفس بی‌باک می‌رانید؛ گویا مرا غافل شمرده‌اید و یا بی‌خبر انگاشته‌اید" (مجموعه الواح، ص ۳۹۲).

اما خداوند همیشه به انسان مهلت می‌دهد که رفتار خویش را اصلاح کند و در سبیل و صراط مستقیمی که برای او تعیین شده حرکت نماید. جمال قدم می‌فرمایند، "حلم حق به مقامی است که بعضی از عباد خود را عالم و عاقل و حق را غافل شمرده‌اند. هذا خسراً مبین. حرکت نمی‌کند شیئی مگر به اذن و اراده او و خطوطی نمی‌نماید در قلوب امری مگر آن که حق به او محیط و عالم و خبیر است. بسا از نفوس که ارتکاب نمودند آنچه را که منهی بوده و مع علم به آن از حقّ جلّ فضلّه اظهار عنایت و مکرمت بر حسب ظاهر مشاهده نموده‌اند و این فقره را حمل بر عدم احاطه علمیه الهیه کرده‌اند. غافل از آن که اسم ستّارم هتک استار را دوست نداشته و رحمت سابقه حجبات خلق را ندیده. ای علی لعمری اسم غفّارم سبب تعویق عقاب بوده و اسم وهّابم علّت تأخیر عذاب" (مجموعه اقتدارات، ص ۱۳۱).

آنچه که سبب قهر و عذاب الهی است نه تنها محرومیت شخص غافل بلکه نتیجه اعمال او نیز هست که سبب ضلالت ناس از صراط مستقیم الهی می‌گردد. بدین لحاظ است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "اگر احبّای الهی به طراز امانت و صدق و راستی مزین نباشند، ضرّش به خود آن نفوس و جمیع ناس راجع. اولاً آن نفوس ابداً محلّ امانت کلمه الهیه و اسرار مکنونه ربّانیه نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض ناس بوده و خواهند بود و عن ورائها قهرالله و غضبه و عذابالله و سخطه" (اقتدارات، ص ۱۶۸).

بدترین عذابی که به عنوان جزای اعمال نصیب بنی آدم می‌شود محرومیت از عرفان حق است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "جمیع عالم از برای عرفان این امر اعظم خلق شده‌اند، و لکن جزای اعمال کلّ را منع نمود و محروم ساخت مگر نفوسی که ید قدرت ایشان را اخذ نمود و از ظلمت نفس و هوی نجات بخشید" (آثار قلم اعلی، ج ۵، ص ۱۱۳). در مقام دیگر از قلم قدّم نازل، "اهل عالم در قرون و اعصار از فراق مالک قدر نوحه می‌نمودند و عند ذکر اسمش خاضع و خاشع مشاهده می‌گشتند و حال چون وعد رسید و حضرت موعود، یعنی

مکلم طور، از افق سماء ظهور مُشرق و لائح گشت، کلّ بر اعراض قیام نمودند و گفتند آنچه را که هیچ حزبی نگفت. قلم گریست و سدره نوحه نمود و لوح بر تراب مقرر اخذ کرد. انسان متحیر بل عالم متحیر. باری جزای اعمال، آن نفوس شریرة غافله را از فیوضات مآل محروم ساخت" (آیات الهی، ج ۲، ص ۲۷۸).

عذاب ظاهره که نصیب مشرکان و مخالفان امر حضرت سبحان می شود به صورت ذلّت و ضعف نیز بروز می کند. حضرت بهاء الله در ذمّ کسانی که به شهادت حضرت ربّ اعلی دست خود را آلوده کردند می فرمایند، "حزب شیعه از ناسپاسی و حق نشناسی از پست ترین احزاب عالم نزد مالک رقاب امم مذکور. هزار و سیصد سنه یا حق گفتند و بعد به سیوف بغضا شهیدش نمودند. جزا در یوم جزا این بود و از آن مقام اعمال ظاهر و مشهود. إلی حین اهل توحید بر ذلّت وارده آگاه نه که سبب چیست و علّت چه. اقوی الأحزاب بودند و حال اضعف الاحزاب مشاهده می شوند. قوّت به ضعف و ثروت به فقر و عزّت به ذلّت و ریح به خسارت تبدیل شد. لعمر الله کلّ از جزای اعمال بوده و هست و حال به مثابه قارون در هر حین به اندازه یک اندازه به زمین فرو می روند و شاعر نیستند" (مجموعه اشراقات، ص ۸۰-۲۷۹ / به آیات الهی، ج ۲، ص ۹۸ نیز مراجعه شود).

اما گاهی اوقات غضب الهی آنچنان احاطه می کند که مخالفان حق ابدأ مجازات الهی را احساس نمی کنند و پی به معنای آن نمی برند. جمال مبارک خطاب به عالی پاشا، بعد از ذکر مظالم وارده بر احباء، می فرماید، "این ذکر نه از برای آن است که متنبّه شوید؛ چه که غضب الهی آن نفوس را احاطه نموده، ابدأ متنبّه نشده و نخواهید شد... چند مرتبه بلا بر شما نازل و ابدأ التفات ننمودید. یکی احتراق که اکثر مدینه به نار عدل سوخت، چنانچه شعراء قصائد انشاء نمودند و نوشته اند که چنین حرقی تا به حال نشده؛ مع ذلک بر غفلتتان افزود. و همچنین وبا مسلط شد و متنبّه نشدید. ولکن منتظر باشید که غضب الهی آماده شده؛ زود است که آنچه از قلم امر نازل شده مشاهده نمایید" (دریای دانش، ص ۴۷).

اگر اقلّ از ذره به شعور آید (ص ۳۲۲)

از لحاظ لغوی، شعور به معنای ادراک درونی و بدون دلایل ظاهری و درک و فهم باطنی است. داشتن شعور مستلزم ترک نفس و هوی و بخصوص غرور بی جا است. حضرت عبدالبهاء می فرماید، "توقع شعور از اهل غرور مانند توقع روشنایی آفتاب از شب تیره و تار است و این ممتنع و محال" (یاران پارسی، ص ۲۳۹).

شرط یافتن شعور استماع کلام الهی است. زیرا کلام الهی از عوالم روحانی آمده و روح انسانی نیز منشأ روحانی و الهی دارد. بدین لحاظ آن کلام است که در این روح اثر می‌گذارد، مشروط بر آن که گوش شنوایی یافت شود و نفس مستعدی پذیرا گردد. حضرت بهاء‌الله می‌فرماید، "اگر این طیر عراقی از نغمه‌های حجازی سخن راند و شاهباز الهی به شهنازهای قدس معنوی مجلس بیاراید و از نوای طیور بقا مخموران شیدا را به شعور آرد، آن وقت معلوم می‌شود که این گم‌گشتگان چقدر از مراتب بلند عرفان دور مانده‌اند، گویا از بحر ایقان هیچ نصیب ندارند و به سرمزل بقا که مقصود آفرینش است نرسیده‌اند. ای بی‌نصیب گوشها و بی‌بهره دلها" (حدیقه عرفان، ص ۸۲).

کسانی که شعور نداشته باشند، پست‌ترین مخلوق، یعنی نفس اماره بر آنها غالب می‌شود و از صراط مستقیم الهی منحرف می‌سازد و به اموری افتخار می‌نمایند که در شأن انسان نبوده و نیست. به دو مورد در آثار مبارکه استناد می‌شود.

جمال قیوم خطاب به رأس حکومت عثمانی، عالی پاشا، می‌فرماید، "همچه مدان که غلام را ذلیل نمودی و یا بر او غالبی. مغلوب یکی از عبادی ولکن شاعر نیستی. پست‌ترین و ذلیل‌ترین مخلوق بر تو حکم می‌نماید و آن نفس و هوی است که لازال مردود بوده. اگر از ملاحظه حکمت بالغه نبود، ضعف خود و من علی الأرض را مشاهده می‌نمودی" (دریای دانش، ص ۵۴). جالب آن که بی‌شعوری اینگونه افراد را به نفسی تشبیه می‌فرماید که "از سکر خمر نفسانیه با کلبی اظهار محبت می‌نمود و او را در آغوش گرفته با او ملاحظه می‌کرد. چون فجر شعور دمید و افق سماء از نیر نورانی منیر شد، مشاهده نمود که معشوقه و یا معشوق کلب بوده. خائب و خاسر و نادم به مقر خود بازگشت" (همان، ص ۵۳).

در کلامی دیگر کسانی را که به عبادت می‌پردازند و ظهور الهی را آملند و حتی گمان بی‌ایمانی درباره خود نمی‌برند و "به زبان متکلم که چگونه می‌شود ما معرض از حق باشیم و حال آن که شبها آمل بوده‌ایم و روزها از حق سائلیم هر وقت ظاهر شود مطیعیم و منقاد" و در عمل "حقّی که به جمیع ظهورات ظاهر شده فتوی بر قتلش داده و در کلّ حین به محاربه با جمالش مشغول"، جمال مبارک خطاب به آنها می‌فرماید که، "تالله الحق إذا یکذبکم کلّ الأشياء ولكن انتم لا تشعرون".

در این حین ازل را مخاطب قرار داده می‌فرماید، "ای مست خمر نفس و هوی، از سلطان معلوم چشم پوشیده و به موهوم خود تمسک جسته‌ای. همین ذلت تو را کافی است که انکار نموده‌ای آیاتی را که به این

دینت ثابت شده و به او افتخار می‌نمایی و از برای خودشان ثابت می‌کنی و معدلک شاعر نیستی. إذا لم یکن لک شأن عند الله إلا کشان الذینهم أعرضوا بعد ما آمنوا و أنكروا بعد الذی اعترفوا إن أنت من العارفين" (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۰۱ و ۱۰۲).

بسینه بسینای روح بشتابید (ص ۳۲۲)

ابتدا به ترکیب ظاهری جمله نگاهی بیندازیم. استفاده از دو کلمه شبیه به هم بدون آن که معنای آن یکی باشد، در آثار مبارکه زیاد مشاهده می‌شود که بر زیبایی جمله می‌افزاید. چند مثال از این قبیل جملات سبب انبساط خاطر و التذاذ دل و جان خواهد شد.

جمال مبارک در لوحی می‌فرمایند، "طوبی لک بما أخذت راح البیان من راحة الرحمن و أخذتک راحة المحبوب علی شأنٍ انقطعَ عن راحة نفسک و کنت من المُسرّعين إلى شطر الفردوس مطلع آیات ربک العزیز الفرید" (کتاب مبین، خط زین‌المقرّین، ص ۱۱۹ / مضمون به فارسی: خوشا به حال تو که گرفتی باده بیان را از کف دست خداوند رحمن و تو را اخذ کرد بوی محبوب به طوری که گسستی از راحت خویشتن و شتافتی به سوی فردوس که محل طلوع آیات پروردگار عزیز بی‌همتای تو است).

در بیان دیگر از قلم اعلی نازل، "قد راحت راحة الإمكان إلا لمن أخذ راح المعانی و البیان من راحة رحمة ربّه الرحمن. هل تُظنُّ الرّاحة فی الثروة و الغنا أو العزّة الّتی یفتخرون بها أهل الدّنیاء؟ لا فوالذی ینطق عن افق الأبھی ما خلقت الرّاحة إلا فی ظلّ الله و حبه..." (کتاب مبین، خط زین‌المقرّین، ص ۴۱۸ / مضمون: گذشت و رفت راحتی از عالم امکان مگر برای کسی که گرفت باده معانی و بیان از کف دست رحمت پروردگار مهربانش. آیا گمان می‌بری راحتی را در ثروت و غنا یا عزّتی که اهل دنیا به آن افتخار می‌کنند؟ خیر قسم به کسی که از افق ابهی سخن می‌گوید، راحتی آفریده نشده مگر در ظلّ خداوند و حبّ او).

در بیان دیگر از قلم اعلی نازل، "إذا یشربوا راح فضلی من راحة عطایی و حُمیّا عرفانی من مُحییّا جمالی" (کتاب مبین، ص ۳۹۴ / مضمون: پس می‌نوشند باده فضل را از کف دست عطایم و شراب عرفانم را از رخسار جمال).

در کلام دیگر از قلم جمال قدم نازل، "ولکن این مخصوص شاربان حُمیّای عشق از مُحییای رحمن است" (اسرار الآثار، ج ۳، ص ۱۳۰).

از قلم حضرت عبدالبهاء نازل، "حمداً لمن صان هیکل امره ... و حمی حمی شریعتہ السّمحاء" (الواح وصایا، ایام تسعه، ص ۴۵۶: مضمون: حمد کسی را که صیانت کرد هیکل امرش را ... و حمایت کرد حریم شریعت سمحای خویش را).

در کلام دیگر از قلم میثاق نازل، "التّحیّة و البهائ علی السّفینة الحمراء ... و علی من حام حول حماها" (اسرار الآثار، ج ۳، ص ۱۲۹ / مضمون: تحیّت و بهاء بر سفینه حمراء ... و کسی که طواف حول حریم آن را).
مطلب دیگر معنای عبارت "بسینه بسینای روح بشتابید" است. "سینای روح" در سینه، یعنی دل و جان، انسان قرار دارد. باید آن را در درون خویش یافت یا قلب را آنچنان طاهر و لطیف ساخت تا تجلی الهی در آن صورت گیرد.

قلب مخزن جواهر ممتنعۀ ثمینه و صدر محلّ انبات سنبلات حبّ الهی (ص ۳۲۲)

در آثار مبارکه قلب را مختصّ خداوند ذکر کرده‌اند و آدمی را از دخول به آن و ملوث کردنش منع کرده‌اند. در کلامی می‌فرمایند، "جمع آنچه در آسمانها و زمین است برای تو مقرر داشتیم مگر قلوب را که محلّ نزول تجلی جمال و اجلال خود معین فرمودم و تو منزل و محلّ مرا به غیر من گذاشتی. چنانچه در هر زمان که ظهور قدس من آهنگ مکان خود نمود، غیر خود را یافت؛ اغیار دید و لامکان به حرم جانان شتافت" (مجموعه الواح، ص ۳۸۱).

آنچه که تعلق به حق دارد عشق است که می‌توان گلش را در روضه قلب کاشت و جز حق خزف فانیه است. لهذا منع است از وارد کردن آنچه که حق از آن بیزار است. همانطور که در عبارت بعدی نیز مشاهده می‌شود، کینه و بغضا با حبّ و ولا مباینت دارد و جایش در قلب آدمی نیست. صریح بیان مبارک این است که "فؤادک منزلی قدسه لنزولی و روحک منظری طهرها لظهوری" (کلمات مکنونه عربی).

شرط شروع هر مجاهده‌ای در امر بهائی برخورداری از قلب پاک و خالی از آرایش و نیزبری از حبّ و بغض است. در بدایت ایقان بدان اشاره شده، "سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئون عرضیه پاک و مقدّس نمایند؛ یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنون متعلقه به سبحات جلال و روح را از تعلق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه..." (ص ۳-۲)

از جمله شرایطی که شخص مجاهد باید رعایت کند نیز همین طهارت قلب است، "شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد، باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است، از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید و همچنین دل را از

علاقة آب و گِل، یعنی از نقوش شَبَحِيَّه و صُور ظَلِيَّه، مقدّس گرداند، به قسمی که آثار حُبّ و بغض در قلب نماند که مبادا آن حُبّ او را به جهتی بی دلیل میل دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید، چنانچه الیوم اکثری به این دو وجه از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده‌اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان می چزند." (ایقان، ص ۱۴۸)

حضرت بهاء الله در صحیفه شَطِیْه می فرمایند، "یک حرف بر تو القا می نمایم محض رحمت و شفقت که از جواهر کتب و سواذج صحف اخذ شده تا از سحاب احدیت ماء صمدیت بر حقیقت تو و حقائق عباد جاری و نازل شود تا به حیات ابدی و زندگانی سرمدی فائز گردی و آن این است «فاملکوا قلباً جیداً حسناً منیراً لتملکوا مُلکاً باقیاً دائماً ابداً قدیماً» این است کنزی که متعلّق به شما است و اگر زنده و قایم شود، هرگز نمی میرد و فانی نمی شود و «هذا نورٌ لایطفی و کنزٌ لایفنی و قمصٌ لایبلی و ظهورٌ لایخفی» به یضَلّ کثیراً و یهدی آخرون. حمد کن خدا را که محلّ القای این کلمه جامع و رنّه لاهوتیه و این غنّه جبروتیه شدی و محکم تر از این کلمه چیزی نیافتیم والاّ القاء می نمودم. نصیحتی اعظم تر از این کلمه مذکوره نه. فاحفظوها أن تریدون أن تجدون الی ذی العرش سیلا" (مائده آسمانی، ج ۴، ردیف ص، باب اول).

اتّصاف به صفات الهی (ص ۳۲۳)

ورود به ملکوت مشروط به اتّصاف به صفات الهی است و بس و محلّ اتّصاف به این صفات در این عالم ادنی است که عالم کسب صفات عالیّه است. حضرت عبدالبهاء توضیح می فرمایند، "نتیجه عالم انسانی معرفت است. اگر در عالم انسانی معرفت اشراق کند، هر خیری حاصل شود و انوار محبّت بتابد. در هر قلبی شمع معرفه الله روشن گردد، در جمیع مراتب وجود ترقّی کند و صدور را نورانی نماید. عالم طبیعت ظلمت اندر ظلمت است و روشنی آن به معرفت رحمانی است و عزّت عالم انسانی به محبّت الهی. نتیجه حیات دخول در ملکوت الله است و ثمره وجود اتّصاف به صفات رحمانی. اگر انسان از این انوار الهی محروم ماند، از حیوان پست تر است، لکن اگر رویش به انوار محبّت الله روشن شود و قلبش به طراز معرفه الله مزین گردد، فوق عالم امکان پرواز نماید، احساس عوالم لاتتناهی کند، از قوه ماوراء الطبیعه خبر گیرد و از عالم فنا نجات جوید و حیات الهی و نورانیت آسمانی یابد، کشف حقایق اشیاء کند و به اسرار کتب مقدّسه پی برَد؛ در هر چیزی حکمتی بیند؛ از هر سو بشارتی شنود؛ در نهایت صدمات مسرور باشد و در هر زحمت رحمت مشاهده نماید

زیرا قلبش مطمئن است، روحش مستبشر است، چشمش به مشاهده آیات کبری روشن است و مشامش به روائح جنت ابهی معطر و معنبر. لهذا روز به روز به اوج عزت ابدیه عروج نماید به درجه‌ای که کائنات را در ظلّ خود بیند" (بدایع الآثار، ج ۲، ص ۹۱).

محلّ اکتساب این کمالات در این عالم است که در عالم بعد بتواند به ملکوت الهی وارد شود. این است که حضرت بهاءالله اگرچه این جهان را لایق اعتناء نمی‌دانند، اما در یک مقام بر جمیع عوالم مقدم می‌دانند: "فی الحقیقه این دار فانی لایق توقّف و توطن و سکون نبوده و نیست. ولکن در یک مقام از جمیع عوالم اعلی و برکلّ مقدم؛ چه که مع فئانه و تغیره کسب مقامات باقیه و مراتب عالیه در آن مقدر است من لدن مقتدر قدیر" (لثالی حکمت، ج ۳، ص ۲۷۳). و در بیان دیگر در این خصوص می‌فرمایند، "کلّ عوالم الهی طائف حول این عالم بوده و خواهد بود" زیرا "آنچه در این دنیا مشهود است استعداد زیاده بر این موجود نه" و بدین لحاظ "نفوسی که موفق شده‌اند به رضی‌الله و امره، بعد از خروج ارواح از اجساد به اجر اعمال در دار آخری فائز خواهند شد" (مائدۀ آسمانی، ج ۸، ص ۱۴).

ارتقای انفس مستعدّه به سماوات عزّ احدیه (ص ۳۲۳)

جمیع آنچه که در آثار مبارکه نازل شده جهت کمک به نفوس انسانی است تا در حین عروج از این عالم به کمال تقدیس و تنزیه صعود نمایند و در ملکوت الهی وارد شوند. همچو گمان نرود که آنچه از احکام و حدود نازل شده برای اجرای حدودات ظاهره بوده است. حقّ می‌فرماید، "این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده ... بلکه لأجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم إلى المقامات الباقیه و ما یصدّقه عقولهم ظاهر و مُشرق شده تا آن که کلّ فوق مُلک و ملکوت مشی نمایند." اما این مقام مستور نگه داشته شده است تا انجذاب سبب سلب اختیار نشود. اما اگر حجاب در این خصوص بالمرّه کنار رود، ارواح از شدت اهتزاز به پرواز در آیند تا به ساحت پروردگار رسند. (اقتدارات، ص ۸-۱۶۷).

این معنی در کلام دیگر به صورت دیگر بیان شده است: جمال قدم می‌فرمایند، "حق از برای ظهور کنوز مودعۀ در نفوس انسانی آمده" (اشراقات، ص ۱۴۱) و در بیان دیگر نازل، "حق جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده" (همان، ص ۱۳۲).

در بیان این نکته باید به لوح مبارک حضرت بهاء‌الله استناد نمود که می‌فرمایند، "الیوم یومی است که کلمه جذیبه الهیه مابین سموات و ارض معلق و جذب می‌فرماید جواهر افنده ممکنات را و آنچه از نفوسی که از امکانه ترابیه صعود ننموده‌اند، حکم ملل قبل و نفی بر آن نفوس من عندالله جاری. قسم به آفتاب معانی که اگر مقدار ذره‌ای از جوهر، بل اقل، در جلی مستور باشد، البته کلمه جذیبه و فصلیه آن را جذب نماید و از جبل فصل کند" (دریای دانش، ص ۱۲۹).

چون آن جوهر به ظهور و بروز رسد، البته سبب صعود و عروج صاحب جوهر در کمال تنزیه و تقدیس گردد. جمال مبارک در ادامه بیان فوق می‌فرمایند از مؤمنین به بیان هر کس دارای جوهر بود به ظهور طلعت ابهی ایمان آورد و دیگران به اندک عذری به اعراض قیام نموده خود را از ورود در ملکوت محروم نمودند.

حضور در شاطی بحر الهی و نصیب بردن از آن (ص ۳۲۴)

از برای هر کسی مقدراتی موجود که وصول به آنها بسته به طلب و مجاهدت او دارد. باید تلاش کرد و به حلاوت آثار الهی واصل شد. جمال قدم می‌فرمایند، "اگر نفسی فی الحقیقه در آنچه از قلم اعلی نازل شده تفکر نماید و حلاوت آن را بیابد، البته از مشیت و اراده خود فارغ و آزاد گردد و و به اراده‌الله حرکت نماید" (منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله، ص ۲۲۰).

حضور در شاطی بحر الهی و نصیب بردن به آن اصل قضیه است و بزرگی و کوچکی ظرف انسان فرع بر آن. مهم آن است که آدمی راه را بیابد و به بحر برسد. این است که جمال قدم می‌فرمایند، "اصل، الیوم، اخذ از بحر فیوضات است. دیگر نباید نظر به کوچک و بزرگی ظروف باشد. یک کفی اخذ نموده و دیگری کاسی و همچنین دیگری کوبی و دیگری قدری" (اقتدارات، ص ۲۲-۲۲۱).

حق مستغنی از عباد است و بدین لحاظ اگر کسی به شاطی آن بحر قدم نگذارد، البته از بحر و لثالی آن چیزی کسر نشود. حق مشتاق است که بندگان را به آنچه که برایشان مقدر فرموده برساند. دیگر مجاهده با خلق است و تأیید از حق.

اگر انسان نخواهد از فضل حق بهره‌گیرد، ملامتش به خود او راجع است؛ نه از ایمانش به خداوند نفعی رسد و نه از کفرش ضرری. در لوحی که به مناسبت اعراض بعضی از نفوس به علت مشاهده اعمال غیرمرضیه از احبای الهی عزّ نزول یافته می‌فرمایند، "بعضی از ناس که بمقصود اصلی در ایام الهی فائز نشده‌اند و رحیق معانی را از کاس بیان نیاشامیده‌اند از اعمال غافلین و افعال مدّعین متوهم شوند چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس که به

سما آیمان ارتقا جستنډ بسبب اعمال و اقوال أنفس کاذبه از افق عزّ اُحدیه محتجب ماندند؛ مع آنکه سالها این فرد را شنیده‌اند: ﴿گر جمله کائنات کافر گردند * بر دامن کبریاش ننشیند گرد﴾ (مجموعه الواح، ص ۳۰۵)

قُرب و بُعد (ص ۳۲۵)

آنچه که انسان برای وصول به آن آفریده شده، قریب الهیه است، زیرا به بیان مرکز میثاق، "اعظم موهبت در عالم انسانی قریب الهیه است" (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۹۱). حضرت عبدالبهاء در مورد قریب الهیه و معنای آن توضیحی عنایت فرموده‌اند که بخشی از آن در اینجا نقل می‌شود. نکتهٔ حائز اهمیت آن است که حضرت بهاء‌الله در نفس لوح احمد فارسی وصول به آن را به "آنی" امکانپذیر می‌دانند: "به آنی به آن فیض صمدانی و فصل سبحانی و جود رحمانی و کرم عزّ ابهائی واصل شوید و فائز گردید." در توصیفی که در خصوص فاصلهٔ بین عبد و مولایش از قلم حضرت بهاء‌الله وجود دارد، مثال نزدبانی با سه پله مطرح شده است که عبور از آنها "اقرب من حین" میسر است (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۲۶ / ج ۸، ص ۱۲۰). در انتهای بیان مبارک به اهل بهاء توصیف شده است که در این سه پله خود را معطل ننمایند و همچون عبور ابراز پهنای آسمان از آنها بگذرند و این گذر ابرآسا را "ینبغی لعبادنا المقربین" می‌دانند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "قریب الهیه حصول آسان نیست. در یومی که حضرت مسیح ظاهر شد جمیع بشر طالب قریب الهیه بودند و به این مقام هیچکس فائز نشد مگر حواریون. آن نفوس مبارکه به قریب الهیه فائز شدند. زیرا قریب الهیه مشروط به محبت‌الله است؛ قریب الهیه مشروط به حصول معرفت‌الله است؛ به انقطاع از ماسوی‌الله است؛ قریب الهیه به جانفشانی است؛ قریب الهیه به فدای نفس و جان و مال به جمیع شئون است؛ قریب الهیه به تعمیم روح و نار و ماء است... قریب الهیه زمانی و مکانی نیست قریب الهیه بصفای قلب است؛ قریب الهیه به بشارات روح است" (خطابات مبارکه، ج ۲، ص ۹۲ و ۹۳).

در واقع خداوند همیشه به ما نزدیک است و لحاظ عنایتش متوجه ما ("لحاظ‌الله در فوق رؤوس ناظر و احدی ملتفت نه")، اما ما خود را از او دور می‌کنیم. زیرا "سُئل هدايتش از هیچ سالکی مستور نشده و طُرُق عنایتش از هیچ قاصدی ممنوع نگشته" اما "چگونه نسایم عنایت سبحان محتجبان وادی حرمان را اخذ نماید مع آن که از نسیم قدس الهیه در گریزند و با جمال عزّ صمدانیّه در محاربه و ستیز؟" (مجموعه الواح، ص ۱۶۷).
نصیر نامی در عریضه‌ای که به حضور طلعت ابهی مرقوم داشته این شعر را ذکر کرده است: "گرچه دورم بظاهر از برتو إنما القلب و الفؤاد لدیک." جمال مبارک در جواب او لوحی نازل فرمودند و در جواب این

شعر او چنین از قلم اعلی نازل شد: "بدان که در ظاهر هم دور نبوده‌ای؛ بلکه تو را به هیكلی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو توقّف نموده در فنای باب متحیراً قائم شده و هنوز فائز به رود در مدینه قدس صمدانیّه و مقرر عزّ رحمانیّه نشده. حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول و لکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده از مقرر قرب دور مانده. تالله الحقّ در کلّ حین تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقّف و بعضی در عقبه اسماء محتجب" (مجموعه الواح، ص ۱۷۱).

حضرت بهاء الله در جواب جناب سلمان هندیجانی که از معنای یکی از اشعار سعدی درباره قرب و بُعد سؤال کرده، می‌فرماید: "هل تری غیري لتعرف قریبى الیه قل سبحان الله کلّ عدمٌ تلقاء القدم لیس الملك إلاّ الله الواحد الفرد العزیز القدیر. لیس له قربٌ و لا بُعدٌ و مثل هذه الأذکار یدکر فی مدائن الأسماء إنّ ربک مقدّسٌ عمّا يعرفه العبادُ إنّهُ لهو المنزه عن الخلائق اجمعین" (کتاب مبین، خطّ زین المقرّبین، ص ۲۲۸ - مضمون: آیا غیر از من کسی را می‌بینی که قرب مرا به او بدانی. بگو مقدّس است خداوند. همه نزد آن سلطان قدم معدوم هستند. مُلک نیست مگر برای خداوند یکتای بی‌مانند عزیز توانا. از برای او قرب و بُعدی نیست و این قبیل اذکار در عالم اسماء است و پروردگارت مقدّس از آن است که بندگان او را بشناسند او از جمیع خلائق منزّه است). بنابراین قربیت از سوی خداوند است و تلاش انسان‌ها سبب می‌شود آنچه که خداوند مقدر کرده برای تقرّب به او حاصل شود نه پیش از آن.

شخصی دیگر نیز از معنای این شعر سعدی از جمال مبارک سؤال می‌کند که جوابی به تفصیل به لسان فارسی از یراعه مبارک عزّ نزول می‌یابد. در بخشی از آن می‌فرماید، "قلب که مقرر استواء رحمانی است و عرش تجلّی ربّانی، از ذکر او غافل است و به ذکر غیر مشغول؛ از او محجوب و به دنیا و آلائی آن متوجّه و حق بنفسه قرب و بُعد ندارد؛ مقدّس است از این مقامات و نسبت او با کلّ علی حدّ سواء بوده. این قرب و بُعد از مظاهر ظاهر. این مسلم است که قلب عرش تجلّی رحمانی است ... قلب که محلّ ظهور ربّانی و مقرر تجلّی رحمانی است بسا می‌شود که از مجلّی غافل است. در حین غفلت از حق بعید است و اسم بعید بر او صادق و در حین تذکّر به حق نزدیک است و اسم قریب بر او جاری" (مائدة آسمانی، ج ۱، ص ۵۸).

البته باید دانست که غفلت فرد سبب دوری حق از او نمی‌شود و حق همیشه قریب بوده و هست و خواهد بود. در کلمات مکنونه فارسی نیز بر این شهادت داده‌اند، "ای خاک متحرک ... در جمیع حال به تو نزدیکم و تو در جمیع احوال از من دور." بدین لحاظ است که حضرت بهاء الله در لوح فوق می‌فرماید، "بسا می‌شود که انسان از خود غافل است و لکن احاطه علمیه حق لازال محیط و اشراق تجلّی شمس مجلّی ظاهر و مشهود. لذا حق البتّه اقرب بوده و خواهد بود." خداوند مقدّس از قرب و بُعد است؛ هر نفسی که به او توجّه نمود مقرب

می‌شود و هر نفسی که غفلت کرد از او بعید است. جمال قدم می‌فرمایند، "هر نفسی که به حرم ایقان توجّه نمود، او از اهل قُرب محسوب و هر نفسی که اعراض نمود بعید بوده و خواهد بود" (مائده آسمانی، ج ۱، ص ۵۹).
جمال قدم خطاب به یکی از مؤمنین که از بُعد ظاهری می‌نالند می‌فرمایند، "ای مهاجر اگرچه از مقرّ عرش دوری، ولكن قریبی. قُرب و بُعد ظاهره در مقامی ملحوظ و در مقامی غیر ملحوظ. ولكن قُرب معنوی لازال عند غنی متعال محبوب." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره ۳۲، ص ۱۷۱).

بدایع مودعه در نفس انسان (ص ۳۲۵)

خداوند صُنع خود را کامل خلق کرده و جمیع صفات و اسماء الهی را در او به ودیعه نهاده است. نفس حق شهادت می‌دهد که، "هر نفسی را کامل خلق نمودم تا کمال صنعم مشهود آید" (مجموعه الواح، ص ۱۸۶).
اما جمیع این صفات الهی در وجود انسان مکنون است و باید به عرصه شهود آید؛ باید آنها را شناخت و به وسیله تربیت آنها را ظاهر ساخت. بدین لحاظ معرفت نفس و یافتن جواهر مکنونه در وجود انسان وظیفه هر نفسی است. منتهی چون به تنهایی شاید قادر به این کار نباشد، انبیاء و اصفیاء و اولیاء الهی برای آگاه ساختن او از آنچه که در وجودش به ودیعه نهاده شده، ظاهر می‌شوند و او را به مدد کلام خالقش هدایت می‌کنند.

بهترین تشبیهی که در این مقام به کار رفته، از قلم حضرت بهاء الله صادر شده است که می‌فرماید، "انسان را به مثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما. به تربیت، جواهر آن به عرصه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد" (دریای دانش، ص ۱۲). یا در همان لوح مبارک می‌فرمایند، "انسان طلسم اعظم است ولكن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده" (همان).

در واقع هدف از ظهور حضرات انبیاء جز این نبوده و نیست. حق گواهی می‌دهد که برای ظهور جواهر معانی از معادن انسانی آمده: "حق از برای ظهور کنوز مودعه در نفوس آمده" (اشراقات، ص ۱۴۱). در مقام دیگر از قلم قدم نازل، "حق جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده" (همان، ص ۱۳۳).

حق هدایت می‌فرماید، آگاه می‌کند، طریق تربیت می‌نماید، تأیید می‌کند، اما قدم بعدی را خود انسان باید بردارد تا آنچه که در اوست ظاهر شود و الا همچنان در کمون باقی می‌ماند. تشبیه دیگری که حضرت بهاء الله به کار می‌برند "سیف" است. در لوحی می‌فرمایند، "انسان را به مثابه سیف مشاهده نما. تا در غلاف است، جوهر آن مستور و مکنون. انشاء الله باید به عنایت الهی از غلاف ظلمانی فارغ شوید تا جوهرتان بر عالمیان ظاهر گردد و جوهر انسانی اخلاق و اعمال اوست..." (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۶۳).

تشبیه دیگر عبارت از "شجر" است که به تربیت ثمرش ظاهر می‌شود. جمال قدم می‌فرمایند، "در اشجار ملاحظه نمایید؛ قبل از پیوند ثمرش قابل ذکر نه و بعد از آن ظاهر می‌شود آنچه که شاسته تعریف است. شجر که

از نبات محسوب است، به تربیت جزئی به این مقام فائز؛ حال در اشجار وجود تفکر نمایید؛ اگر به تربیت مرتبی حقیقی فائز شوند، به اصلاح عالم توجه نمایند" (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۵۷).

بنابراین، جوهر انسانیت که در انسان پنهان است، باید به تربیت، که امری دوسویه است، ظاهر و آشکار شود. "جوهر انسانیت در شخص انسان مستور؛ باید به صیقل تربیت ظاهر شود. این است شأن انسان و آنچه معلق به غیر شد دخلی به ذات انسانی نداشته و ندارد" (آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۱۲۹).

معرفت نفس که نفس معرفت خدا است (ص ۳۲۵)

خداوند انسان را به صورت و مثال خود خلق فرموده و از اسماء و صفات خود در او به ودیعه گذاشته است. بنابراین، انسان برای شناخت خداوند می تواند به شناخت ودایع مودعه در نفس خود پردازد. البته حضرت بهاءالله در بیان مفهوم "من عرف نفسه فقد عرف ربه" لوحی نازل فرموده اند که دو معنی از معانی آن توضیح داده شده است. اما، شناخت جواهر مکنونه در نفس انسان، آدمی را به بدایع جود و فضل خداوند رهنمون می سازد تا بداند صنوع خداوند کامل است، و باید تلاش کند تا آنچه را که در کمون است ظاهر سازد.

یکی از مفاهیم آن این است که انسان از شناخت خویش نیز عاجز است و چون به عجز خود پی برد در خواهد یافت که به عرفان ذات الهی نیز نائل نخواهد شد و همین اقرار به عجز از عرفان نفس معرفت الهی است (مجموعه الواح، ص ۳-۳۵۲).

آنچه که مانع از وصول به این عرفان می شود، "مشتیهات ظنون و هوی" است که در لوح احمد نیز بدان اشاره شده است. بدین لحاظ است که جمال قدم می فرمایند، "انشاءالله به انوار صبح ازلی و ظهور فجر سرمدی مهتدی شده تا قلب از نفوس مظلّمه فانیه مقدّس شود و جمیع علوم اسرار آن را در او مکتوب بینی؛ چه که اوست کتاب جامعه و کلمه تامه و مرآت حاکیه" (مجموعه الواح، ص ۳۴۸).

اگر به مدد الهی حجابات غلیظه خرق شوند و اصنام تقلید شکسته گردند، نفس از آرایش ماسوی الله پاک شود، ورود به رضوان قدس رحمن، که طبق بیان مبارک در ابتدای این بحث همان معرفت یا قربیت است، میسر خواهد شد (مجموعه الواح، ص ۱۸۶).

انسان طیری است که جایگاهش هوای خوش سبحان است (ص ۳۲۵)

مقام انسان بسیار بلند است؛ جایگاهش بسیار متعالی است؛ حق او را به طیری تشبیه می کند که از اوج سماء به گمان آب و دانه میل به زمین یافته و پرو بال به گل و لای آلوده و امکان پرواز مجدد را از دست داده است. حال باید به مدد ماء بیانات الهی جناح را طاهر سازد و از "طین غفلت و ظنون و تراب غلّ و بغضاء" پاک سازد تا بتواند دیگر بار به جایگاه اصلی خود عروج نماید.

جمال قدم می‌فرمایند، "دوستان آن ارض را از قبَلِ مظلوم تکبیر برسان که شاید به قوت ذکر اسم اعظم با پرروحانی در هواء معانی طیران نمایند. طوبی از برای نفسی که جناح همّتش را طین اوهام از طیران منع ننمود و به قوادم ایقان قصد مقصد اقصی و ذروه علیا و غایة قصوی و افق اعلی نمود" (نیریز مشکبیز، ص ۱۳۲)

پرواز باید بلند باشد و افق دید انسان متعالی، چه که، "انسان بزرگ است، همّتش هم باید بزرگ باشد" (لوح مقصود، ص ۲۲). بدین لحاظ است که انسان باید به پرواز بلند بیندیشد. حضرت بهاءالله از اصطلاح "اباهر و خوافی" [پره‌های ریز پرندگان] و "قوادم" [پره‌های بلند و جلو؛ شاهپر] برای بیان مقصود استفاده می‌کنند: "نعیق ناعقین را بگذارید و به حقیف سدره منتهی توجه نمایید؛ غدیر اوهام را به اهل ظنون دهید و به بحر حیوان که امروز به اسم رحمن ظاهر است بشتابید؛ از عرصه الفاظ بگذرید و از مضمار روایات فارغ و آزاد شوید؛ امروز روز اباهر و خوافی نیست؛ به قوادم انقطاع پرواز نایید که شاید از هزیز اریاح آنه لا إله إلا هو استماع کنید؛ از جداول و انهار [جوی‌های کوچک؛ نهرهای آب] چشم بردارید، چه که بحر اعظم امام وجوه است؛ از ناسوت و شئون آن که سبب و علت بغی و فحشاء و ضعیفه و بغضا است بگذرید و بر فراز ملکوت مفرّگزینید" (آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۱۶۱).

حوریات غُرف ستر و حجاب (ص ۳۲۶)

اصطلاح حوریه در این امر مبارک بسیار و به معانی کثیره به کار رفته است. جمال و طهارت و عظمت و علو و سمو از آن اراده شده است. لوح مبارک حوریه (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۵۰-۳۴۲) گویای اشراق انوار جمال الهی بر ساکنان ارض است که به صورت حوریه‌ای به تصویر کشیده شده که از ازل الازل در سرادق قدس و حفظ الهی محفوظ و مصون بوده و احدی جز نفس خداوند بلندمرتبه به او آگاهی نداشته است. حرکت او بوجه ارض روح حیات بر اهل عالم بخشیده و چشمه عرفان در حقایق اکوان جاری شده است. او بعد از آن که پی به بلاهای آتی جمال مبارک می‌برد می‌گوید که از آن طلعت اطهر رائحه محبوب به مشامش می‌رسد و شهادت می‌دهد که آن حضرت محبوب جهانیان است اما سیما تغییر یافته است.

همین حالت را در مورد "حوریه ذکر الهی" در لوح مبارک هیکل (کتاب مبین، خط زین، ص ۴ / آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۲۶۹) که وقتی خود را در قطب بلا مشاهده می‌کردند صوت بدیعی را از بالای سرشان شنیدند و چون توجه کردند حوریه ذکر اسم پروردگار را مشاهده کردند که بادستش به هیکل مبارک اشاره می‌کند و خطاب به اهل آسمان و زمین می‌گوید که، "هذا لَمَحْبُوبُ الْعَالَمِينَ وَلَكِنْ أَنْتُمْ لَا تَفْقَهُونَ." در وصف این حوریه نیز مطالبی دالّ بر جمال بی‌مثالش بیان می‌فرمایند.

در سورة البیان (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۱۰) دیگر بار "حوریه الفردوس" مخاطب قرار می‌گیرد که باید از "غرف القدس" خارج شود و خود را فدای هر کسی نماید که رائحه حبّ الهی از او به مشام می‌رسد زیرا برای

چنین شخصی آفریده شده است و از حوریه در ذرّ بقاء عهد گرفته شده است. در این مقام به او می‌فرمایند که لین زمین و آسمان فریاد بر آورد که، "تالله الحق إني لحوريةٌ خلقتني البهاء في قصر اسمه الأبهي و زين نفسي بطراز الأسماء في الملاء الأعلى و لقد كنتُ محفوظة خلف حجابات العصمة و مستورة عن انظر البرية..." (همان، ص ۱۱۱).

در بخش عربی لوح مبارک ملاح‌القدس نیز با عنوان "حورية الروح" مواجه می‌شویم که ندای او را هیچ سمعی از ازل نشنیده است و او همان ماهیتی است که می‌گوید، "تالله من لم يكن في قلبه رويح الحب من الفتيّ العراقي النورا [جمال قدم] ... لن يقدر أن يصعد إلى رفوف الها في هذا الجبروت القصوى" (آثار قلم اعلى، ج ۵، ص ۹-۱۷۸). مشهود است که حقیقت وجود حضرت بهاء‌الله است که در سایر الواح حقیقت فوق را بیان فرموده است. فی‌المثل در سورة القميص نازل، "يا اهل الأرض أحسبتم أن تدخلوا الجنة في هذا العدن الذي قد ظهر على هيكل الرضوان في هذا الجنان من غير حب هذا الغلام الأبدى الأزلّي السرمديّ العجسي العربيّ الالهی فبئس ما ظننتم في أنفسكم..." (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۳۶)

این حوریه روح در لوحی با مطلع "بسم الذي هو منفخ الروح في اجساد الكلمات بروح قدس منير" نیز در مقام اعطاء کننده روح به اهل سموات ظاهر می‌شود: "بعد، اذن خروج از سماء ظهور رسید و آن حوریه روح از خلف سرادق کبری بیرون آمد و بر سگان اهل سماوات و ارض بذل روح حقیقی فرمود." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۲۷۴).

از موارد دیگری که حوریه به کار رفته، طلعتی است از طلعات فردوس که خود را امانت معرفی می‌کند و در لوح اشراقات بیان شده است.

در آثار حضرت عبدالبهاء نیز به آن اشاراتی توان یافت. از جمله سعادت کبری در این عالم را به "حوریه" تشبیه می‌فرمایند، "اگر آتش عشق الهی در قلب آفاق شعله شدیدی زند هیأت عالم دیگرگون گردد و هیکل آدم مظهر حسن و جمال حیّ قیوم ... ملکوت ارض جبروت سماء گردد، جتّ ابهی پرده از حوریه سعادت کبری براندازد." (حدیقه عرفان، ص ۲۸۰).

^۱ با توجه به این که از حقایق جمیع مظاهر ظهور این عهد گرفته شده است، استنباط راقم سطور این است که مقصود از حوریه در این مقام حقیقت جمیع آن نفوس مقدسه است. حضرت بهاء‌الله در این مقام در خصوص مظاهر ظهور می‌فرمایند، "... و از آنجائی که این سلاطین وجود در ذرّ عما و عوالم ارواح به کمال میل و رغبت جمیع بلایا را در سبیل حقّ قبول نمودند لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند به قسمی که آنچه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضاء و جوارح این کینونات مجرّده در عالم ملک و شهاده ظاهر سازند... (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۳۴۳) در سورة القميص نیز به همین نکته تصریح دارند، "أن يا قرّة الروح حدّث الناس بنعمة التي أعطيتك قبل خلق الموجودات في ذرّ البقاء وقبل أن زينت هياكل الأشياء بقميص الأسماء حين الذي كان آدم البقاء في طين الفضاء بالامر مكنونا..." (آثار قلم اعلى، ج ۴، ص ۹-۳۸)

و خطاب به شخصی که اعداء سبب جدایی او از عیالش شده بودند می‌فرمایند، "امیدواریم در ملکوت ابهی به لقای حوریات معانی مسرور و مشعوف شوی." (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۵، ص ۷۷). و این تلویحاً بیان‌کننده حوریات موعود در عالم ارواح است.

در لوح احمد نیز اشاره به حوریات معانی و مفاهیم عالیه الهیه است که از ازل الآزال در علم الهی مکنونو مستور بوده و اینک در قالب کلمات به اهل عالم عنایت شده است.

مقصود از آفرینش و خلق (ص ۷-۳۲۶)

اگرچه در ابتدای صلوة صغیر بالصرّاحه مقصود از خلقت بیان می‌شود که عبارت از عرفان الهی و عبادت او است، اما در موارد عدیده به نکات متعدّد دیگری نیز اشاره شده است. از جمیع این موارد مهم‌تر زندگی به نحوی است که هنگام عروج از این عالم در کمال تنزیه و تقدیس باشیم و در این راه حضرات مظاهر ظهور با تحمّل بلایا و مشقّات طریق آن را به ما نشان می‌دهند. جمال مبارک می‌فرمایند، "انبیاء و مرسلین محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود با کمال تقدیس و تنزیه و انقطاع قصد رفیق اعلی نمایند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص ۱۶۴).

از آنجا که حق دوست نداشته که کسی از آنچه که برای آن خلق شده محروم بماند، نفوس را، علیرغم ضعف و نقص آنها، در کمال صبر و بردباری به صراط مستقیم الهی هدایت می‌فرماید. جمال قدم در مورد شخصی که به شئونات نفسانیه مشغول بود صبر و ستر پیشه فرمود و، به بیان جمال قدم، "در جمیع احوال تصریحاً و تلویحاً او را به مقام پاک که مقدّس از شائبه نفس و هستی است دعوت نمودیم که شای به مقامات عالیّه ممتنعه فائز شود. کلّ ذلک من فضل ربّک و رحمته و عنایت؛ چه که دوست نداشته و نداریم که نفسی از ما خُلِقْ له محروم ماند و از ما قُدّر له بی نصیب گردد." (اقتدارات، ص ۴-۱۸۳).

در بیان حضرت بهاءالله، دقیقاً بعد از عبارت "مقصود از آفرینش و خلق خود را دانسته" به نکته‌ای اشاره می‌فرمایند که در امر بهائی کاملاً تازگی دارد و در ادیان ماضیه مشاهده نشده است و آن این که انسان‌ها "جوهر جبال مرتفعه" و "لثالی ابنر فضل احدیه" اند. این معنی در ابتدای لوح مقصود نیز ذکر شده و انسان را طلسم اعظم دانسته که "عدم تربیت او را از آنچه که با اوست محروم نموده" و مقصود از ظهور سفرا و انبیا و اصفیا صرفاً آگاه کردن مردمان "به ودیعه ربّانیه" ای است که "در ایشان به نفس ایشان گذاشته شده." (دریای دانش، ص ۱۱).

با توجه به بیان فوق، می‌توان مقصود از خلقت را ظهور و بروز ودایع مکنونه مودعه در وجود انسان دانست که باید در اثر تربیت حضرات مظاهر ظهور به عرصه ظهور و شهود آید که عالم انسانی را سود رسانند. بدین لحاظ لازم است که انسان اگر از فطرت پاک اصلیه خود انحراف جُسته دیگر بار به آن باز گردد تا بتواند به مقصود از خلقت خویش نائل گردد.

آنچه که برای انسان مقدّر شده بسیار عالی و متعالی است. جمال مبارک تصریحاً می‌فرماید، "یا لیت انتم ترون ما یری ربکم الرحمن من علوّ شأنکم و عظمت قدرکم و سموّ مقامکم. نسلل الله ان لا تمنعکم انفسکم و اهوآئکم عمّا قدر لکم." (اقتدارات، ص ۸-۲۱۷). انسان اگر به قربیت الهیه که مقصود اصلی از خلقت او است فائز شود، به "اصل جنّت و اعلی الجنان" واصل می‌شود و اگر از قربیت الهیه دور ماند در "اصل نار و حقیقت نفی" ساکن شود. (مجموعه الواح، ص ۹-۳۶۸).

اگرچه خداوند قادر است "جمع ناس را از عوالم بُعد نجات داده به سرزمین قرب خویش وارد کند، امّا، به تصریح حق، "مقصود، صعود نفس طیّبه و جواهر مجرّده است که به فطرت اصلیّه خود به شاطی بحر اعظم وارد شوند تا طالبان جال ذوالجلال از عاکفان امکانه ضلال و اضلال از یکدیگر مفصول و ممتاز شوند." (مجموعه الواح، ص ۳۶۹).

مقصود زارع از سقایه، سقایه زرع خود است (ص ۳۲۷)

آفتاب می‌تابد و ابر می‌بارد و هیچکدام تبعیضی قائل نمی‌شوند که این گلخن است یا گلشن؛ آیا این قابلیت دارد یا ندارد. امّا، زمین اگر حاصلخیز باشد و بذرنیکو در آن کاشته شده باشد، از پرتو آفتاب و فیض باران ثمره نیکو بدهد و محصول مطلوب به بار آورد. مقصود حقیقی از تابش آفتاب و بارش باران نیز همان است. حال، زمین شوره‌زار نیز در اینجا آبیاری می‌شود و از حرارت و نورانیت آفتاب بهره می‌برد امّا چون فاقد قابلیت لازم است اینها در آن اثری ندارند.

در این مقام، حضرت بهاءالله تأکید می‌فرماید که اگر زارع زمینی را آبیاری می‌کند، مقصودش آبیاری گیاهی است که کاشته است و البتّه در آن مزرعه گیاهان خودرو و سنگها نیز آبیاری می‌شوند. وقتی ملاً حسن بجستانی، از حروف حیّ، نزد حضرت بهاءالله رفت و عرض کرد که حضرت اعلی صفاتی را برای حروف حیّ قائل شده‌اند و من هم در زمره آن حروف حیّ هستم و این صفات را در خود نمی‌بینم و بدین لحاظ دچار شکّ و تردید شد. حضرت بهاءالله در آنجا می‌فرماید که مقصود حضرت اعلی اول من آمن و معدودی دیگر بوده‌اند؛ سایرین نیز بالتبع از این فضل الهی برخوردار شده‌اند. این مقام تا زمانی در آنها صادق است که همچنان مقبل الی الله باشند "والآ به اسفل مقرّاجع" (اقتدارات، ص ۹-۱۳۸).

فرزند مخاطب لوح مبارک از حضرت عبدالبهاء سؤال کرد که اگر اول من آمن و سایرین نیز اعراض می‌کردند چه اتّفاقی می‌افتاد. حضرت عبدالبهاء جواب فرمودند:

هوالله ای سلیل نبیل جلیل سؤال از این عبارت مبارکه که در لوح مرحوم والد از سماء فضل نازل شده در ذکر حسن بجستانی که می‌فرماید نفس اوصاف سبب ریب و شبهه او شده غافل از آن که زارع مقصودش سقایه گندم است و لکن زوان بالتبع سقایه می‌شود جمیع اوصاف نقطه بیان راجع است به اول من آمن و

عده معدودات؛ حسن و امثال او بالتبع بماء بیان و اوصاف رحمن فائز شدند و این مقام باقی تا اقبال باقی و الا به اسفل مقرر راجع انتهی قوله جلّ و علا بعد سؤال نموده‌اید که اول من آمن روحی له الفداء اگر محروم می‌شد در ظهور جمال مبارک حال چگونه می‌گشت و این اوصاف به که راجع بود؛ بدان که جمیع نعوت و محامد و اوصاف و کمالات از خصائص شمس حقیقت است و چون ضیاء صادر از او و راجع به او و این کمالات در حقائق سائره مقتبس از آن شمس حقیقت است و هر حقیقتی از حقائق به حسب استعداد و لیاقت خویش از آن انوار اقتباس می‌نماید. اول من آمن روحی له الفداء به منزله مه تابان بود که اقتباس انوار از آن شمس حقیقت نمود و سائر نفوس مهتدیّه جلیله در آن کور بمنزله نجوم. و البهاء علیک ع (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۱، ص ۴۷۹)

کلمات الهیه را به دون آن قیاس ننمایید (ص ۳۲۷)

شاید در یک کلام بگوییم که کلام الهی سلطان کلمات است و به همین نکته سخن را به پایان ببریم، زیرا حضرت بهاءالله صریحاً می‌فرمایند، "کلمه الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لاتحصی." (دریای دانش، ص ۲۸). نظر به همین نفوذ و تأثیر در قلوب است که هیچ کلامی با آن قابل قیاس نیست. در قرآن نیز از مخالفان می‌خواهد که اگر در مورد آیات نازل از سماء عنایت الهیه در شک و ریبی هستند مشابه آن را بیاورند و به این وسیله غیر قابل قیاس بودن آن با کلام دیگر را تصریح می‌کند. (بقره، آیه ۲۳ / یونس، آیه ۳۸ / هود، آیه ۱۳ / اسراء، آیه ۸۸).

این اتیان آیات مشابه نه از نظر فصاحت و بلاغت، بلکه از لحاظ نفوذ و تأثیر در قلوب است. می‌دانیم که وقتی ظهوری واقع می‌شود دو تأثیر دارد؛ یکی در آفاق و دیگری در انفس. تأثیر کلام الهی در جمیع نقاط به نحوی است که اویس قرن از فواصل بعیده آن را درک می‌کند و از لحاظ دیگر وقتی کلام الهی برای کسی خوانده می‌شود در او اثر تقلیبی دارد، مشروط بر آن که قلب سلیم و سمع لطیف داشته باشد. به این علت است که حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "عالم را کلمه مسخر نموده و می‌نماید. اوست مفتاح اعظم در عالم؛ چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب سماء است از او مفتوح." (دریای دانش، ص ۲۸)

از لحاظ دیگر، ممکن است کلام الهی با اصول و قواعد قوم هماهنگ نباشد. حضرت بهاءالله درباره آیات قرآن می‌فرمایند، "فکر کن در ایامی که فرقان از سماء مشیت رحمن نازل شد، اهل طغیان چه مقدار اعتراض نموده‌اند. گویا از نظر شما محو شده ... قریب سیصد موضع است که علما آن عصر و بعد بر خاتم انبیاء و سلطان اصفیاء اعتراض نموده‌اند چه در معانی و چه در الفاظ و گفته‌اند این کلمات اکثر آن غلط است و نسبت جنون و فساد به آن معدن عقل داده‌اند ... و به این سبب اکثری از ناس متابعت علما نموده از صراط حق مستقیم

منحرف شده و به اصل جحیم توجّه نموده‌اند... شکی نبوده که قرآن من عندالله نازل شده و شکی هم نیست که کلمات الهیه مقدّس بوده از آنچه توهم نموده‌اند. " (اقتدارات، ص ۲۰۴ و ۲۰۶ و ۲۰۷).

بدین لحاظ تأکید می‌فرمایند که، "کلمات مُنزله الهیه میزان کلّ است و دون او میزان او نمی‌شود. هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است، آن قاعده از درجه اعتبار ساقط... " (مجموعه الواح، ص ۷۸). دلیلی هم که بر این بیان مطرح می‌فرمایند آن است که اگر آیات الهی طبق قواعد قوم نازل شود مانند کلمات بشریه می‌گردد در حالی که کلام الهی از مقامی نازل شده که "لا يُذکّرُ فیهِ دونه و جعله الله مقدّساً عن عرفان العالمین." (اقتدارات، ص ۶-۱۹۵).

تنها نکته باقیمانده در اینجا آن است که کلام الهی طبق آیه قرآنی به لسان قوم نازل می‌شود: "و ما أرسلنا من رسولٍ إلاّ بلسان قومه لیسین لهم..." (ابراهیم (۱۴)، آیه ۴). در اینجا حضرت بهاءالله تصریح می‌فرمایند که کلام الهی "نزلت علی لسان القوم لا علی قواعدک المجعولة..." (اقتدارات، ص ۱۹۶)

در بیان مفهوم نزول کلام الهی به لسان قوم به دو سخن از دو فاضل جلیل بهائی استناد می‌شود: جناب دکتر داودی در خصوص آثار عرفانی جمال قدم می‌نویسند، "در این آثار مبارکه بیان مراتب سیر و سلوک را می‌فرمایند؛ سیر و سلوک خلق برای وصول به حق. همه مراحل را بیان می‌کنند؛ حتی از اصطلاحات قوم هم خارج نمی‌شوند: "ما أرسلنا من رسولٍ إلاّ بلسان قومه" که یعنی حقیقتش همین است که به زبان مردم با خودشان حرف بزنید به طوری که مردم این زبان را بفهمند. خارج از حدود ادراک عامّه مردم سخن نگویید و آنجا که روی سخن به جمع مخصوصی است اصطلاحات همان جمع را که متداول در بین خودشان است به کار ببرید." (الوهیت و مظهریت، ج ۲، ص ۲۸۲)

جناب ابوالفضائل در فرائد مرقوم می‌فرمایند، "اگر نفوسی که اسماً، لا فعلاً، به قرآن شریف متمسکند و لفظاً، لا حقیقه، به اسلام مفتخر به آیه مبارکه "و ما أرسلنا من رسولٍ إلاّ بلسان قومه" فی الحقیقه ناظر بودند، این نکته را می‌فهمیدند که مأمور من عندالله به حکم همین آیه کریمه لسان او به لسان معمول بین الناس اقرب باشد و کلام او به لغت دارجه اشبه با حفظ مراتب لطافت و رقتی که از صفات بیانات مظاهر امرالله است و اشتغال بر فصاحت و بلاغتی که از مزایای عبارات مطالع حکم الله تا عموم از فضل حضرتش بهره گیرند و از بیانات لطیفه‌اش منجذب شوند و از کلمات روان بخشش حیات یابند؛ نه آن که به السنّه عتیقه تکلم نمایند و به قواعد قدیمه سخن گویند که فهمش به ترجمه محتاج باشد و هر شرطش محلّ اختلاف شود و ادراکش کما ینبغی موقوف به حشر اموات دو هزار سال پیش گردد." (فرائد، طبع آلمان، ص ۳۰۸)

این سنه سنه تمحیص کبری و فتنه عظمی است (ص ۳۲۸)

به نظر می‌رسد اشاره هیکل مبارک به فصل اکبر است که بعد از نزول سوره الامر در سال ۱۲۸۱ قمری (گنج شایگان، ص ۷۴) و ارسال آن برای میرزا یحیی ازل و استنکاف او از اقبال به مظهر ظهور الهی حاصل شد و فتنه عظیم واقع شد که منجر به انشعاب بین بهائیان و ازلیان گردید. از آنجا که مقدمات فصل اکبر و رهیب اکبر بعد از ارسال این لوح فراهم آمد، و آقا رضا قنّاد می‌نویسد که در سال دوم اقامت در بیت امرالله بود که سید محمد اصفهانی و حاجی میرزا احمد کاشانی شروع به خیانت و نافرمانی نموده چهره واقعی خود را آشکار ساختند (بهاءالله شمس حقیقت، ص ۲۸۶)، اشاره هیکل مبارک به اقدامات ازل و سید محمد اصفهانی است که سبب حزن شدید جمال قدم شد. این بیان هیکل مبارک گویای این موضوع است، "قسم به آفتاب معانی که از ظلم این ظالمان قامت خم و مویم سفید گشته البته اگر بین یدی العرش حاضر شوی جمال قدم را نمی‌شناسی؛ چه که طراوتش از ظلم مشرکین تبدیل شده و نظارتش تمام شده." (بهاءالله شمس حقیقت، ص ۳۱۰).

نوشتن وصایای روح با قلم تسلیم بر لوح صدر (ص ۳۲۸)

کلام الهی را باید با تمام دل و جان خواند و پذیرفت و در اعماق وجود جای داد و چون جان عزیز داشت. وصایای الهیه آنچنان باید در اعماق دل و وجدان جای گیرد که ادنی انحرافی از آن حاصل نشود. نفوسی که عامل به وصایای الهیه‌اند، عاشق جمال بی‌مثالند و از خمر بیانش مدهوش و بی‌هوش. جمال مبارک در لوحی خطاب به غوغای عشق اینگونه می‌فرماید:

ای غوغای عشق سخن جان را به گوش جان بشنو تا در سبیل جانان جان و دل در بازی و در کوی دوست سر اندازی تا بی‌سرافرازی و بی‌دل بخروشی و بی‌خمر بجوشی و بی‌لسان به سروش آبی و از این گلخن ظاهری به گلشن‌های عزّ الهی میل فرمایی. ای بلبل به باغ دل جاگیر و بر شاخ گل مفرّگزین و ای هدّهد به مدینه سبا بازگرد و ای یوسف از سجن تن بدر آ و ای خلیل از نار نفس بگذر و به فاران عشق وارد شو تا در این ظلمت ایام مثل نور برافروزی و کمر خدمت برندی و به جان و دل طوف مدینه گل نمایی. این است ثمر وجود. (حدیقه عرفان، ص ۶۷)

در همان لوح مبارک نازل:

معلوم است دوستان معنوی که در آشیان الهی وطن دارند باید از خاک درگذرند و از افلاک بگذرند؛ قدم از تراب بردارند و در ساحت قدس ربّ الأرباب گذارند. این اصحاب را هیچ سدی حایل نشود،

هیچ مغیّری تغییر ندهد؛ از خمر عشق مدهوشند و از جام شوق بیهوش. مست جمال لایزالند و محو زلال بی مثال و ظاهر ایشان اگر نار جلوه نماید، باطن ایشان به نور دلالت می‌کند. عالم الفاظ ایشان را از مراتب بلند معنی منع نکند و حجابات مجاز از مواقع حقیقت محجوب نسازد. به پرتوکل پرواز نمایند و به جناح عزّ توحید در هوای قدس تجرید سیر کنند. وانگهی حرکت عوالم تفرید به قلب راجع است و قلب پاک لطیف را بی باکی در لسان و بیان کثیف ننماید. ما درون را بنگریم و حال را ما برون را بنگریم و قال را. (همان، ص ۶۶)

دنیا (ص ۳۲۸)

دنیا چیست؟ دنیا عبارت از هر آن چیزی است که انسان را از خداوند باز دارد و به بغی و فحشا وادار کند. بغی و فحشا عبارت از اعراض از خداوند است (مائدة آسمانی، ج ۴، ص ۱۷۳). اگر مال دنیا انسان را از حبّ الهی باز ندارد، استفاده از آن بلامانع است، زیرا برای احبّای الهی خلق شده است.

در تعریف دنیا به نقل یکی از بیانات مبارک از سورة البیان مبادرت می‌شود: "خَلَصُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ الدُّنْيَا وَ زُخْرُفِهَا. أَيَاكُمْ أَنْ لَا تَقْرَبُوا بِهَا لِأَنَّهَا يَأْمُرُكُمْ بِالْبَغْيِ وَ الْفَحْشَاءِ وَ يَمْنَعُكُمْ عَنْ صِرَاطٍ عَزَّ مُسْتَقِيمٍ. ثُمَّ إِعْلَمُوا بِأَنَّ الدُّنْيَا هِيَ غَفْلَتِكُمْ عَنْ مَوْجِدِكُمْ وَ اِشْتِغَالِكُمْ بِمَا سُوِيَهُ وَ الْآخِرَةُ مَا يَقْرِبُكُمْ إِلَى اللَّهِ الْعَزِيزِ الْجَمِيلِ. وَ كَلَّمَا يَمْنَعُكُمْ الْيَوْمَ عَنْ حَبِّ اللَّهِ إِنَّهَا لَهِيَ الدُّنْيَا؛ أَنْ اجْتَنِبُوا مِنْهَا لِتَكُونَنَّ مِنَ الْمَفْلُحِينَ. إِنَّ الَّذِي لَنْ يَمْنَعَهُ شَيْءٌ عَنِ اللَّهِ لَا بِأَسِّ عَلَيْهِ لَوْ يَزِينُ نَفْسَهُ بِحُلَلِ الْأَرْضِ وَ زِينَتِهَا وَ مَا خُلِقَ فِيهَا لِأَنَّ اللَّهَ خَلَقَ كُلَّ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ لِعِبَادِهِ الْمَوْحِدِينَ. كُلُوا يَا قَوْمِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَ لَا تَحْرَمُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ بَدَائِعِ نِعْمَاتِهِ ثُمَّ اشْكُرُوا وَ كُونُوا مِنَ الشَّاكِرِينَ" (آثار قلم اعلی، ج ۲، طبع کانادا، ص ۴۴۱ / مضمون: خود را از دنیا و زخرف آن خلاص کنید. مبادا به آن نزدیک شوید زیرا شما را به بغی و فحشا [که همانا اعراض از جمال من است] امر می‌کند و از صراط مستقیم باز می‌دارد. پس بدانید که دنیا عبارت از غفلت شما از خالقان و مشغول شدن شما به غیر او است و آخرت عبارت از تقرب شما به خداوند عزیز جمیل است. هر آنچه که امروز شما را از حبّ الهی منع کند همان دنیا است. از آن اجتناب کنید تا از رستگاران شوید. کسی که هیچ چیز او را از خداوند منع نکند، حتی اگر خودش را به بهترین جامه‌ای زمین و زینت آن و هر آنچه که در آن خلق شده بیاراید، هیچ اشکالی ندارد زیرا خداوند تمامی آنچه که در آسمانها و زمین است برای بندگانش یکتاپرست خود آفریده است. بخورید ای مردم آنچه را که خداوند برای شما حلال کرده و خود را از بهترین نعمت‌هایش محروم نکنید، پس او را شاکر باشید).

دنیا هر دم خیر از فنای خود می‌دهد؛ خیر از تغییر می‌دهد و البته هر آنچه را که فنا آن را اخذ کند و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست. بدین لحاظ است که می‌فرمایند به ظاهر هستی دارد اما به باطن ندارد؛ می‌توان از

آن سود جُست تا آنچه را که لازم است اندوخت و راهی دیار آخرت شد؛ اما نتوان به آن دل بست چه این دنیا لایق توطن نبوده و نیست.

بلای دنیا و آسایش عالم بالا (ص ۳۲۹)

اواخر این لوح مبارک در مقام دلداری و تسلی برآمده‌اند که اگر این جهان فاقد آسایش و راحتی است، البتّه "ایّام خوش رحمانی آید" که در جمیع آنها عیشی معین و رزقی مقرر است و البتّه اگر آدمی در این جهان به آنچه که باید عامل باشد، در عوالم باقی به آنچه که برایش مقدر شده خواهد رسید. باید دانست که در این جهان آسایش آفریده نشده است و به این لحاظ نباید در جستجوی آن برآمد. آسایش حقیقی در عالم روح است و بس. ایّام این دنیا گذرا است و معدود و خرابی تن ظاهر در سیل جانان مایه فخر و مباهات و سبب شادمانی و سرور. البتّه آسودگی در عوالم لایتناهی الهی برای ارواح پاک و منزه مقدر شده است که به جمیع آنها خواهند رسید.

حضرت عبدالبهاء به کلامی ساده توضیح می‌فرمایند:

هُوالله ای مشتعلان به نار میثاق، در این اقلیم سقیم ترابی گشایش و آسایش تصوّر نتوان نمود زیرا تنگ است و تاریک و پر اندوه است و با صد هزار زحمات و هجوم جمیع قبائل از عرب و ترک و تاجیک جهان گشایش ملکوت ملیک آفرینش است و عرصه وسیع عالم روح و ملک بخشش و دهش و بینش تا توجّه به جهان خاک داری از انوار افلاک محجوبی و تا دل بسته جهان زیری از جهان بالا غافل و ذاهلی پس توجّه را به کلی به جهانی دیگر کنید و تعلق به عالم دیگر یابید تا جمیع ایّام فرح اندر فرح گذرد و تمام اوقات شادمانی جاودانی رخ دهد اینست وصیت عبدالبهاء ع (مکاتیب عبدالبهاء، ج ۸، ص ۱۳۸).

در لوحی از قلم میثاق به پارسی سره چنین می‌فرمایند:

اوست دوست یکتای مهربان ای یاران آسمانی خاکی جان‌هایی است که آلوده به آلیش این جهان گردد و آسمانی گوهری است که آسایش آن جهان جاودانی جوید. پس بندگان آزادگان که همه چشم و گوشند و همدم فرشته و سروش، آسمانی‌اند نه خاکی، روشنایی‌اند نه تاریکی، خاورانند نه باختران، اخترانند نه بد اختران، آتشند نه سردی، سرورانند نه پیرو هر مستمندی؛ دستورشان پرتو یزدان است و دستورشان روش و شیوه نیاکان؛ باز بلند پرواز شهریارند نه کرکس لاشه‌خور؛ چون جفدان ویرانی را نپسندند، بی‌بنیادی نخواهند؛ آبادی جویند و راه ایزدی پویند. هر رزمگاهی را بزم یزدان کنند و هر باختری را خاور خورشید رخشان؛ مرده‌دل را زنده نمایند و پژمرده‌جان را روان بخشند. باری، ای یاران

یزدان پرست، دم خوشی است و همدم دلکشی است چه که دم دم آسمان است و همدم فرشته و سروش آن جهان. بیهوده زندگانی خویش به سر نبرید، هر بیگانه را خویش کنید. ع (یاران پارسی، ص ۲۰۸)

حجابِ لن ترانی (ص ۳۳۰)

معشوق حقیقی بارعام داده و "لن ترانی" را که زمانی حجابی بود برای دیدگان نابالغ کناری نهاده و عرض جمال فرموده و عاشقان را اذن بار داده است. همانطور که در بیان منقول از حضرت عبدالبهاء در سطور فوق آمده است، "ارتفع النقاب و انشق السحاب و زال الحجاب و كان يوم الاياب الموعود في كل صحف و زبر و كتاب". این بیان حضرت بهاء الله مشهور است که، "چشم‌ها را بشارت دهید که وقت مشاهده آمد و گوش‌ها را مزده دهید که هنگام استماع آمد؛ دوستان بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد و هدندان صبا را آگه کنید که نگار اذن بار داده. ای عاشقان روی جانان، غم فراق را به سرور وصال تبدیل نمائید و سم هجران را به شهد لقاء بیامیزید. اگر چه تا حال عاشقان از پی معشوق دوان بودند و حبیبان از پی محبوب روان، در این ایام فضل سبحانی از غمام رحمانی چنان احاطه فرموده که معشوق طلب عشاق می نماید و محبوب جویای احباب گشته. این فضل را غنیمت شمردید و این نعمت را کم نشمرید؛ نعمت‌های باقیه را نگذارید و به اشیای فانیه قانع نشوید؛ برقع از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردارید تا جمال دوست بی حجاب بینید و ندیده بینید و نشنیده بشنوید" (مجموعه الواح، ص ۳۳۵).

توضیحات

^۱ حاجی میرزا جانی و حاجی محمد اسمعیل، فرزندان حاج محمدحسن نامی از تجار کاشان، از یکی از عیال‌های او و حاجی میرزا احمد و حاجی میرزا علی اکبر (که شرحی از حال او در دست نیست) از عیال دیگر بودند. حاجی میرزا جانی و حاجی محمد اسمعیل به دست جناب باب‌الباب ایمان آوردند. شرح حال جناب حاجی میرزا جانی، مؤلف اولین کتاب تاریخ بایبه (اسرار الآثار، ج ۳، ص ۷)، در جلد دوم و سوم ظهور الحق و نیز جلد سوم تاریخ شهدای امر (ص ۲۶۶) مندرج است.

^۲ "یا غلام إن أباك فاز بالإقبال في أول الأيام و شرب رحيق المختوم باسمي القيوم. إنه ممن أقبل و آمن و قام على خدمة الأمر إلى أن استشهد في سبيل الله رب العالمين. قد رُقم اسمه من قلمي الأعلى من الشهداء في الصحيفة الحمراء و سميناه بالذبيح في كتابي المبين عليه بهائي و بهاء من في السموات والأرضين." (اسرار الآثار، ج ۳، ص ۲۶۹ / مضمون: ای غلام پدرت در اول ایام به اقبال فائز شد و رحيق مختوم مرا به اسم قیوم بنوشید. او از کسانی است که اقبال کرد و ایمان آورد و بر خدمت امر قیام کرد تا در راه خداوند شهید شد. اسم از قلم اعلايم در صحیفه حمراء از شهدا ذکر شده است و او را در کتاب مبين ذبيح نامیدیم. بر او باد بهاء من و بهاء جميع کسانی که در آسمان‌ها و زمینند).

^۳ نگاه کنید به اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، ص ۱۳۰

^۴ در کتاب لمعات الانوار (ج ۱، ص ۲۷۶) ذکری از احمد کاشانی، مخاطب لوح مبارک احمد فارسی، شده است. از جمله زندهای بابی که در واقعه دوم نیریز (معروف به واقعه کوه که در طی آن میرزا علی سردار به شهادت رسید) به اسارت درآمد، زنی بود که در تاریخ به "مادر همایون" شهرت یافت. این زن از آن روی به "مادر همایون" معروف شد که وقتی شوهرش به شهادت رسید (وسر او را به آباده برده در محلی که بعدها "حدیقه الرحمن" نام گرفت دفن کردند)، در حال بارداری اسیر شد و به شیراز برده شد. در بین راه وضع حمل کرد. در شیراز به گروهی از سایر زنان بابی که آزاد شده بودند به حضور حضرت حرم حضرت اعلی مشرف شد. حرم مبارک خیلی به او توجه کردند و نام دخترش را که تازه به دنیا آمده بود "همایون" گذاشتند. همایون تا اواخر ایام حیاتش در نیریز "همایون، بیچّه برّ و بیابان" نامیده می شد. الغرض، مادر همایون، که شوهر اولش شهید شده بود و پرستاری نداشت، بعداً با میرزا احمد کاشانی ازدواج نمود و از این شوهر نسلی ظاهر نیست.

^۵ "ان یا احمد ان استمع نداء الله من شطر القضاء انه لا اله الا انا العزيز الحكيم. ان اخرج من هذه الارض بأمر من لدنا. كذلك نزلنا الامر من جبروت القضاء وأمضيناها بالحق. ان ربك لهو الامر على ما يريد" (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۲۹۲ (خط جناب زین المقرئین)، ص ۳۰۹ (طبع کانادا).

^۶ ترجمه با تلخیص از صفحه ۱۳۷ جلد دوم *The Revelation of Baha'u'llah*، تألیف ادیب طاهرزاده
^۷ حضرت بهاء الله می فرمایند، "... نفوسی که در این فتنه کبری متزلزل و مضطرب شده اند، به جمیع تلطف و مهربانی نمایند و به مواظب حسنه به شریعه احديه دلالت کنید. چه که حق دوست نداشته نفسی محروم ماند" (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۷۱ و ۱۶۵).
^۸ جمال مبارک می فرمایند، "قدری در آن سوره مبارکه تأمل فرمایید و به فطرت اصلیه تدبّر نمایند تا قدری بر بدایع امور انبیاء و ردّ و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید؛ شاید که ناس را از موطن غفلت نفسانیّه به آشیان وحدت و معرفت الهیه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجره علم ذی الجلال بیاشامید و مرزوق گردید. این است نصیب انفس مجرّده از مائده منزله باقیه" (ایقان، طبع مصر، ص ۴).

^۹ جناب اشراق خاوری در قاموس لوح ابن ذئب، ذیل همین ماده، مطلبی نوشته اند که تلخیص آن چنین است: مقصود صدرالعلماء است که موسوم به میرزا مرتضی بود و از پیروان یحیی ازل بود و از اعداء لدود امرالله محسوب می شد. او برادری داشت به نام سید باقر اصفهانی که نامش در صفحه ۱۵۰ جلد هشتم مائده آسمانی از قلم جمال مبارک ذکر شده است. برادر دیگری میرزا محسن داماد سید عبدالله بهبهانی معروف بود.

^{۱۰} میرزا هادی فرزند میرزا یحیی دولت آبادی تابع ازل بود و ازل او را وصی خود تعیین کرده لقب "ودود" به او داد. حاجی میرزا هادی در دوره آقا نجفی که او را بابی خوانده بود سخت به وحشت افتاد و در محضر شیخ نجفی بالای منبر رفت و از امرالله تبری نمود و به حضرت اعلی و سایر نفوس مقدسه و یحیی ازل لعنت فرستاد و آقا نجفی مسرور شد و او را مسلمان واقعی نامید. (نقل به اختصار از قاموس لوح ابن ذئب، ذیل "هادی دولت آبادی")

^{۱۱} نگاه کنید به آثار قلم اعلی، ج ۲، طبع بمبئی، ص ۸۲

^۱ باید توجه داشت که معنای "فحشاء" با مفهوم متداول آن تفاوت دارد. جمال مبارک در تعریف آن می فرمایند، "خافوا عن الله و لاتفعلوا البغی و الفحشاء فی ذواتکم و هما الإعراض عن جمالی و الوقوف علی امری بعد الذی أحاط الآفاق انوار هذا الإشراق المقدس الأظهر الأمتع اللمیع". (مائدة ۴، ص ۱۷۳ / مضمون: بت رسید از خداوند و مرتکب عصیان و فحشاء در وجود خویش نشوید و این دو روی برگرداندن از جمالم و توقّف بر امرم است بعد از آن که انوار این اشراق مقدس ظاهر بلندمرتبه بسیار روشن آفاق را احاطه کرده است). و در مقابل آن "عدل" قرار می گیرد که حضرت بهاء الله تأکید فرموده اند، "قل ان عدل الذی تضطرب منه ارکان الظلم و

تعدم قوائم الشَّرک هو الاقرار بهذا الظهور فی هذا الفجر الذی فیهِ اشْرقت شمس البهاء عن افق البقاء بسطان مبین" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۵۴ - مضمون: بگو به درستی که عدلی که ارکان ظلم از آن به تشویش آید و ستون‌های شرک نابود گردد، همانا اقرار به این ظهور در این فجری است که در آن شمس بهاء از افق بقا به عظمتی آشکار اشراق فرمود). به این دلیل است که حضرت بهاء الله در کلمات مکتوبه می‌فرماید، "أیقن بأن الذی یأمر الناس بالعدل و یرتکب الفحشاء فی نفسه، إنه لیس منی ولو کان علی اسمی" (مجموعه الواح، ص ۲۳ - مضمون: به یقین بدان کسی که ناس را به عدل امر کند و خود در نفس خویش مرتکب فحشاء شود، او از من نیست حتی اگر به اسم من منسوب باشد). و اما آنچه که سبب بغی و فحشا می‌شود عالم ناسوت و شئون آن است که باید از آن چشم پوشید. جمال مبارک می‌فرماید، "از ناسوت و شئون آن که سبب و علت بغی و فحشا و ضغینه و بغضا است بگذرید و بر فراز ملکوت مقرر گزینید." (آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۱۶۱).

^{۱۳} عبارت منقول از توقیع مبارک، بنا به روایت جناب رادمهر، چنین است: "کلب الیهود خیر من أهل السَّوق؛ لأنَّ أهل السَّوق اهل الوقوف." اهل وقوف کسانی هستند که در شئون دنیوی متوقف شده از سلوک الی الله باز مانده‌اند. مطالب منقول از شیخ احمد نیز از جمله افاضات شفاهی جناب رادمهر است.

^{۱۴} حضرت بهاء الله می‌فرماید، "ای کاش مستمع یافت می‌شد تا رشحی از قمام بحر نار و این طمطمم ذاخر شرار ذکر می‌شد. ولیکن همان به که این لؤلؤ در صدف بحر هویه مکنون باشد و در اوعیه سر مخزون ماند تا هر نامحرمی محروم گردد و هر محرمی محرم کعبه جلال شود و به حرم جمال در آید. پس چه مسعود است نفسی که قفس تن را به نار حب بگدازد و به نفس روح مؤانس آید تا به رحمت بلند راحت فائز گردد و به نعمت عالی عزت مرزوق شود" (آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۹۸)

^{۱۵} باید توجه داشت که مقصود از "امین" کسانی هستند که امانت الهی را که در یوم الست به آنها سپرده شده (سوره احزاب، آیه ۱۷۲) درست حفظ نمایند. این معنی در ابتدای کلمات مکتوبه عربی آمده، "ان یؤدوا اماناته فی أنفسهم" و نیز در فقره دوم نیز ذکر شده است، "لتکون لی امینا". این امانت در آثار جمال مبارک و حضرت عبداله‌بهاء حد اقل به سه مورد اطلاق شده است: ۱- محبت الهی (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۲۸۳ / منتخباتی از مکاتیب حضرت عبداله‌بهاء، ج ۲، ص ۹۳)؛ ۲- عبودیت خداوند (مکاتیب عبداله‌بهاء، ج ۵، ص ۱۴۶ / منتخباتی از مکاتیب حضرت عبداله‌بهاء، ج ۳، ص ۱۲۴)؛ ۳- عهد و میثاق الهی (سفینه عرفان، ج ۸، ص ۳۷).

^{۱۶} چون این بحث مفصل است، باید برای مشاهده شواهد کثیره آن به مقاله‌ای که تحت عنوان "ظهور کنز مخزون" نوشته شده مراجعه شود.

^{۱۷} جمال قدم در جواب شخصی که از مخاطب این لوح سؤال کرده بود فرمودند، "المُخاطَب و المُخاطَب هو نفسی المهیمنة علی العالمین" (اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۲۷۷).

^{۱۸} اشاره به آیه قرآنی "یعلم خائنة الأعین و ما تُخفی الصدور" (سوره غافر (۴۰)، آیه ۱۹). حضرت بهاء الله می‌فرماید، "یومی عظیم است ... اسرار قلوب و صدور مشهود؛ خائنة الأعین و خافية الصدور وصف این یوم است" (لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۲۲۱)

^{۱۹} قرآن کریم، سوره الحج (۲۲)، آیه ۵. مضمون به نقل از ترجمه بهاء الدین خرمشاهی: و زمین را پژمرده بینی. آنگاه چون بر آن آب [باران] فرو فرستیم، جنبش یابد و رشد کند و چه بسیار از گونه‌های خرم برویاند. حضرت عبداله‌بهاء در توضیح این آیه می‌فرماید، "یعنی چون به نظر دقیق نظر کنی، حقائق انسانی و کینونات بشریه پیش از یوم ظهور، که فضل خزان ظلمت و احزان است، خاک سیاه و تراب بی گیاه را ماند که مرده و پژمرده و افسرده است. چون یوم ظهور گردد و شعله نور برافروزد و لمعه طور چون مصباح هدی در

مشکاة کائنات بسوزد، ابر رحمت یزدان برخیزد و باران موهبت رحمن در و گوهر ریزد، فیض قدیم مبدول گردد و نور مبن مشهود شود، اراضی حقائق مستعدّه مستفیض گردد، بقعه مبارکه نفوس زکیه سبز و خرم شود، گل های عرفان بروید و سنبل و ریحان ایقان برقع برافکند. سلطان ورد بر سریر سلطنت جالس شود، سرو جویبار عنایت به طراوت بی مثال بخرامد و انواع گلها و ریاحین های کمالات در حقیقت انسان آشکار گردد. شقایق حقائق جلوه نماید و نسرين یقین بشکفد و ضیمران اطمینان پرده بدرد و کینونات مقدسه از این فیض شدید و فضل عظیم خلعت جدید بپوشد و به صفات مقدسه رحمانیه در عرصه وجود مشهود گردد" (منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالهفاء، ج ۶، ص ۲۲۷).

^{۲۰} شاید مقصود از لوح جناب حیدر قبل علی، لوحی باشد که در صفحه ۱۶۴ مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده درج است. در این لوح مبارک می فرمایند، " ... جميع علما به این کلمه ناطق بودند و مکرر در زمان طفولیت نفس حق اصغاء نموده؛ می گفتند آیا آن کلمه قائم چه کلمه ای است که نقبا از آن فرار اختیار می نمایند. بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از استماع فرار نموده اید و ملتفت نیستید و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزوننه مصونه این است: «هو در قمیص انا ظاهر و مکنون بانا المشهود ناطق». این است آن کلمه ای که فرائض مشرکین از آن مرتعد شده" (ص ۶۵ همان مأخذ).

^۲ بیٹی از اشعار منسوب به حضرت علی ابن ابیطالب است که می فرماید:

و انت الكتاب المبین الذی	بأحرفه يظهر المضمّر
دوانک فیک و لاتشعر	و داءک منک و لاتبصر
اتزعم انک جرم صغیر	و فیک انطوی العالم الاکبر

یعنی تو کتاب روشننگری هستی که به سبب حروف آن پوشیده ها آشکار می شود. درمان تو در تو است ولی در نمی یابی و درد تو از تو است ولی نمی بینی، تو می پنداری که جرمی کوچک هستی در حالی که جهان بزرگ در تو مندرج و منظوی شده است. نگاه کنید به جلد اول مأخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۱۳

^{۲۲} حدیث مزبور را ابی منصور احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی در کتاب احتجاج خود ذیل "احتجاج ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیهما السلام فی انواع شتی من علوم الدین" (ج ۲، ص ۲۶۰) آورده است (رساله مدنیه و رساله سیاسیة، طبع ۱۶۲ بدیع، آلمان، ص ۱۱۰-۱۰۹).

^{۲۳} نگاه کنید به رساله مدنیه، طبع ۱۳۲۹ هجری در مطبعه کردستان العلمیه، ص ۴۱ / طبع ۱۶۲ بدیع، آلمان، ص ۳۱ به بعد.

^{۲۴} الفاظ از ریشه لقط به معنی کسب کردن. مانند لقط العلم من الکتب = علم را از کتابها کسب کرد.

^{۲۵} قرآن کریم، سوره انعام، آیه ۹۱: "قل الله ثمّ ذرهم فی خوضهم یلعبون."

^{۲۶} قرآن کریم، سوره شعرا، آیه ۲۲۵: "لم تر أنّهم فی کلّ وادّ یهیمون و إنّهم یقولون ما لا یفعلون."

^{۲۷} این عنوان در قرآن کریم به افراد گمراه داده شده است: "اولئک کالأنعام بل هم أضلّ اولئک هم الغافلون" (اعراف، آیه ۱۷۹)

^{۲۸} قسمتی از مصرع دوم در بیت هشتم قصیده قآنی شیرازی است که در ستایش محمدشاه قاجار در شصت و دو بیت سروده شده است. (نگاه کنید به جلد سوم مأخذ اشعار در آثار بهائی، ص ۳۲۶)

^{۲۹} قرآن کریم، سوره انسان (۷۶)، آیه ۵: "إنّ الأبرار یشربون من کأسٍ کان مزاجها کافورا."

^{۳۰} محسن موسوی در "تاریخچه مختصر طراحی جواهر" می گوید، "در میان جواهرات، مروارید های سفید هند و ایران از ارزش بالایی برخوردار بودند. مدتی بعد تصمیم گرفتند که سنگ هایی مصنوعی شبیه مروارید ساخته تا بتوانند با نازل ترین قیمت به مردم عادی بفروشند. سرانجام با مخلوط کردن پودر شیشه سفید، سفیده تخم مرغ و ماده لزج حلزون، مروارید مصنوعی ساخته شد." مرضیه عاشوری کارشناس تکنولوژی فرآورده های شیلاتی در مورد خطراتی که مروارید مصنوعی را تهدید می کند گوید، "مرواریدها بعلت ترکیبات شیمیایی

خاص در مقابل مایعات شیمیایی و فیزیکی حساس میباشند. آنها بیشتر از کلسیم کربنات تشکیل شده اند که توسط اسید از بین می‌رود. زمانی که بطور مثال یک قطره کوچک از اسید نمک را روی مروارید بریزیم میتوان مشاهده کرد که چگونه مروارید حل میشود. با انواع مختلف اسید باید با احتیاط رفتار کرد. با اسید نمک میتوان کلسیم کربنات مروارید را از بین برد.

^{۳۱} مرضیه عاشوری می‌نویسد، "در حفاری Susa گردنبندی بدست آمد که بیش از ۴۳۰۰ سال قدمت داشت. زیبایی این نوع مرواریدها ۱۵۰۰.۲۰۰ سال حفظ می‌شود."

^{۳۲} سورة انبیاء (۲۱)، آیه ۸۷: "و ذا النون إذ ذهب مغاضباً فظن أن لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات أن لا إله إلا أنت سبحانک إئی کنت من الظالمین." مضمون به فارسی: و ذو النون [صاحب ماهی، یعنی حضرت یونس نبی] خشمگنانه به راه خود رفت و گمان کرد هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم. پس در دل تاریکی ندا در داد که خدایی جز تو نیست؛ پاکا که تویی و من از ستمکاران بودم. در ادامه در آیه بعدی می‌فرماید خداوند که آنگاه دعای او را اجابت کردیم و او را از اندوه رهانندیم و بدین سان مؤمنان را می‌رهانیم.

^{۳۳} اشاره به آیه قرآنی "الذین یظنون أنهم ملاقور بهم و أنهم إلیه راجعون" (بقره ۲)، آیه ۴۶ و نیز "قال الذین یظنون أنه ملاقوا الله..." (بقره ۲)، آیه ۲۴۹) که به معنای یقین داشتند که پروردگارشان را ملاقات می‌کردند آمده است.

^{۳۴} مضمون به فارسی: و این که از فطرت پرسیدی، پس بدان که همه مردم به فطرت الهی خلق می‌شوند و برای هر کس مقدراتی را تعیین می‌کنیم. اما تمامی این مقدرات را به اراده نفس خودتان ظاهر می‌سازیم، چنان که خودتان در اعمالتان مشاهده می‌کنید. مثلاً در آنچه که در کتاب بر بندگان حرام شده توجه کن، همانطور که در بیان مشاهده می‌کنید، به طوری که خداوند در آن آنچه را که اراده کرده به امرش حلال کرده و آنچه را خواسته به عظمت و قدرتش حرام کرده است. همه اینها در کتاب است. اما مردم با علم به آنچه که بر آنها نهی شده آن را مرتکب می‌شوند. آیا آن را باید به خداوند نسبت داد یا به خودتان اگر انصاف داشته باشید. بگو هیچ نیکویی جز از سوی خدا نیست و هیچ بدی هم جز از نفس خودتان نیست، آیا متوجه نیستید؟ و این در الواح نازل شده است. بلی، او به اعمال شما آگاه است قبل از آن که ظاهر شوند همانطور که بعد از ظهورش واقف است و نیست خدایی جز او که عالم امر و خلق با او است. این علم او علت وقوع فعل نیست همانطور که علم شما به چیزی علت ظهور آن در آنچه که خواسته‌اید یا می‌خواهید و دانسته‌اید یا می‌دانید، نیست.